

صحابه

از دیدگاه قرآن و اهل بیت

(ما قاله الثقلان في أولياء الرحمن)

تأليف:

عبدالله بن جوران الخضير

مترجم:

مجموعه موحدین

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	صحابه از دیدگاه قرآن و اهل بیت
تألیف:	عبدالله بن جوران الخضیر
ترجمه:	مجموعه موحدین
سال چاپ:	۱۳۹۲ هـ . ش / ۱۴۳۵ هـ . ق
نوبت چاپ:	سوم

www.aqeedeh.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.videofarsi.com

www.islamtxt.net

www.mowahedin.com

سایت های مفید:



Mowahedin Group

contact@mowahedin.com

فهرست مطالب

- ۳ مقدمه
- ۷ پیشگفتار
- ۱۱ بحث اول: تعریف لفظ «صحابی»
- ۱۱ اول: تعریف لفظ (صحابی) در لغت
- ۱۵ دوم: تعریف لفظ صحابی در اصطلاح
- ۱۷ خلاصه بحث
- ۱۹ بحث دوم: قرآن و عترت، اصحاب را ستایش می کنند
- ۲۰ مطلب اول: منزلت والای اصحاب در قرآن و گفتار اهل بیت
- ۲۰ منزلت والای اصحاب کرام علیهم السلام در قرآن
- ۲۶ منزلت اصحاب علیهم السلام از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام
- ۳۲ طرح برخی سؤالات
- ۳۵ مطلب دوم: منزلت سه خلیفه اول علیهم السلام از نظر قرآن و عترت
- ۳۹ مطلب سوم: منزلت مهاجرین و انصار از نظر قرآن و عترت
- ۴۰ فضل مهاجرین و انصار در قرآن کریم
- روایات وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت علیهم السلام در بیان فضیلت مهاجرین و
- ۴۷ انصار
- ۵۰ مطلب چهارم: منزلت اهل بدر در قرآن و گفتار اهل بیت
- ۵۱ مطلب پنجم: منزلت مجاهدین و انفاق کنندگان قبل از فتح مکه و بعد از آن

- ۵۹ بحث سوم: چگونگی ظهور اختلاف در میان اصحاب..... ۵۹
- اولاً: منشأ اصلی فتنه..... ۵۹
- دوماً: چگونگی آغاز فتنه..... ۶۵
- جنگ جمل..... ۶۸
- جنگ صفین..... ۶۹
- آنچه که پس از شهادت امام علی علیه السلام اتفاق افتاد..... ۷۴
- ۷۷ بحث چهارم: توطئه بر ضد اسلام و مسلمین..... ۷۷
- الف - تردید در عدالت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۷۸
- ب - تحریف سیره اصحاب رضی الله عنهم..... ۸۷
- ج - غلو .. و دروغ بستن به اهل بیت علیهم السلام..... ۸۹
- ۹۳ بحث پنجم: موضع گیری درست در رابطه با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۹۳
- بحث ششم: رواج اسامی اصحاب در میان اهل بیت و روابط
خویشاوندی و ازدواج میان آنها..... ۹۹
- ۱۱۵ بحث هفتم: طرح برخی سؤالات و پاسخ به آنها..... ۱۱۵
- ۱۷۹ بیانات نهایی و یقین بخش..... ۱۷۹
- ۱۸۲ فهرست منابع..... ۱۸۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

شکر و ستایش خداوند جهانیان را و درود و سلام نثار پیام‌آور رحمت و هدایت و نور برای جهانیان و بر اهل بیت او که مشعل‌های هدایت و روشنی‌بخش تاریکی بودند و نیز بر یاران پاک او که حاملان وحی آسمانی بودند و درود بر هر آنکس که تا قیامت بر منهج آنها گام برمی‌دارد.

اما بعد:

از جمله نعمت‌های کامل و فضل بی‌مُنتهای خداوند، فرستادن پیامبری است که از نسل بشر بوده و همّ و غمّ و هدف دعوت او تزکیه ما و نجات از تاریکی و هدایت به سوی نور بوده است و اینکه ما را از شقاوت و بدبختی به سوی سعادت دنیا و عقبی رهنمون سازد.

پس از اینکه به پیشگاه «رفیق اعلی» شتافت، پرچم این دعوت مبارک را گروهی برافراشتند که منتخب و برگزیده خدای والا و بلند مرتبه بودند و از آنچه در قلب‌ها و مورد توجه و علاقه آنها بود آگاهی داشت، پس رضوان و غفران خویش را که در شأن حالشان بود بر آنها نازل کرد.

اما این نعمت عظیم و مغفرت گیرا به سادگی شامل حال آنان نگشت، بلکه پس از آشکار شدن معدن و طینت پاک این گروه وارسته بود، که احوال، اقوال و افعال آنان دشمنان را قبل از دوستان شگفت‌زده کرد، البته «از کوزه همان تراود که در اوست». هرچند که تلاش‌ها و ایثارهای

بی‌دریغ آنها در راه نشر اسلام که جان و مال خود را فدا کردند مورد تأیید نظر برخی قرار نگرفت، یا به خاطر جهالت آنها به مقام و منزلت صحابه و یا به خاطر سطحی‌نگری آنها در دین چون تازه مسلمان شده بودند و دین خدا در قلوبشان جایگزین نشده بود. در هر حال، این برخورد نامناسب با شأن صحابه از جانب گروهی، عالمانه و عامدانه و از جانب گروهی دیگر جاهلان و متعصبانه و به دور از شعور و براساس سخنانی باطل و بی‌اساس صورت گرفت. که هدف آن انهدام ارکان دین از اساس و برکندن نهال آن با حرکتی سریع و توطئه‌ای خطرناک بود. این کار با خدشه وارد کردن به مقام صحابه که ناقلان اصلی دین هستند، صورت گرفت.

این کتاب تلاشی ناچیز در جهت نمودار کردن منزلت مردان و زنان این گروه محبوب است؛ این گروه را دوست می‌داریم زیرا هر کسی محبت محبوبش را با محبت محبوبان او و کینه و دشمنی با دشمنان او در می‌آمیزد و حکم منطقی و روش جاری بین مردمان نیز اینگونه است و جز تعداد اندکی کینه‌توز و گمراه از این قاعده خارج نیستند. بدین خاطر ما نیز صحابه و تمام محبوبان پیامبر صلی الله علیه و آله را که تا لحظه وفات از آنها راضی و خشنود بوده دوست می‌داریم و دین ما بر همین اساس بنیان گرفته است، یعنی: دوستان خدا را به خاطر خدا دوست داشتن و دشمنان او را به خاطر او رها کردن.

و اگر در توضیح این قسمت (بیان منزلت صحابه)، تفصیل نداده‌ام به خاطر وضوح ذاتی مسئله بوده و در واقع توضیح واضحی می‌شود که آن هم جز تشمت و پیچیدگی و دشواری فهم نتیجه‌ای ندارد. مانند کسی که

در تعریف آب پس از شرح و مناقشه فراوان گفت: آب همان آب است. هر چند که وضوح این جنبه مرا از تفصیل در آن بازداشت اما خود را نیازمند دریافت نصایح و راهنمایی‌های هر خیرخواه اندیشمندی می‌دانم که با دلایل و براهین منطقی مرا در راه محبت پیامبر ﷺ و اهل بیت پاک و مطهر و اصحاب برگزیده و خالص او ﷺ ثابت قدم تر بدارد.

پیشگفتار

بسیاری از مردم بین دو معنی لغوی و اصطلاحی لفظ «صُحْبَه» به دلایلی فرق قائل نمی‌شوند، از جمله:

۱- جهل به مبانی و قواعد لغت عربی و فهم و اطلاع اندک در این زمینه.

۲- شناخت ناکافی در تشخیص و تمییز بین آن دو؛ و این به خاطر دانش کم آنها در زبان عربی است.

این دو مسئله سبب شده است که گام‌های آنها از مسیر فهم درست منحرف شود و به اصحاب پیامبر -علیه الصلاة والسلام- بسیاری از ادعاهای باطل و اقوال و افعال نادرست و حتی نفاق و ارتداد و انحرافات عقیدتی دیگری را نسبت دهند، آن هم با استدلال به فهمی نادرست از آیاتی که معنی آن بر آنها مشتبه شده است.

و در این جهت از کلمات پراکنده‌ای در احادیث متواتر و تأویل نادرست آنها سود می‌جویند که خود دلیلی بر کج‌فهمی آنهاست.

بخش دیگری از مبانی استدلال آنها را شناخت کم نسبت به زبان عربی و استناد به روایات ضعیف و باطل تشکیل می‌دهد. همانند غریقی که به ریسمان خیال چنگ می‌زند. و این شیوه هنگام بحث و گفتگو با آنها کاملاً مشخص است و نیز به راحتی می‌توان دریافت که هیچ‌گونه شناخت دقیق و کاملی نسبت به علم عظیم و مفیدی که انسان را از اشتباه مصون

می‌دارد ندارند. یعنی علم شناخت اصطلاحات حدیث (درایه) و علم شناخت رجال حدیث (روایه).

بر این اساس قبل از ورود به اصل بحث یعنی عدالت اصحاب پیامبر ﷺ لازم است که مطالبی را پیرامون سؤالات زیر توضیح دهم:

- لفظ «صحابه» به چه معنی است؟
 - آیا منافقان نیز در شمار صحابه هستند؟
 - آیا شخصی که پس از وفات نبی مکرم ﷺ مرتد شده است نیز مشمول کلمه صحابه می‌شود؟
 - گفتار اهل بیت در باره اصحاب پیامبر ﷺ به چه صورت آمده است؟
 - اگر خداوند متعال از اصحاب اظهار رضایت و خشنودی نموده است، چرا در میان آنها اختلاف افتاد؟
 - چه دلیلی بر ارتباط یا عدم ارتباط اهل بیت علیهم السلام با صحابه وجود دارد؟
- و به امید خدا در صفحات آینده به این سؤالات و شبهه‌ها با استدلال به گفته‌های دو وزنه‌ی سنگین و معتبر هدایت (یعنی کتاب خدا و روایات اهل بیت پاک پیامبر ﷺ) پاسخ خواهیم گفت و در خلال بحث‌های زیر به عدالت و منزلت اصحاب خواهیم پرداخت:

بحث اول: تعریف لفظ «صحابه» در لغت و در اصطلاح.

بحث دوم: منزلت اصحاب در کلام خدا و گفتار اهل بیت.

مطلب اول: منزلت اصحاب پیامبر ﷺ از نظر قرآن و عترت

مطلب دوم: منزل سه خلیفه اول از نظر قرآن و عترت

مطلب سوم: مهاجرین و انصار رضی الله عنهم از نظر قرآن و عترت

مطلب چهارم: اهل بدر رضی الله عنهم از نظر قرآن و عترت

مطلب پنجم: نظر قرآن و عترت در مورد انفاق‌کنندگان و مجاهدین

قبل از فتح و نیز بعد از فتح.

بحث سوم: چگونگی ظهور فتنه‌ها در میان اصحاب رضی الله عنهم و اینکه چه

کسی برای اولین بار آتش این فتنه‌ها را برافروخت.

بحث چهارم: توطئه بر علیه اسلام و مسلمین.

بحث پنجم: موضع‌گیری درست و مناسب راجع به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله.

بحث ششم: بیان اسامی و روابط خویشاوندی میان اصحاب و اهل بیت علیهم السلام.

بحث هفتم: طرح برخی شبهه‌ها و جواب آنها.

و در پایان، برخی از اشکالاتی را که پس از دیدن و شنیدن شبهه‌ها و

آراء باطل و نیز شبهاتی که ممکن است به هنگام مطالعه این کتاب پیش

آید، بررسی کرده‌ایم تا در زمینه عدالت اصحاب شبهه‌ای باقی نمانده و

خواننده اطمینان خاطر پیدا کند.

و اکنون با اعتراف به اینکه نگرانی و اضطراب در مسیر قناعت به این

مسئله به دلیل ازدیاد شبهه‌ها و طرح مجدد آنها در هر زمان و مکان وجود

دارد اما امیدوارم آنچه که در رد شبهات و ریشه‌کن کردن اساس آنها و

پاسخگویی به سؤالات و تلاشی که برای زدودن زنگار غفلتی که بر

دل‌های غافل نشسته است به خرج داده‌ام مورد عنایت خداوند واقع شده و

راه را درست رفته باشم تا این مقدار تشویش و نگرانی هم باقی نماند.

بحث اول

تعریف لفظ «صحابی»

همانگونه که بیان کردیم لازم است قبل از ورود به بحث عدالت صحابه و بیان ادله و براهین در اثبات آن، مفهوم کلمه «صحابه» را بیان کنیم، زیرا واضح شدن معنی این کلمه و بیان حدود آن و دایره کسانی که زیر مجموعه آن قرار می‌گیرند ما را در فهم مطالب مترتب بر آن یاری می‌دهد. حال به بیان معانی لغوی و اصطلاحی این کلمه می‌پردازیم:

اول: تعریف لفظ (صحابی) در لغت

صحابی: منسوب به صاحب است بمعانی متعددی آمده است، که در تمام معانی آن، ملازمت و همنشینی و اطاعت، مشترک است.^۱

و قبل از بیان برخی از کاربردهای معانی لغوی (الصحبة)، لازم به ذکر است که برخی از آنها در ضمن معنی اصطلاحی آن نمی‌گنجد زیرا تعاریف اصطلاحی مقید به دربرداشتن همه معانی لغوی نیستند، لذا من هم صرفاً به بیان برخی معانی آن که با معنی اصطلاحی مرتبط هستند می‌پردازم تا از اطلاق آن پرهیز شود:

۱- صحبت مجازی: بر شخصی که دارای یک وصف مشترک باشند هر چند که فاصله زمانی طولانی هم در میانشان باشد اطلاق

می‌شود، همانگونه که پیامبر اکرم ﷺ به برخی از همسرانش فرمود: (شما صاحبان یوسف عليه السلام هستید).^۱

۲- **صحبت اضافی:** یعنی اضافه شدن این کلمه به کلمه‌ای دیگر به دلیل وجود تعلقی بین آنها، مانند اینکه گفته می‌شود: (صاحب مال، صاحب علم...).

۳- **صحبتی که بر مبنای مسئولیت است:** آنچنانکه در آیه زیر آمده است:

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً﴾ [المدثر: ۳۱].

«مأموران دوزخ را جز (از میان) فرشتگان بر نگزیده‌ایم».

۴- **صحبت دیدار (ملاقات):** کاربرد این معنی زمانی است که بین دو

شخص دیداری صورت گیرد، اگر برای یک بار و به هر دلیل، سپس قطع شود. آنگونه که پیامبر ﷺ در حدیث زیر اشاره کرده‌اند

که «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، أَوْ يَقُولُ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: اخْتَرْ...»^۲

یعنی: «فروشنده و خریدار تا زمانی که در مجلس هستند اختیار

فسخ معامله را دارند یا اینکه یکی از آنها اختیار را به صاحبش

(طرف معامله‌اش) بدهد». پیامبر ﷺ در این حدیث مشتری را

(صاحب) نامیده است در حالیکه دیدار او با فروشنده فقط یک بار

به هنگام خرید کالا صورت می‌گیرد.

۵- **صحبت مجاورت و تقابل:** که هم در ارتباط مؤمن با کافر و یا

۱- بحار الأنوار: ج ۲۸، ص ۱۳۷.

۲- مستدرک الوسائل: ج ۱۳، ص ۲۲۹.

کافر با مؤمن کاربرد دارد، و آن مصداق این فرموده خداوند بیان شده است:

﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا﴾ [الكهف: ۳۷].

«دوست وی - در حالی که با او گفتگو می‌کرد - به او گفت: آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را مردی (کامل) قرار داد، کافر شدی؟!».

﴿فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا﴾ [الكهف: ۳۴].

«پس به دوست (مؤمن) خود در حالی که با او گفتگو می‌کرد گفت: «من از لحاظ ثروت از تو بیشترم و از لحاظ نفرت نیرومندترم».

و نیز اطلاق این کلمه بر کسی که دیگری را نمی‌شناسد و او را ندیده است نیز درست است، آنگونه که عبدالرحمن بن عوف به دو نفر از جوانان انصار که در غزوه بدر برای کشتن ابوجهل به خاطر دشنامی که به پیامبر ﷺ داده بود، به دنبال وی می‌گشتند، گفت: (صاحب شما که دنبال او می‌گردید آنجاست)¹.

بنابر آنچه گفته شد، مدلول همه معانی لغوی صحبت به معنی اصطلاحی آن تعمیم داده نمی‌شود و اگر لفظ صحابی را بر اساس همه معانی لغوی آن معنی کنیم، همه ما نیز جزو صحابه خواهیم بود و یهود و نصاری و منافقان و مشرکان نیز که پیامبر را دیده‌اند در شمار صحابه

خواهند بود، زیرا در لغت برای لفظ صحابه، شروطی مانند دیدار همیشگی یا ایمان به خدا تا دم مرگ لحاظ نشده است.

نکته: در جریان بی حرمتی عبدالله بن ابی منافق به پیامبر صلی الله علیه و آله، عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا گردنش را بزند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را به خود واگذار؛ تا مردم نگویند که محمد اصحاب خویش را می‌کشد»^۱.

استعمال کلمه صحابی برای آن منافق توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث بر مبنای استعمال لغوی آن بوده است، نه اصطلاحی، و این از بلاغت و حکمت ایشان و بر مبنای قواعد لغوی متعارف میان عرب‌هاست و هیچ مشکل و اشتباهی در فهم اطلاقات لغوی پیش نمی‌آمد و آنهم به دو:

اول: به کار بردن معنای لغوی مستلزم جدایی بین ایمان و نفاق نیست؛ زیرا قاعده‌ای برای آن نیست.

دوم: پیامبر صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از اقدام عمر رضی الله عنه در کشتن منافق فرمود: «تا مردم حرفی نزنند». استعمال کلمه «ناس» گروه مخالف اصحاب را شامل می‌شود؛ و قرآن هم اینگونه خطابی را در خود دارد، که برای مؤمنان از تعبیر:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ [البقرة: ۱۵۳]. و برای خطاب قرار دادن کفار یا عموم مردم از جمله کفار و مؤمنان، از خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ [البقرة: ۲۱] استفاده می‌کند.

واضح است که کافران بیشترین دشمنی را برای لطمه زدن به پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- شرح اصول کافی/ مولی محمد سالم مازندرانی، ج ۱۲، ص ۴۸۷. والصحیح من السیرة، سید جعفر

و دعوت ایشان داشتند و اگر عبدالله بن ابی توسط پیامبر ﷺ و یارانش کشته می‌شد، اینگونه شایعه می‌کردند که او اصحاب و یاران خویش را می‌کشد، نه اینکه شخص مستحق قتل را کشته است. و انتشار چنین خبری در راستای اهداف کفار بوده و به مانعی برای قبول دعوت و توجه مردم به پیامبر ﷺ تبدیل می‌شد.

فهم معانی لغوی کلمه صحابی برای کفار و منافقین سخت و مشکل نبود، (که نتوانند نیات و مقاصد خود را براساس آنها تفسیر کنند). و البته مؤمنان که از شناخت کافی در این زمینه برخوردار بودند برتری لازم را در این مجال داشتند. چرا که اکثر آنها جزو انسان‌های باهوش و زیرک و با تجربه در عرصه لغت و ادب عرب بودند به طوریکه هر کس از فهم و نوع نگرش آنها نسبت به این قضیه برخوردار شود، توفیق خدا برای فهم درست و رأی صحیح و توانایی کافی برای حل مشکلات و مسایل پیچیده شامل حال او خواهد شد.

دوم: تعریف لفظ صحابی در اصطلاح

تعابیر مختلفی برای معنی صحابی بیان شده است که دقیق‌ترین و روشن‌ترین و شامل‌ترین آنها تعریف زیر است: (کسی را گویند که پیامبر ﷺ را ملاقات کرده، به او ایمان آورده و مسلمان بمیرد).

شهید ثانی^۱ می‌گوید: (کسی را صحابی گویند که پیامبر ﷺ را دیده و به او ایمان آورده و مسلمان بمیرد هر چند که قبل از وفات خویش و در

۱- منظور علامه زین الدین بن نور الدین عاملی جعی است.

طول عمر خود هم دچار ارتداد شده باشد. و مراد از ملاقات با پیامبر ﷺ، همنشینی، همراهی و حتی دیدار در مسیر راه را نیز شامل می‌شود، حتی اگر پیامبر ﷺ وی را ندیده و با او گفتگو ننموده باشد).^۱

بنده در جهت توضیح بیشتر «دیدار با پیامبر ﷺ» می‌گوییم که: اگر ملاقات با پیامبر ﷺ در حیات ایشان بوده باشد، برای صحابی کافی است، هر چند که ایشان را هم ندیده باشد، همانند: عبدالله بن ام مکتوم؛ زیرا او از بینایی محروم بوده و در ملاقات با ایشان، وی را ندیده است. اما کسی که پس از وفات پیامبر ﷺ ایمان آورده و قبل از دفن ایشان وی را دیده باشد از جمله صحابی به شمار نمی‌آید.

منظور از ایمان به پیامبر ﷺ اینست که به خود ایشان و آنچه بر وی نازل شده است ایمان آورده باشد، پس هر کس که ایشان را ملاقات کند اما بر کفر خود بماند، چه از اهل کتاب باشد یا در زمره‌ی منافقین درآید و بعد از وفات ایشان مسلمان شود، جزو اصحاب محسوب نخواهد شد. و منظور از مسلمان بودن وی تا دم مرگ اینست که اگر پس از وفات پیامبر ﷺ مرتد شود و در این حال بمیرد، جزو صحابه نخواهد بود و ارزشی برای اسلام اولیه او نیست.

خلاصه بحث

از آنچه گذشت دریافتیم که همراهی با معانی لغوی و اصطلاحی در تبیین واژه‌ها و کلمات شریعت اسلام براساس فهم دانشمندان متخصص و به دور از تفاسیر مغرضانه و دور از هوی و هوس، تا چه اندازه ما را در نگرش درست به اسلام و قضایای آن یاری می‌دهد. پس به دلیل اهمیت این قسمت از مسئله در فهم صحیح از اسلام و آنچه که در فصول آینده به عنوان بحث اصلی کتاب بیان می‌شود، لازم دیدم که مطالبی را به عرض خواننده گرامی برسانم (که امیدوارم مورد قبول واقع شده باشد). حال به بحث اصلی کتاب می‌پردازم.

بحث دوم

قرآن و عترت، اصحاب را ستایش می‌کنند

بر هر فرد مسلمانی واجب است که معترف به بلندمرتبگی مقام اصحاب پیامبر ﷺ و برتری آنها بر سایر افراد امت باشد و اینکه دوره آنها بهترین دوران اسلام بوده است. که این مقام به دلیل پیشتازی آنها در پذیرش اسلام و افتخار هم‌صحبتی با پایان‌بخش رسولان، حضرت محمد ﷺ و مبارزه به همراه او و انجام مسئولیت انتقال شریعت به آیندگان و تبلیغ کامل (و موفقیت‌آمیز آن) بوده است. و نیز لازم است که هر فرد مسلمان به اختلاف درجات و وجود ترتیب افضلیت در میان آنها معتقد باشد که براساس سبقت در پذیرش اسلام، شرکت در غزوه‌ها و هجرت و برحسب موضع‌گیری آنها در قبال پیامبر ﷺ و دین اسلام، تعیین شده است.

به عنوان نمونه، مسلمانان، مهاجرین را بر انصار و شرکت‌کنندگان در غزوه بدر را بر بیعت‌الرضوان و مسلمین و مجاهدین قبل از فتح مکه را بر مسلمین و مجاهدین پس از فتح مکه، ترجیح می‌دهند. و این برتری بخشیدن نیز، نه بی‌اساس و یا بنا بر سلیقه شخصی و هوا و هوس می‌باشد، بلکه بر مبنای دلایل و تفصیلات وارده در کتاب خدا و عترت پاک پیامبر ﷺ می‌باشد. پیامبر اکرم ﷺ توصیه فرموده‌اند که آنها را دوست بداریم.

قرآن کریم و روایات اهل بیت لبریز از شهادت بر عدالت اصحاب و رضایت ذات باری از آنهاست و روایات بی‌شماری بر ستایش آنها در

کردار نیک و پندارهای نیکویشان، وجود دارد.

تفصیل مدح و ثنای اصحاب در اقوال ثقلین محور این بحث است
براساس مباحثی که می‌آید:

مطلب اول: منزلت والای اصحاب در قرآن و گفتار اهل بیت

هر مسلمان اندیشمند و عاقل برای دریافت صحیح این مطلب با مراجعه به قرآن کریم و با تفکر و تدبر در آن در می‌یابد که از بیان فضائل و رتبه والای اصحاب پیامبر ﷺ و چگونگی انتخاب، گزینش، ترتیب و ترقی شخصیتی آنها لبریز می‌باشد.

منزلت والای اصحاب کرام ﷺ در قرآن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های

خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که کشاورزان را به شگفت می‌آورد تا از (دیدن) آن‌ها کافران را به خشم آورد، خداوند به کسانی از آن‌ها که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند وعدهٔ آمرزش و پاداش عظیمی داده‌است.»

شیخ محمد باقر ناصری می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرْنَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ یعنی: با صفاتی که در این قسمت از آیه بیان شده است خواستار نعمت بیشتر خداوند و طالب رضوان او می‌باشند، ﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ یعنی نشانه و علامت ایشان در روز قیامت اینست که مواضع سجده آنها بسیار سفید و نورانی است، ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾ یعنی: آنچه که از اوصاف ایشان بیان شده، همان است که در تورات، بیان شده است و نیز در «الإنجیل»، ﴿فَكَارَهُوْهُ﴾ یعنی آنرا محکم و تقویت کرده است و در نتیجه، آن زرع مستحکم شده و بر روی ساقه و ریشه‌اش راست ایستاده است. واحدی می‌گوید: خداوند این مثال را در مورد حضرت محمد ﷺ و اصحاب او بیان کرده است و در این مثال منظور از «زرع»، خود پیامبر ﷺ و منظور از «شطأ» اصحاب ایشان و مؤمنان پیرامون ایشان است که در مرحله اول دعوت، ضعیف و اندک بودند، همانگونه که هر نهالی در اوائل رشد خویش اینگونه است، سپس اعضای آن همدیگر را تقویت کرده و تا آنجا رسیدند که ﴿يَغِيظُ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ یعنی: ازدیاد تعداد مؤمنان و وحدت و انسجام آنها در اطاعت خداوند اسباب خشم و ناراحتی کفار شده بود.^۱

۱- مختصر تفسیر مجمع البیان، و نیز، جامع الجوامع من وحي القرآن، ذیل سوره فتح، آیه ۲۹.

خداوند متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَالسَّبِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾
[التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی، روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را بخوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند.»

شیخ امین الدین ابوعلی طبرسی می‌فرماید: مراد از این آیه کسانی هستند که به سمت هر دو قبله نماز گزارده‌اند، و گفته شده که: منظور کسانی هستند که در غزوه بدر حاضر شدند و مشارکت داشتند، و از انصار هم کسانی هستند که اهل بیعت عقبه اول که دوازده نفر و اهل بیت عقبه دوم که هفتاد مرد بودند می‌باشد و نیز کسانی که توسط مصعب بن عمیر، قرآن را آموختند را نیز شامل می‌شود.^۱

نکته:

برخی از فتنه‌جویان و هواپرستان تلاش می‌کنند که این آیه را از تأویل صحیح و صریح و واضح آن خود که همان مدح و ستایش بر اصحاب است خارج نموده و به سوی دیگر سوق دهند، آنها می‌گویند: این آیات مزیت و اکرام همه صحابه را شامل نمی‌شود؛ زیرا خداوند متعال در قسمت اخیر آیه اول می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾

۱- تفسیر جامع الجوامع، و نیز: تفسیر «من وحی القرآن»، عیاشی، (سوره توبه، آیه ۱۰۰).

و در آیه دوم هم فرموده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَانْتَبَوا﴾ [التوبة: ۱۰۰].

و لفظ: (منهم) و (من) به کار رفته در هر دو آیه به معنی تبعیض است یعنی: از بعضی از اصحاب نه کل آنها، ما نیز در جواب این شبهه مسائلی بیان می‌کنیم:

اول: باید بدانیم که خداوند متعال در قرآن کریم آیات محکمی را که هم صریح‌اند و هم غیر قابل تأویل قرار داده است که هر کس خواستار تأویل نادرست آنها و به کارگیری آنها در غیر محل خود باشد، رسوا و مفتضح خواهد شد. و نیز آیاتی را متشابه را قرار داده که بسیاری از مردم در وهله اول و با نگاه سطحی، حقایق آن را با مسائلی دیگر اشتباه می‌گیرند، که راه حل آنها، ارجاع این گونه آیات به آیات دسته اول یعنی محکّمات می‌باشد، در غیر این صورت دچار انحراف و کژی خواهند شد.

دوم: کلمه (منهم) در آیه ۲۹ سوره فتح و کلمه (من) در آیه ۱۰۰ توبه، از نوع تبعیضیه نیست و این کلمه در قرآن کریم در دو مورد به کار رفته است:

مورد اول: مِنْ یعنی: از جنس اشیاء دیگر. یا مشابه اشیاء و اجناس دیگر.

نمونه این کاربرد در آیه:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْكُمْ عَلَىٰ ظُلْمٍ فَاسْتَبُوا لَهُ وَلَا جُنَاكَ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا بَرَأُوا مِنْ آلِهِمْ لِقَوْلٍ ذَلِكُمْ صِدْقٌ﴾ [الحج: ۳۰].

«آن (چیزی که گذشت، برنامه و مناسک حج بود) و هر کس اوامر و نواهی خدا را بزرگ و محترم دارد. از نظر خدا چنین کاری برای او بهتر است.

(خوردن گوشت) چهارپایان برای شما حلال گشته است. مگر آن چهارپایانی که برایتان بیان می‌شود. و از (پرستش) پلیدی‌ها، یعنی بت‌ها دوری کنید، و از گفتن افتراء بپرهیزید».

پس در این آیه نمی‌توان: ﴿مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ را به معنی برخی بت‌ها معنی کرد بلکه «مِنَ» به معنی جنس بت‌هاست و ما از طرف خداوند متعال مأمور به دوری از همه بت‌ها هستیم، نه برخی از آنها و معنی درست آیه اینست که از هر چه پلیدی است و هر آنچه که از جنس و مشابه این بت‌ها باشد دوری کنید.

مورد دوم: لفظ «مِنَ» برای تأکید به کار رفته است.

و نمونه این مورد هم در آیه:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (۸۲)

«ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی و رحمت مؤمنان است، ولی بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید».

حال اگر در این آیه «مِنَ» را به معنی تبعیض بگیریم، آیا هیچ مسلمان عاقلی می‌پذیرد که معنی آیه اینست که بعضی از قرآن شفاء و رحمت است و برخی دیگر اینگونه نیست؟

طبیعتاً هر مسلمان صاحب فکر می‌داند که همه آیات قرآن مایه شفاء و رحمت است و خداوند متعال با بکارگیری کلمه «مِنَ» قصد تأکید این مسئله را داشته است.

مورد سوم: سیاق آیه اولی فقط شامل مدح و ثناء بر تمامی صحابه

است و هیچ بحثی از مذمت برخی از اصحاب نیست، خداوند می فرماید:

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الفتح: ۲۹].

خداوند با این بیان، اعمال ظاهری اصحاب مانند سجود و رکوع و اظهار خشوع آنها را ستوده، سپس با بیان ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الفتح: ۲۹]. حالت پاک درونی آنان را ستایش کرده است.

روش خداوند در مذمت اقوام نیز اینگونه است که هم ظاهر و هم باطن را مدنظر قرار می دهد همانگونه که در مورد منافقین می بینیم:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲].

«بیگمان منافقان (دارای نشانه های نفاق هستند اما به خیال خود با پنهان کردن نفاق خویش) خدا را گول می زنند درحالی که خداوند است که (با جهت دادن به آنها در دنیا و آماده کردن عذاب اخروی) ایشان را گول می زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی خیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند و با مردم ریا می کنند (و نمازشان به خاطر مردم است) و خدای را کمتر یاد می کنند و جز اندکی به عبادت او نمی پردازند».

با این توضیحات در می یابیم که منظور از آیه ۲۹ فتح و ۱۰۰ سوره توبه، بیان جنس یا برای تأکید صفت اطاعت و کمال همکاری و همیاری با پیامبر ﷺ می باشد.

منزلت اصحاب رضی الله عنهم از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

بخاطر این ستایش پر برکت قرآن از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مژده‌ی بسیار بزرگی داده‌اند به کسی که با اصحاب هم عصر شده و یا یکی از آنها را دیده باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که مرا دیده است و یا بینندگان مرا دیده است و یا بینندگان بینندگان مرا دیده است»^۱.

خداوند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را پاداش نیکو دهد که برادران صحابی خویش را بسیار خوب می‌شناخت، بعد از اینکه اهل کوفه را آزمود و دید که چگونه ایشان را تنها گذاشتند و به وعده‌های خود عمل نکردند «در حالیکه آنها را به وعده‌هایشان یادآور می‌شد و اصحاب پیامبر را می‌ستود و می‌فرمود: من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیده‌ام در میان شما نمی‌بینم کسی را که همانند ایشان باشد. آنان روزها را ژولیده‌موی و غبارآلود بودند (در اثر حضور معرکه جهاد و قتال فی سبیل الله) و شب‌ها را یا در سجده بودند و یا در قیام، گاه چهره بر زمین می‌ستودند و گاه پیشانی، چون سخن معادشان به گوش می‌رسید گویی پای در اخگر دارند، و در اثر سجده‌های طولانی پیشانی‌هایشان چون زانوان بز پینه بسته بود و به‌هنگام شنیدن یادی از خدا اشک چشمانشان گریبان‌هایشان را تر می‌کرد، از بیم عذاب و امید ثواب برخود می‌لرزیدند آنسان که درخت در روز طوفانی و بادناک می‌لرزد»^۲.

۱- امالی صدوق، ص ۴۰۰ و امالی طوسی، ص ۴۴۰ و الخصال، ج ۲، ص ۳۴۲ و بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۰۵.

۲- نهج البلاغه، ص ۱۴۳ و: کافی، ج ۲، ص ۲۳۶ و بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۰۷.

حضرت علی علیه السلام حال خویش و اصحاب پیامبر - علیه الصلاة والسلام - را و رشادت و جوانمردیشان را در برابر دشمن در وقت کارزار چنین وصف می‌کند:

(ما در میدان کارزار با رسول خدا بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را به خاطر دین می‌کشتیم و این کار جز بر ایمان ما نمی‌افزود، در راه راست پابرجا بودیم، در سختی‌ها شکیبا و در جهاد با دشمن کوشا. گاه فردی از ما و از دشمن، چون دو گاو نر، سر و تن هم را می‌گرفتند و هر یک می‌کوشید جام مرگ را به دیگری بنوشاند. گاه پیروزی از آن ما بود و گاه از آن دشمن. چون خداوند صدق را در ما دید، دشمن ما را خوار ساخت و پرچم پیروزی را به ما عطا کرد. به گونه‌ای که پرچم اسلام در هر شهر و دیار برافراشته شد و حکم اسلام جاری گردید. به جانم سوگند، اگر رفتار ما همانند شما بود، نه ستون دین برجا بود و نه درخت ایمان شاداب. سوگند به خدا که از این پس خون خواهید خورد و پشیمانی خواهید برد).^۱

و همین شیوه نیکو و منهج مستقیم را سلسله مبارک اهل بیت (علیهم السلام) در مدح و ثنای نیکو از دوستان و رفقای علی علیه السلام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پیش گرفتند.

به نیایش زیبای امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام که در نماز خویش برای اصحاب جدش دعا می‌کند گوش فرا می‌دهیم که می‌فرماید: (بارالها! و اصحاب محمد را به طور خاص مورد عنایت و توجهات قرار

۱- نهج البلاغه، ص ۹۱ و بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۵۴۹.

بده، همان کسانی که بهترین شیوه را در همنشینی با پیامبر ﷺ داشته و بالاترین آزمایشات را در راه یاری او به موفقیت گذرانده‌اند، وی را حمایت کرده و با شتاب به حضور او مشرف شدند و در پذیرش دعوت او از همدیگر پیشی گرفته و با شنیدن دلایل رسالتش مطیع و متقاعد شدند. زنان و فرزندان‌شان را در راه اظهار دینشان رها کردند، با پدران و پسران بی‌ایمان خود و در جهت تثبیت و نصرت امر نبوت، به مبارزه برخاستند، کسانی که به خاطر محبت او گردهم آمده و تجارت پر سودی را در محبت او خواهان بودند. خداوندا، اصحاب پیامبر کسانی بودند که قبیله‌های عرب آنها را از کاشانه خویش بیرون کردند، به جرم اینکه به ریسمان نبوت آویزان شده بودند و به همین خاطر روابط خویشاوندی را از هم گسستند و در زیر سایه خویشاوندی محمد ﷺ درآمدند، پس بار الها! آنچه را که برای تو و در راه تو رها کردند فراموش مکن و با عطا از رضوان خویش خشنودشان ساز، چرا که همراه پیامبر تو و برای تو و به سوی تو دعوت می‌کردند. آنها را به خاطر ترک کردن سرزمین اجدادیشان و پذیرفتن زندگی سخت به جای زندگی آسوده و خروج از جمع کثیر و زیاد به سوی جمع مظلوم و قلیل پاداش نیکو عطا بفرما. خداوندا، به پیروان نیک روش آنها نیز که می‌گویند:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ [الحشر: ۱۰].

«پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز».

بهترین پاداش‌ها را عنایت کن، به کسانی که قصدشان رسیدن به مقام

آنهاست و در مسیر آنها و با شمایل آنها در حرکتند، هیچ شکی در بینش آنان وجود نداشته و در پیمودن مسیر تبعیت آنها و پیشوا قرار دادنشان مانعی ایجاد نکرده است، حامی و پشتیبان اصحاب‌اند و به آیین آنها تدین می‌کنند، از هدایت آنها پیروی کرده و در مورد آنها هم‌نظر و متفق‌القول هستند و اتهامی در کردار آنها نمی‌زنند. و بار خدایا! بر تابعین از امروز تا قیامت و بر ازواج و اولاد آنها و هر کس از آنها که در اطاعت و پیروی تو هستند، درودی چنان فرست که آنها را از خطر معصیت محافظت کرده و جای وسیعی را برای آنها در بهشت مقرر نموده و از مکر و حيله شیطان در امان نگه دارد!'.^۱

امام صادق از طریق اجدادش از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شما را به احترام و اکرام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سفارش می‌کنم، مبادا دشنامشان دهید، آنها کسانی بودند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدعتی در دین پدید نیاوردند و از هیچ بدعتی حمایت نکردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به رفتار نیکو در قبال آنها سفارش نموده است».^۲

واضح است که وجود نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای اهل این کره خاکی خیر و برکت است، پس شاگردان و دست‌پرورده‌های ایشان نیز همین‌گونه‌اند؛ زیرا در تبعیت و پیروی از دستورات ایشان کاملاً ملتزم بودند و این نشانه عظمت شأن و مقام آنهاست. و به همین خاطر دعای خیر آنها برای امت نزد خداوند پذیرفته شده است.

۱- صحیفه سجادیه، ص ۴۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۰۵.

موسی بن جعفر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «من مورد اعتماد و تکیه‌گاه اصحاب خویش هستم و پس از وفات من، آنچه که به آنها وعده داده شده است تحقق می‌یابد، سپس اصحاب من تکیه‌گاه امت من خواهند بود و با سپری شدن دوران آنها وعده‌های موعود به امت تحقق می‌یابد و تا زمانی که در میان امت من یکی از صحابه من وجود داشته باشد، این دین بر تمام ادیان دیگر ظاهر و مسلط خواهد بود»^۱.

در روایت دیگری از موسی بن جعفر و ایشان از اجدادش روایت کرده‌اند و آنان نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: «قرن‌هایی که امت من در آنها خواهند زیست چهار قرن خواهد بود، بهترین آنها قرنی است که من در آن به سر می‌برم، سپس قرن دوم و آنگاه سوم و به هنگام قرن چهارم مردان با مردان و زنان با زنان روبرو شده و رابطه برقرار می‌کنند (منظور اینست که روابط درست خویشاوندی و زوجیت از میان می‌رود) و در اثر این حالت خداوند نور هدایت کتاب خویش را از سینه بنی‌آدم می‌گیرد و باد سیاه عذاب را می‌فرستد و تمام انسان‌ها را قبض کرده و جز خود وی کسی باقی نمی‌ماند»^۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای جانشین آینده خویش دعای خیر و رحمت کرده است. هر چند شخص خاصی را صراحتاً برای پیشوایی امت تعیین نفرموده و فقط این را بیان نموده که آن شخص روش زندگی خویش را بر اساس تعالیم اسلام و روش پیامبر صلی الله علیه و آله تنظیم می‌کند. و این عدم صراحت

۱- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۰۹ و نیز: نوادر اوندی، ص ۲۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۰۹.

در تعیین شخص خاص، رهنمودی است برای اعتبار شخصی که اصحاب در مورد او اتفاق نظر خواهند داشت.

در این مورد حضرت رضا علیه السلام از اجدادش روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوندا! جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار بده». و سه بار این دعا را تکرار فرمود، پرسیدند: ای پیامبر خدا، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی که پس از من می آیند و احادیث و سنت مرا برای مردمان روایت می کنند و به مردمان بعد از من تحویل می دهند»!

بخاطر این مقام رفیع و منزلت والا است که حضرت موسی علیه السلام آرزو می کند آنان را ببیند.

امام رضا علیه السلام در این باره فرموده است که: «آنگاه که خداوند - عزوجل - موسی بن عمران را برگزید و ناجی قومش قرار داد و بحر نیل را برایش شکافت و بنی اسرائیل را رها ساخت و تورات و الواح دیگر را به او عطا کرد، مقام و مرتبه خویش را نزد خداوند مشاهده کرد (و به عظمت مقام اهل بیت (علیهم السلام) نیز پی برد)، به خداوند گفت: ای خدای من، اگر آل محمد آنگونه اند (که بر آل تمام انبیاء برترند) آیا در میان اصحاب سایر پیامبران کسی هست که مانند اصحاب من باشد؟ خداوند - عزوجل - فرمود: ای موسی، آیا نمی دانی که فضل اصحاب محمد بر یاران سایر پیامبران همانند فضل و برتری آل محمد بر آل پیامبران دیگر و مانند فضل و برتری خود محمد بر سایر انبیاء است. موسی گفت: خداوندا، کاش آنها را

می‌دیدم! خداند وحی فرستاد که: ای موسی، آنها را هرگز در این دنیا نخواهی دید زیرا دوران ظهور آنها فرا نرسیده است، اما در باغ‌های بهشت - و در جنات عدن و فردوس - و در حضور محمد و در حالیکه غرق در نعمت و لذات و خیرات بهشتند، آنها را خواهی دید!^۱

طرح برخی سؤالات

اگر شخصی بپرسد که چه چیزی سبب شده است که اصحاب به چنین مرحله‌ای از محبوبیت و ثناء و رتبه عالی در نزد اهل بیت برسند؟ در جواب می‌گوییم: روایات زیادی از اهل بیت آمده است که دلالت بر اخلاق و ادب والا و کریمانه و احترام و تقدیر بسیار زیاد و نیکوی آنها از پیامبر ﷺ که خود بیانگر محبت سرشار آنها به پیامبر اکرم است. علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب «الشفاء» قاضی عیاض؛ در مورد شیوه نیکوی اصحاب در بزرگداشت و احترام پیامبر ﷺ، روایتی را از اسامه بن شریک روایت کرده است که او گفت: (به نزد پیامبر ﷺ رفتم، دیدم اصحاب او چنان مؤدبانه در حضور او نشسته بودند که گویا روی سر هر کدام پرنده‌ای نشسته است (یعنی تمام هوش‌هواسشان به پیامبر اکرم بوده)^۲.

۱- بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۴۰ و تفسیر امام حسن عسکری، ص ۳۱ و تأویل الآیات، ص ۴۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۲.

علامه مجلسی روایت زیبای دیگری نقل می‌کند که در «عام القُضیَّة»^(۱) طبق تصمیم قریش، عروه بن مسعود به نزد پیامبر ﷺ رفت (تا با او گفتگو کند). اما هنگامی که نزد ایشان آمد و برخورد اصحاب و یارانش را در تعظیم و بزرگداشت او دید (بسیار حیرت‌زده شد). او دید که اصحاب محمد ﷺ هنگام وضو برای دریافت قطرات آبی که از بدن مبارک او می‌چکید به سرعت می‌شتافتند و گاهی کارشان به نزاع می‌کشید^۲، و هرگاه آب دهان مبارک را پرت می‌کرد و یا قصد سرفه کردن و صاف کردن سینه‌اش را داشت، با دستان خویش آن را گرفته و بر چهره و سایر اعضای بدن خویش می‌مالیدند و یا اگر تار مویی از وجود مبارک ایشان می‌ریخت، به سرعت برای گرفتن آن می‌شتافتند هرگاه به کاری آنان را امر می‌کرد بی‌درنگ به آن مبادرت می‌ورزیدند. اگر سخنی از زبان ایشان جاری می‌شد در نهایت سکوت و آرامش بودند و از فرط تعظیم و تقدیر به چهره ایشان خیره نمی‌شدند. عروه با دیدن چنین حالات و مناظری به هنگام بازگشت به نزد قریش چیزی نتوانست بگوید جز اینکه: (ای طایفه قریش، می‌دانید که من کسری را در بارگاهش دیده‌ام، همینطور قیصر روم

۱- عام القُضیَّة: آن سالی را گویند که رسول الله ﷺ با اصحاب شان یک سال بعد از صلح حدیبیه، بخاطر قضای عمره‌ی سال حدیبیه به مکه آمدند و عمره را بجا آوردند اما در روایت فوق که عام القُضیَّة ذکر شده، مراد از آن خود سال حدیبیه است نه سال عمره القضاء زیرا تمامی روایات مربوط به صلح حدیبیه بر این دلالت دارند که عروه بن مسعود ثقفی در سال حدیبیه جهت مذاکره در مورد صلح نزد رسول الله ﷺ در منطقه‌ی حدیبیه آمد و بعد از برگشت، این داستان را نزد قریش بیان کرد. (مترجم)

۲- در اصل متن، به جای یقتلون، یقتلون، آمده است.

و نجاشی پادشاه حبشه را، اما به خدا سوگند هیچ پادشاهی را در میان قومش بمانند عظمت محمد در میان اصحابش ندیدم^۱.

اما کرامت والای اصحاب برتر از اینست که علامه مجلسی به این مقدار قناعت کند و باز از آنس روایت می‌کند که: (پیامبر ﷺ را در حالیکه حلاق، سرش را می‌تراشید دیدم و اصحاب ایشان در اطراف او بودند. آنها در تلاش بودند که هیچ مویی از سر پیامبر مکرم ﷺ پائین نیافتد مگر اینکه در دستان یکی از آنها باشد)^۲.

در حدیث دیگر آمده است: (هنگامی که پیامبر ﷺ را در حالت قرفصاء نشسته (بر سرین نشسته و شکمش به ران‌هایش چسبانیده و دو دستش را بدور ساقها حلقه کرده بود) دیدم از شدت خوف از هیبت و وقار حضرتش لرزه بر تمام اندامم افتاد)^۳.

در حدیث مغیره آمده است که: (اصحاب پیامبر ﷺ به خاطر رعایت ادب و احترام، در خانه ایشان را با ناخن‌های خود می‌زدند)^۴.

براء بن عازب رضی الله عنه نیز می‌گوید: (می‌خواستم در مورد مسأله‌ای از پیامبر اکرم ﷺ سؤال کنم اما به خاطر هیبت ایشان و شرم و حیا، چند سال آنرا به تأخیر انداختم...). قاضی عیاض می‌گوید: (بدان که توقیر و تعظیم

۱- همان منبع.

۲- همان منبع.

۳- همان منبع.

۴- همان منبع. چون خانه ایشان در مسجد بود و در خانه مستقیماً به اتاق باز می‌شد، لذا شنیدن صدای آن مشکل نبود (مترجم).

پیامبر ﷺ همانگونه که در قید حیات بودند بعد از وفات ایشان نیز لازم است، اظهار احترام و تقدیر هنگامی که از ایشان یاد شود و یا حدیثی روایت گردد و هنگام شنیدن نام مبارکشان و درود فرستادن بر ایشان و بیان شرح سیرت مبارکشان و همچنین تعامل محترمانه با آل بیت و به نیکی از آنان یادکردن و تجلیل و تقدیر از اصحاب و یاران پیامبر ﷺ از نشانه‌های احترام ایشان است).^۱

آیا هرگز مثل این تعظیم و احترام شنیده‌اید و یا دیده‌اید؟ پر واضح است که اینها همه نشانه محبت عمیق اصحاب ﷺ به پیامبر اکرم ﷺ است.

مطلب دوم: منزلت سه خلیفه اول ﷺ از نظر قرآن و عترت

اکنون که به جایگاه اصحاب کرام ﷺ به طور عموم از نظر قرآن و اهل بیت ﷺ پی بردیم لازم است که به طور خاص دیدگاه ثقلین را نسبت به سه خلیفه اول بررسی کنیم.

آنچه که قرآن در مورد منزلت اصحاب بیان نموده، عموم اصحاب را در بر گرفته و سه خلیفه اول پیامبر ﷺ را به طریق اولی شامل می‌شود. اما در روایات اهل بیت ﷺ به طور مخصوص، از این سه خلیفه ﷺ یاد شده است و بخش زیادی از روایات به بیان منزلت والای این گروه از اصحاب پیامبر ﷺ اختصاص دارد، به گونه‌ای که نسبت به سایر اصحاب چنین توجهی نشده است و این به دلیل رابطه استوار و محکمی است که بین سه

خلیفه اول با اهل بیت علیهم السلام وجود دارد. رابطه روشنی که از آتش روی بیرق نمودارتر است. به عنوان نمونه، ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه و حفصه دختران ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در حالیکه با هیچ زن هم شاخه و نسب خویش (یعنی هاشمی نسب) ازدواج نکرده، خود دلیل محکمی بر اعتماد ایشان بر اصحاب است. کما اینکه ایشان دو دختر خویش، رقیه و ام کلثوم را نیز به عقد حضرت عثمان رضی الله عنه درآورد!

حضرت علی رضی الله عنه نیز دختر خویش ام کلثوم را به عقد عمر رضی الله عنه درآورد.^۱ و فرزندان خویش را به اسم آن دو خلیفه نام نهاد که فرزندان ایشان نیز از همین اسامی برای فرزندان خویش استفاده می‌کردند. در این راستا می‌توان از روابط نیکوی بین اصحاب رضی الله عنهم و اهل بیت علیهم السلام نیز نام برد که چگونه در راه اطاعت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله با یکدیگر محبت و مودت داشتند. و این مسئله برای صاحبان قلبی سلیم و چشمی روشن که پرده تعصب جاهلانه بر آن نیفتاده باشد، در کتب تاریخ و روایات حدیثی بسیار نمایان است. بنده در اینجا به برخی از این روایات که دانشمندان در کتاب‌های خود از ائمه علیهم السلام روایت کرده‌اند اشاره می‌کنم:

امام علی رضی الله عنه می‌فرماید: «سوگند به جانم که منزلت آن دو (ابوبکر و عمر) در اسلام بسیار والاست و رحلت و کوچ آنها به آخرت، لطمه سنگینی و درد شدیدی برای اسلام می‌باشد، خداوند آنان را رحمت

۱- نگا: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۰۲ و اعلام الوری، ص ۱۴۱.

۲- نگا: کافی، ج ۶، ص ۱۱۵ و مرآة العقول، ج ۲۱، ص ۱۹۹.

کند و به نیکوترین شیوه پاداش دهد»^۱.

حضرت علی در فرازی دیگر از سخنان خویش بر هر سه خلیفه پیش از خود و بنیان انتخاب آنها درود فرستاده و می‌فرماید:

«من با قومی بیعت کرده‌ام که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده‌اند و مفاد بیعت من با آنها همان است که با سه خلیفه قبلی بوده است. نه آنانکه در اینجا حاضرند و نه آنانکه غایبند حق انتخاب خلیفه‌ای جز خلیفه منتخب مردم را ندارند و حق تشکیل شوری منحصر برای مهاجرین و انصار است. و اگر بر هر شخصی اتفاق نظر حاصل کردند و او را امام خواندند، آن شخص مورد پسند و رضای خداوند نیز هست. و اگر کسی کار آنان را عیب گیرد و یا بدعتی ایجاد کند شوری وی را به عدالت و بازگشت به مسیر حق و پیروی از منهج مؤمنان خدا خواه توصیه می‌کند، و در صورت بازنگشتن به منهج صحیح، با وی مبارزه می‌کنند و خداوند نیز وی را به سرپرستانی دیگر غیر از خود وامی‌گذارد»^۲.

امام علی علیه السلام در ستایش حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «پاداش نیک فلانی (عمر رضی الله عنه) نزد خداست، زیرا کجی را راست کرده و بیماران را مداوا ساخت، سنت را برپاداشت و فتنه و (بدعت) را پشت سر انداخت و در حالی از دنیا رفت که دامانش پاکیزه و وجودش کم

۱- نگا: وقعه صفین، ص ۸۸ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۶.

۲- نهج البلاغه، ص ۳۶۶ و بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۷۶.

عیب بود. به خیر دنیا رسید و از شر آن گریخت. طاعت حق را بجای آورد و آنگونه که شایسته بود تقوا گزید»^۱.

هنگامی که عمر رضی الله عنه برای اینکه خود به نبرد رومیان رود با علی رضی الله عنه مشورت کرد، ایشان گفت: «اگر شخصاً خود با دشمن روبرو شوی، اگر مغلوب گردی مسلمانان پناهگاهی نمی یابند و بعد از تو مرجعی ندارند که به آن بازگردند، پس مردی سلحشور و جنگ آزموده را بسوی آنها بفرست و سپاهی گران همراه او کن که هم جنگ آزموده و هم خیرخواه اسلام است، اگر خداوند پیروزشان گرداند این همانی است که تو خواسته ای و اگر کار به گونه ای دیگر افتاد تو پناه مردم و مرجع مسلمانان خواهی ماند»^۲.

تقدیر و احترام دو خلیفه اول (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) توسط اهل بیت علیهم السلام حتی بعد از وفات آنها نیز تا مدت زیادی ادامه داشت، به گونه ای که بر مسیر حرکت آنها تداوم داشته و مسایل انجام شده توسط آنها را تغییر نداد، بلکه از روش و علم و فتاوی آنها استفاده می بردند. دلیل ما بر این ادعا روایات زیر است:

امام علی رضی الله عنه در پاسخ سؤال شخصی که چرا باغ فدک را پس نگرفت، فرمود: «من از خداوند شرم دارم که چیزی را بازستانم که ابوبکر آن را

۱- نهج البلاغه، ص ۳۵۰. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بیان می دارد که منظور از «فلان» عمر رضی الله عنه است (مترجم).

۲- نهج البلاغه، ص ۱۹۲ و بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۳۵.

منع کرد و عمر نیز همان را تأیید کرده است»^۱.

امام محمد باقر علیه السلام همیشه به یاران و پیروان خویش توصیه می‌کرد که همانند او از علم و دانش ابوبکر بهره گرفته و از وی پیروی کنند، نمونه این قضیه زمانی بود که در مورد جواز تزئین شمشیر با جواهرات از ایشان سؤال شد! ایشان فرمودند: آری، ابوبکر صدیق نیز شمشیر خویش را با نقره تزئین کرده است. شخص سائل با تعجب پرسید: آیا شما می‌گویید «صدیق»؟ امام باقر با هیجان از جای خویش برخاست و فرمود: «بله صدیق، بله صدیق و هر کس که وی را به این صفت وصف نکند، خداوند، نه در دنیا و نه در قیامت کلامش را تصدیق نخواهد کرد»^۲.

این موارد بیانگر نحوه برخورد اهل بیت (علیهم السلام) که نزدیکترین فاصله زمانی را با شیخین داشتند می‌باشد که عملکرد آنها را فراموش نکرده و رفتار آنها را نادیده نگرفته‌اند. آیا با این وجود گواهی و نظر ائمه در مورد این سه نفر از خلفاء برای ما کافی نیست؟ یا روش ائمه (علیهم السلام) را نمی‌پذیریم و بر منهج گمراهان گام برمی‌داریم؟

مطلب سوم: منزلت مهاجرین و انصار از نظر قرآن و عترت

خداوند متعال مهاجرین و انصار را بر سایر اصحاب رضی الله عنهم برتری خاصی بخشیده است و این به دلیل پیشتازی آنها در قبول دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ورود به دایره اسلام و تحمل انواع مشقت‌ها و مصیبت‌ها در این راه بود. از

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۵۲.

۲- کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۴۷.

میان این دو گروه نیز خداوند متعال مهاجرین را بر انصار برتری داده است، زیرا آنان هم در هجرت و هم در نصرت برای دین خدا شریکند، خانه و خانواده و وطن خویش را رها کرده و غریبانه به سرزمینی هجرت کردند که در آن، جز نصرت خدا و پیامبرش هیچ چشم داشت دیگری نداشتند.

انصار نیز با پیشوازی شایسته در سرزمین خود و نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله و تقسیم مال و دارایی خود با مهاجرین بر سایر صحابه برتری دارند.

قرآن و عترت اهل بیت (علیهم السلام) نیز این مزیت و فضیلت را نادیده نگرفته و بر فضل و برتری آنها گواهی داده‌اند. آیات زیادی از قرآن کریم به توضیح صفات اصحاب پرداخته و جایگاه عظیم و والای آنها را نزد خداوند متعال بیان نموده است، که امامان اهل بیت نیز در شرح و تفسیر این دسته آیات بلاغت و شیوایی خویش را به کار برده‌اند.

فضل مهاجرین و انصار در قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحشر: ۸-۹].

«(همچنین غنائم) از آن فقراى مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. (آن کسانی که) فضل خدا و خوشنودی او را

می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. و آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس نیاز نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند».

شیخ محمد باقر ناصری می‌گوید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ﴾ این اموال برای فقیران مهاجرانی است ﴿أُخْرِجُوا مِنْ دِيَرِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند و آمدند ﴿يَبْتَغُونَ﴾ که طلب کنند ﴿فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ فضل و کرم خدا را و نصرت دین خدا را انجام دهند، ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾ منظور مدینه است که انصار قبل از مهاجرین در آنجا سکنی گزیده بودند و یا قبل از ایمان آوردن مهاجرین که عده‌ای از اهل آن در شب بیعت عقبه که هفتاد مرد بودند به پیامبر بیعت جنگ و نبرد با سرخ و سفید (کنایه از نژاد) را دادند، ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ منظور انصار است که به نیکویی با مهاجرین رفتار کرده و آنها را در خانه‌هایشان اسکان داده و در اموالشان شریک کردند و موقع تقسیم غنایم بنی‌نضیر که مقدار بیشتر به مهاجرین داده شد، هیچ گونه حسد و خشمی از آنها به دل نگرفتند، ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ یعنی با وجود شدت فقر و نیازشان، ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ﴾ یعنی کسی که بخل درونیش را دفع

می کند ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ پیروزمندان و رستگاران نزد خدایند!.

شیخ محمد سبزواری نجفی نیز ذیل همین آیه می گوید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ﴾ منظور کسانی است که مکه را ترک کرده و قصد هجرت به مدینه و فرار از دارالکفر به دارالاسلام را کردند، آنها کسانی هستند که ﴿أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ مال و مملکت خویش را ترک کردند در حالیکه مالک آن بودند ﴿يَبْتَغُونَ﴾ به خاطر دستیابی به ﴿فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ فضل، رحمت و رضایت خداوند... ﴿وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ﴾ یعنی هجرت آنها برای نصرت دین خدا ﴿وَرَسُولَهُ﴾ و پیامبر او بود و برای قدرت بخشیدن به او در برابر دشمنانش ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ در عمل خود صداقت را نشان دادند، زیرا قصد نصرت دین را داشتند و به ندای خدا و رسولش لبیک گفتند. خداوند پس از مدح و ستایش اهل مکه و اطراف آن که هجرت را برگزیدند در ادامه آیه به مدح و ستایش انصار در مدینه می پردازد، زیرا از دریافت «فیء» خودداری کرده و آن را برای مهاجرین محتاج ترجیح دادند، خداوند سپس می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ﴾ یعنی: مهاجرین به سرزمینی رفتند که انصار قبل از مهاجرین آن را آماده کرده بودند ﴿وَالْإِيمَانَ﴾ بیانگر اینست که ایمان انصار بعد از ایمان مهاجرین بوده است. در واقع بعد از هجرت پیامبر ﷺ جز عده کمی از اهل مدینه ایمان نیاورده بودند.

اینکه در آیه مهیا کردن ایمان را بر خانه عطف کرده است پس آن

عطف ظاهری است و نه معنوی؛ زیرا مهیا کردن ایمان مفهوم واضحی ندارد و تقدیر آیه اینگونه است که ایمان را بر کفر ترجیح دادند، ﴿مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ یعنی: قبل از راهیابی مهاجرین به مدینه و نیک رفتاری انصار با آنان که در خانه‌های خود، اسکانشان داده و در دارائی خود شریک کردند، ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا﴾ یعنی: هیچ رشک و حسادتی به خاطر اعطای زیاد غنایم به مهاجرین در دل آنها وجود ندارد، بلکه بسیار خشنود شدند ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ یعنی: انصار، مهاجرین را بر خود ترجیح می‌دهند ﴿وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ هر چند خود هم محتاج و در فقر باشند، اما مهربانی آنها با برادران ایمانی و برای کسب اجر و ثواب اخروی آنان را واداشت که حق خود را نیز ببخشند ﴿وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ﴾ و در نتیجه‌ی این صفات نیکو، به فوز و رستگاری نایل شده و به بهشت و نعمت‌های آن دست یافتند).^۱

خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾﴾ [الأنفال: ۷۴-۷۵].

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) حقیقتاً

با ایمانند و برای آنان آمرزش و روزی شایسته است. و کسانی که پس از (نزول این آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما جهاد نموده‌اند، آنان از زمره شما هستند و کسانی که با یکدیگر خویشاوند هستند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند و (حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده است و حکم خدا بر آن رفته است و) بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است».

شیخ محمد سبزواری نجفی می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا﴾ یعنی: کسانی که پیام پیامبر ﷺ را تصدیق کرده و به وجود خدا و وحدانیت او یقین کردند و سرزمین خویش را برای حفظ دین به همراه پیامبر ﷺ ترک نموده و به همراه او مبارزه کردند ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ یعنی: مؤمنان حقیقی هستند که قول و عمل آنها یکسان است و حقانیت ایمان خویش را با براهین واقعی و در عرصه حیات به تحقیق رساندند، پس این گروه ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ خداوند به آنان وعده مغفرت داده است، که از بدی‌هایشان در گذرد و روزی بسیار فراخ و بزرگ عطا کند که هیچ آلاینده‌ای آنرا ناگوار نخواهد کرد... ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا﴾ یعنی مؤمنان پس از فتح مکه. و در رأی ضعیفی آمده که منظور کسانی است که پس از شما ایمان آوردند ﴿وَهَاجَرُوا﴾ یعنی: پس از هجرت شما به مدینه هجرت کردند ﴿وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ﴾ یعنی: با کفار و مشرکین مبارزه کردند ﴿فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ﴾ یعنی آنها هم از جهت ایمان، هجرت و جهاد جزو شما به حساب می‌آیند و نیز در احکام دوستی، میراث و نصرت هم همان حکم را دارند و تأخیر آنها در ایمان و هجرت سبب محرومیت آنها از این

حکم نمی‌شود)!

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ [التوبة: ۲۰].

«کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خدایند، و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان (سعادت‌مندان دنیا و آخرت) می‌باشند».

سید محمد حسین فضل الله می‌گوید:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا﴾ یعنی: کسانی تمام مشقات دوری از وطن را تحمل کردند تا آنجا که بتوانند آزادی حرکت در مسیر دعوت و جهاد را به دست آورند و از زیر بار فشارهایی که منجر به فتنه و آسیب در دین می‌شود نجات یابند. این عمل آنها نشانه اخلاص و پاکی زیاد آنها می‌باشد که آن را به خاطر خدا با کنار نهادن تمامی احساسات و عواطف درونی نشان دادند و کسانی که جهاد کردند و از مال و دارایی خویش برای دعوت و جهاد انفاق کردند و خطرات مادی و معنوی زیادی را در این راه تحمل کردند به گونه‌ای که تمام زوایای زندگی شخصی خویش را نثار این اهداف کرده و به یک عنصر فعال که در تمام مسیرهای مرتبط با خدا و زندگی در تکاپوست تبدیل شدند، دارای ﴿أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ﴾ بزرگترین پاداش نزد خدایند و هیچ حرکت دیگری در راه خدا ارزش

اعمال آنها را ندارد ﴿وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰئِزُونَ﴾ و فقط اینان هستند، به کمال رحمت و رضوان و جنات خدا دست می‌یابند).^۱

باز هم خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيْمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَءَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْآبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَعَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثِيَ ۖ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ ۗ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقُتِلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾﴾

[آل عمران: ۱۹۳-۱۹۵].

«پروردگارا! ما شنیدیم که ندا دهنده‌ای به ایمان فرا می‌خواند، که: «به پروردگار خود ایمان بیاورید» پس ایمان آوردیم، پروردگارا! پس گناهان ما را ببخش و بدی‌های ما را بپوشان و ما را با نیکان بمیران. * پروردگارا، آنچه را که بر (زبان) پیغمبران خود به ما وعده داده‌ای، به ما عطا فرما و در روز رستاخیز ما را (با بردن به دوزخ) خوار و زبون مگردان، بی‌گمان تو خلاف وعده نمی‌کنی * پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت (و پاسخشان داد) که من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را، - خواه زن باشد یا مرد-؛ تباه و ضایع نمی‌کنم. برخی از برخی دیگرید (و همنوعید). آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند. و در راه من اذیت و آزارشان

۱- تفسیر من وحي القرآن، ونگا: التبیان، تقریب القرآن (سوره توبه، آیه ۲۰).

رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان در می‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خدا است و پاداش نیکو تنها نزد خدا است».

سید عبدالله شُبَّر در تفسیر این آیه می‌گوید:

﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنَّهُ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ﴾ هر که باشد ﴿بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ ذکور و اناث شما در اسلام یکی است و ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا﴾ دوری از شرک و ترک اوطان و اقوامشان را به خاطر دین ﴿وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي﴾ در راه دین من و به سبب آن ﴿لَا كُفْرَانَ﴾ محو و پاک می‌کنم، ﴿وَلَا دُخْلَهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ استحقاق آن را دارند ﴿وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ برای پاداش اعمالی که دیگران توان جزای آن را ندارند!

پس ای خواننده دوستدار اهل بیت (علیهم‌السلام) در مطالب گفته شده بسیار دقت کن و بدان که این مطالب مقدار اندکی از روایات و آیات وارده در فضیلت اصحاب رضی الله عنهم می‌باشد.

روایات وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت علیهم‌السلام در بیان فضیلت مهاجرین و انصار روایات زیادی در این رابطه از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت وارد شده است که برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

جریر بن عبدالله رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: (مهاجرین و

انصار اولیاء یکدیگرند هم در دنیا و هم در آخرت و رها و بخشیده شدگان قریش و آزادشدگان ثقیف نیز در دنیا و آخرت اولیاء یکدیگرند.^۱

در روایت دیگری که از کعب بن عجره نقل شده، آمده است که: (میان مهاجرین و انصار و بنی هاشم بر اینکه کدام یک نزد پیامبر ﷺ محبوبترند نزاع و بحث ایجاد شد، پیامبر ﷺ فرمود: شما ای گروه انصار، بدانید که من برادر شما هستم، آنها با شادی فریاد الله اکبر سر داده و گفتند: به خدای کعبه سوگند که او را از آن خویش کردیم، پیامبر ﷺ ادامه داد: و شما ای گروه مهاجرین، بدانید که من از میان شما برخاسته‌ام (و به شما تعلق دارم)، آنها نیز با شادی گفتند: الله اکبر! به خدای کعبه سوگند که از آن ما شد. پیامبر ﷺ ادامه دادند: و شما ای بنی‌هاشم، بدانید که شما از من هستید و برای من. (راوی می‌گوید: سپس همه در حالیکه از نسبت خویش با پیامبر ﷺ خرسند بودیم از مجلس برخاستیم).^۲

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید که از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «من در میان شما دو شیء گرانبها به ودیعت نهادم، البته یکی از دیگری بزرگتر است... و اهل بیت من چشم من هستند که به آنها میل دارم و انصار مایه استحکام دین هستند، پس از خطا کار آنها در گذرید و نیکوکار آنها را یاری دهید».^۳

۱- امالی طوسی، ص ۲۶۸ و بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۱۱.

۲- المناقب، ج ۳، ص ۳۳۱ و بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۱۲.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۱۱.

این نصوص مبارک از اذهان اهل بیت پنهان نمانده است، بلکه آنها را فهمیده‌اند.

از آن جمله آنکه امام علی علیه السلام نیز آن را فراموش نکرده و در جواب معاویه می‌گوید: «سابقان در دین به رستگاری رسیدند و مهاجران اولیه اسلام با فضل و بزرگی خویش دنیا را ترک کردند»^۱.

و نیز می‌فرماید: (خیر و برکت زیادی را در مهاجرین مشاهده کردیم، خداوند به آنها بهترین پاداش را دهد)^۲.

امام حسن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هر کس که به خاطر حفظ دینش از سرزمینی به سرزمین دیگر بگریزد حتی اگر به مسافت یک وجب باشد، بهشت بر او واجب می‌شود و جزو یاران ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله به حساب می‌آید»^۳. ارزش هجرت به تأثیر آن است، چراکه مقداری اندک و قطراتی چند از دریای هدایت اگر بر قلبی جریان یابد، مرهم شفا دهنده و نور روشنگر آن شده و آنرا از غفلت به سوی بیداری سوق می‌دهد و نیز اگر بر گروهی از انسان‌ها نازل شود، آنان را پیشوا و سرور قرار داده که راهبر دیگران باشند، خداوند اهل بیت را پاداش نیک دهد که با درک منزلت این نور و هدایت، مهاجران و انصار صحابه را در توصیفات ارزشمند کلام خویش گنجانده و هیچکدام را از آن خارج ندانسته‌اند.

۱- نهج البلاغه، ص ۳۷۴ و بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۰۴ و وقعه صفین، ص ۱۴۹.

۲- وقعه صفین، ص ۸۸ و بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۱۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۱ و مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۳ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۹۰ و تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۴۱.

مطلب چهارم: منزلت اهل بدر در قرآن و گفتار اهل بیت

بعد از ستایش عمومی اصحاب رضی الله عنهم و سپس مدح دو گروه برتر آنها یعنی مهاجرین و انصار رضی الله عنهم نوبت به گروه‌های کوچکتری از اصحاب رسیده است که به سببی خاص و دلیلی منحصر به خود به مرتبه‌ای بالا و درجه‌ای متمایز از دیگران رسیده‌اند.

یکی از این موارد، اهل بدر هستند، خداوند افضلیت و مراتب والا را در میان اصحاب به کسانی داده است که در غزوه بدر شرکت داشته‌اند. دلیل فضل آنها هم اینست که هنگام اتفاق این غزوه تعداد مسلمین کم بود و ندای پیامبر صلی الله علیه و آله برای مواجه با سران و لشکریان قریش امری سنگین به شمار می‌آمد.

و در نتیجه می‌بینیم که خداوند با فضل و کمک خویش همین گروه اندک را بر لشکر مسلح و توانای قریش پیروز گردانید و حتی سبب شدند که در دل کل عرب خوف و هراسی عظیم و بی‌سابقه افکنده و در میان قبایل آنها جایگاه ویژه‌ای کسب کنند.

خداوند نیز بلافاصله مزد این مردان پاک را عنایت فرمود و به آنها بشارت داد که تا آخر عمر از کفر در امان خواهند بود و تمامی لغزش‌های آنان مورد مغفرت خداوند قرار خواهد گرفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این مطلب را در خطابی به عمر رضی الله عنه که قصد کشتن حاطب بن ابی‌بلتعه را داشت، تأکید کرده و فرمود: «ای عمر، تو چه دانی که او از اهل بدر است و مورد غفران واقع شده باشد و خداوند در مورد آنها فرموده است: هر چه می‌خواهید انجام دهید، چراکه همه گناهان

شما آمرزیده شده است»^۱.

واضح است که این غفران و تزکیه خدایی، امری موقت نبوده و اهل بدر طبق بیان پیامبر ﷺ تا روز قیامت مورد رضایت خداوند متعال قرار گرفته‌اند.

مطلب پنجم: منزلت مجاهدین و انفاق کنندگان قبل از فتح مکه و بعد از آن

بعد از بیان ارزش و جایگاه اهل بدر به خاطر پیشتازی آنها در مبارزه به همراه پیامبر ﷺ دایره ارزیابی اصحاب گسترده‌تر شده تا گروهی دیگر را که با انفاق و قتال، قبل از فتح مکه و بعد از آن از دیگر صحابه متمایز شده‌اند را نیز در برگیرد.

هر مسلمانی باید بداند که یکی از این دو گروه نیز بر دیگری مزیت و برتری بیشتری دارد که گروهی که انفاق و قتال قبل از فتح وصف آنان است، آن مزیت را از آن خود کرده‌اند.

و باید دانست که منظور از فتح، صلح حدیبیه می‌باشد که خداوند آن را فتح نامیده است:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾﴾ [الفتح: ۱].

«ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم».

و حدیبیه نیز اسم چاهی در نزدیکی مکه است که «بیعت الرضوان» در آنجا صورت گرفت و صلح حدیبیه نیز در زیر درختی در همان محل انجام شد. و علت آن هم این بود که مشرکین راه ورود پیغمبر ﷺ را به مکه سد کرده بودند. و اصحاب نیز مجدداً با پیامبر ﷺ بیعت پیروی تا

۱- نگا: بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۹۲ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۸۹.

مرگ دادند. و دلیل اینکه اصحابی که در این جریان حضور داشتند به این صفت متمایز شدند این بود که این بیعت کمک شایانی به پیامبر ﷺ و یارانش در جذب مردم و انتشار دعوت و کسب قدرت بیشتر کرد و بسیاری از مشکلات را برایشان هموار نمود. این صلح و آنچه که قبل و بعد از آن به وقوع پیوست از بیعت اصحاب با پیامبر و نتایج بسیار عظیم دیگری که در پی داشته در واقع پیروزی آشکاری بود برای مسلمانان (بهمین دلیل فتح المبین نامیده شده است).

جالب توجه است که به هنگام بیعت پیامبر ﷺ با اصحاب که تعدادشان بیشتر از ۱۰۰۰ نفر بود، عثمان رضی الله عنه که نماینده پیامبر ﷺ برای گفتگو با قریش در مورد توضیح اینکه قصد پیامبر و مسلمانان از آمدن به مکه انجام زیارت عمره است، در هنگام بیعت در مکه به سر می‌برد و در جلسه بیعت حضور نداشت، لذا پیامبر ﷺ یک دست خویش را به نمایندگی از دست عثمان روی دست دیگر گذاشت، تا بیعت عثمان رضی الله عنه نیز انجام گرفته باشد و برخی از مسلمین با توجه به مکانت عثمان نزد قریش، گمان می‌بردند که خوشا به حال عثمان، چرا که در حال طواف خانه کعبه و سعی بین صفا و مروه و انجام سایر مناسک عمره می‌باشد. پیامبر ﷺ فرمود: «می‌دانم که او مناسک عمره را انجام نمی‌دهد». هنگام بازگشت عثمان رضی الله عنه از مکه، پیامبر ﷺ از وی پرسید: آیا کعبه را طواف کردی؟ و عثمان پاسخ گفت: چگونه به خود اجازه دهم که قبل از شما و بدون شما، کعبه را طواف کنم!

پس علت نامگذاری این بیعت به «فتح» به دلیل آثار و نتایج بسیار ارزشمند آن است که پیروزی واقعی را نصیب مسلمین کرد. به همین خاطر، خداوند متعال این مردان پاکیزه و نیکو را ستوده است و از تزکیه ظاهر و باطن آنها خبر می‌دهد و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خداوند می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود. لذا اطمینان خاطری به دل‌هایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد».

شیخ امین الدین ابوعلی طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید:

(این آیه بیعت مذکور را «بیعة الرضوان» نامیده است، (زیرا) ^۱ اصحاب، زیر درخت معروف «السَّمْرَةَ» واقع در حدیبیه با پیامبر ﷺ بیعت کردند ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ از صداقت و اخلاص در قتال و صبر و وفا آنها و تعدادشان آگاهی داشت که ۱۵۰۰ یا ۱۳۰۰ نفر بودند. ﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ ضمیر به مؤمنین برمی‌گردد و منظور از سکینه، آرامش و لطفی است که سبب تقویت ایمان در قلوبشان شده و به آنان اطمینان می‌بخشد ﴿وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ یعنی: فتح خیر). ^۲

۱- این کلمه به خاطر وضوح معنی اضافه شده است.

۲- تفسیر جامع الجوامع. و نگا: مقتنیات الدرر و تقریب القرآن، ذیل سوره فتح، آیه ۱۸.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أُولِيكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً
مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَّلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [الحديد: ۱۰].

«کسانی از شما که پیش از فتح (مکه به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعدهٔ پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هر چیزی است که می‌کنید.»

شیخ محمد سبزواری نجفی در تفسیر آیه می‌گوید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ﴾ یعنی مساوی نیستند، ﴿مَنْ أَنْفَقَ﴾ کسانی که از مال و دارایی‌شان در راه خدا انفاق کردند ﴿مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ﴾ و با کفار ستیز کردند قبل از فتح مکه، زیرا ﴿أُولِيكَ﴾ عاملین انفاق و جهاد در راه خدا قبل از فتح مکه ﴿أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَّلُوا﴾ یعنی: بلند مرتبه‌ترند از آنهایی که بعد از فتح مکه -خدا بدانها عزت دهد - پس انفاق بر سپاه اسلام و جهاد قبل از فتح مکه بسیار ارزشمندتر از انفاق و جهاد پس از فتح آنجاست ﴿وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ یعنی هر چند که ترتیب درجات آنها متفاوت است اما هر دو گروه در بهشت خواهند بود. ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ یعنی او به عملکرد شما آگاه بوده و رفتار و گفتار و انفاق و جهاد شما بر او پوشیده نیست، بلکه او تمام نیت و اعمال

شما را در کنترل دارد).^۱

خداوند متعال در آیه زیر کسانی را که وعده حسنی به آنها داده شده است را به صفات زیر زینده کرده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا ۗ وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ ۗ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾﴾

[الأنبياء: ۱۰۱-۱۰۳].

«آنان که (به خاطر ایمان درست و انجام کارهای خوب و پسندیده) قبلاً بدیشان وعده نیک داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می‌شوند * آنان حتی صدای آتش دوزخ را هم نمی‌شنوند و بلکه در میان آنچه خود می‌خواهند و آرزو دارند جاودانه به سر می‌برند * هراس بزرگ (قیامت) آن‌ها را اندوهگین نسازد، و فرشتگان به استقبال‌شان آیند (گویند): این همان روز تان است که به شما وعده داده می‌شد.»

ابوجعفر طوسی در این باره می‌گوید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾

یعنی وعده به بهشت... سپس می‌گوید: هر کس که چنین صفتی داشته باشد از آتش جهنم دور خواهد بود).^۲

تاکنون دریافتیم که صلح حدیبیه مسلمانان را که در سختی و حرج

۱- تفسیر جدید، و نگا: تفسیر صافی و تفسیر شبر و مقتنیات الدرر والجوهر الثمین، ذیل آیه ۱۰

سوره حدید.

۲- تفسیر التبیان، و نگا: تفسیر الحدید، ذیل آیه ۱۰۱ سوره انبیاء.

شدید بودند به چه صورت به فتح و پیروزی کارساز رساند، اما غزوه تبوک نیز با نمایان کردن نفاق منافقین و تفکیک آنها از مخلصین، خصوصیات خاص خویش را دارد. زیرا بسیاری از مردم تحت تأثیر نیرنگ‌های آنان قرار گرفته بودند. قرآن کریم بسیار شفاف به بیان اهمیت غزوه تبوک و توصیف مجاهدین همراه رسول خدا ﷺ در این غزوه می‌پردازد:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷].

«خداوند توبه پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبه مهاجرین و انصار (از لغزش‌های جنگ تبوک) را پذیرفت، آنان (= مهاجرین و انصاری) که در روزگار سختی (جنگ تبوک) از پیغمبر پیروی کردند، بعد از آنکه دل‌های دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود، باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چراکه او بسیار رؤوف و مهربان است.»

سید محمد تقی مدرسی در تفسیر این آیه می‌گوید ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ منظور از توبه خدا بر پیامبر ﷺ اعطای خیر و برکات بیشتر به ایشان است، اما توبه خدا بر مهاجرین و انصار ممکن است بخشش گناهان آنها باشد. اما سؤال اینجاست که سبب و چگونگی مغفرت آنها چگونه است؟ جواب سؤال در عملکرد اصحاب نهفته است که از پیامبر ﷺ در سخت‌ترین مراحل جهاد که کاری بسیار بزرگ بود تبعیت کردند و خداوند نیز اعمال نیکو و ارزشمند را سبب پاکی و طهارت از

گناهان قرار می‌دهد و این بخش از آیه ﴿الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ این مضمون را صریحاً تأکید می‌کند. زیرا صبر بر مصائب و سختیها نزد خداوند چنان عظیم و ارزشمند است که سبب مغفرت گناهان می‌شود).^۱

شیخ طبرسی می‌فرماید: (پیامبر ﷺ در ماه رجب برای غزوه روم آماده شده و به قبایل عرب که مسلمان شده بودند نامه نوشت و پیکی برای تشویق و آماده کردن آنها برای جهاد به نزد آنها گسیل داشت و موقع حرکت برای جهاد خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای خدا و تشویق آنها به همیاری و دستگیری از فقراء و بخشش در راه خدا اولین شخصی که از میان اصحاب قصد انفاق کرد، عثمان بن عفان بود که با ظرفی پر از نقره نزد پیامبر ﷺ آمد و آن را در دامن ایشان ریخت، و عده‌ای از مجاهدین فقیر را ساز و برگ پوشانید. به دنبال او عباس آمد و مالی نیکو داد و عده‌ای را تجهیز کرد، سپس انصار و بعد از آنها عبدالرحمن، زبیر و طلحه نیز آنچه در توان داشتند بخشیدند. عده‌ای از منافقین نیز به خاطر ریاء و تزویر مقداری از اموال خویش را بخشیدند).^۲

تمام آیات و روایاتی که بیان شد به طور روشن و کافی شأن و منزلت اصحاب ﷺ را توضیح می‌دهند و بیان می‌دارند که چگونه همه ثروت و دارائی خویش را برای یاری و نصرت دین خدا و اطاعت از اوامر پیامبر ﷺ نثار کردند.

هر کس که در اقوال و نظرات دانشمندانی که درباره اهل بیت تحقیق

۱- تفسیر «من هدی القرآن»، و نگا: تفسیر الجدید و تفسیر من وحی القرآن، ذیل سوره توبه، آیه ۱۱۷.

۲- نگا: إعلام الوری، ص ۱۲۱ و بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲۴۴.

کرده‌اند عاقلانه و منصفانه تأمل کند متوجه می‌شود که اهل بیت و صحابه دوستدار هم بوده‌اند، همچنین در می‌یابد که این گروه مبارک دارای چه اعمال نیکویی بوده‌اند و پیروی آنها از سنت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آنان را به چه منزلت والایی رسانده است و چگونه مورد شهادت نیکوی کتاب خدا و عترت نبی صلی الله علیه و آله واقع شده‌اند.

بحث سوم

چگونگی ظهور اختلاف در میان اصحاب

پس از اینکه با کمک خداوند، روایات مربوط به فضل صحابه رضی الله عنهم را که در بیان شأن و منزلت آنها نزد خداوند متعال و ائمه علیهم السلام و سایر دانشمندان بود با استناد به آیات قرآن و روایات صحیح بیان کردیم، لازم است به سؤالاتی مهم که ممکن است در ذهن برخی از مسلمین ایجاد شود پاسخ دهیم، با محوریت این پرسش که اگر اصحاب دارای چنان صفات و خصال نیکو بودند، چگونه در بین آنها اختلاف و تفرقه روی داد؟

اولاً: منشأ اصلی فتنه

شاید بتوان گفت که زندگی آرام و آسوده‌ای که در جامعه اصحاب رضی الله عنهم حاکم بود و فتوحات مبارک و پیروزی‌های بزرگی که بر دشمنان خدا حاصل شده بود و دشمن اول خدا یعنی یهودیان از مدینه و سپس از کل جزیره العرب اخراج شدند و به دنبال آن مملکت روم و دیگر کشورها و پادشاهی آن ریشه کن گشته، گروه‌های بسیاری وارد دایره اسلام و حیات اجتماعی مسلمانان شدند که هر کدام دارای تفکرات و عادات و عرف‌های پیشین قبل از اسلام بودند که در اذهان و افکار آنها همچنان باقی بود، بستر مناسبی برای ایجاد اختلاف و تفرقه در صف امت اسلام ایجاد شد.

از سوی دیگر، زندگی آسوده مسلمین و گسترش فتوحات، هواپرستان را خوش نیامد لذا آنها نیز در کاشتن بذر تفرقه و اختلاف در جامعه

مبارک و نمونه اصحاب از هیچ تلاشی فروگذاری نکردند و در شعله‌ور کردن آتش فتنه و بدعت‌گذاری در دین از طریق ایجاد شکاف در صفوف اصحاب تا سر حد جان کوشش می‌کردند.

اولین قدم در شر، شعله‌ور ساختن آتش تفرقه و کاشتن تخم شک و شبهه در میان مردم بود و آن از راه فریب انسان‌های ضعیف‌النفس، از این رو بدعت طعن در صداقت و درستی اصحاب پیامبر علیه الصلاة والسلام پایه‌گذاری شد تا بدینوسیله بنیان محکم جمع صحابه را سست سازند و در میان مردم تفرقه ایجاد کرده و قوتشان تبدیل به ضعف شود.

لازم به ذکر است محور اصلی این توطئه‌ها در جامعه و پرچمدار آن، عبدالله بن سبا یهودی می‌باشد که مردم را برای قتل خلیفه سوم، عثمان رضی الله عنه تشویق و ترغیب می‌کرد. و در مرحله‌ای دیگر شروع به دروغ‌پردازی از زبان امام علی علیه السلام و نسبت دادن اقوال و اعتقادات یهودی به او کرد و آن را در میان بسیاری از کوتاه‌فکران کم‌ایمان و دوستداران فتنه اشاعه داده و مقام ایشان را تا حد الوهیت و خدایی بالا برد. او ترویج کرد که وی دارای حق خلافت و وصیت بوده و از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله برای خلافت تعیین شده است، اما صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از وی غصب کرده و حق او را پایمال نموده‌اند.

امام علی علیه السلام با گسترش این بدعت‌های خطرناک و تحت تأثیر قرار گرفتن بسیاری از مردم و دیدن این حالت که مسایل غلوآمیز درباره ایشان بر سر هر زبان رایج است، آرام ننشسته و نسبت به آن بی‌توجه نبود، بلکه با خشم و جدیت فراوان اقدامات بسیار جدی و بی‌سابقه‌ای را در پیش

گرفت، ایشان به یاران خویش دستور دادند تا چاله‌هایی از آتش حفر کرده و هر کس را که زبان به اغراق در شخصیت ایشان بگشاید بسوزانند، زیرا این گفته‌ها و شایعات با اصول و اساس دین در تضاد کامل بود. امام در پی‌گیری این قضیه عده‌ای را سوزاند و عده‌ای را نیز از وطن بیرون کرد.

علامه مجلسی در بحارالانوار روایت می‌کند که: مردی نزد امیرالمؤمنین آمده و گفت: کنار باب مسجد عده‌ای از مردم جمع شده و در مورد ربوبیت و خدایی تو سخن می‌رانند! امام علی آنها را فراخواند و فرمود: وای بر شما! من بنده‌ای مثل شما بیش نیستم، غذا می‌خورم و آب می‌نوشم، از خدا بترسید و از این باور زشت دست بردارید.

اما آن عده از مردم دوباره به تکرار ادعای باطل خویش در روزهای بعد ادامه دادند تا اینکه امام، قنبر را طلبید. وی به همراه عده‌ای نزد ایشان آمد، امام دستور داد تا بین مسجد و دارالخلافه گودال‌هایی حفر کنند و آن را پر از آتش نمایند، سپس آن گروه گمراه را خواست و به آنها گفت: یا از گفته خویش پشیمان شده و از آن دست کشید یا با عذابی بی‌سابقه جان خواهید داد. آنها بر موضع باطل خویش پافشاری کردند و امام آنها را سوزانید.

برخی از یاران امام می‌گویند: که آن گروه را نسوزانید، بلکه فقط با دود و گرمای آتش آنها را آزار داد. شعر زیر به امام منسوب است:

لما رأيت الأمر أمراً منكراً أوقت ناري ودعوت قمبرا
ثم احتفرت حفراً وحفراً وقبر يحطم حطماً منكراً

«هنگامیکه به شناخت و زشتی این امر پی بردم آتشی شعله‌ور کرده و قنبر را بانگ زدم سپس چاله‌هایی برای آن ایجاد کردم و قنبر نیز با تلاشی

بی نظیر برای آن هیزم می شکست».

بسیاری از علماء به بیان شرح حال عبدالله بن سبا پرداخته‌اند از

جمله:

۱- سعد بن عبدالله اشعری قمی (۳۰۱ هـ) می‌گوید: (فرقه‌ای که به

سبئیه مشهورند یاران عبدالله بن سبا هستند. او عبدالله بن وهب راسبی همدانی است که عبدالله بن حرسی و ابن اسود نیز او را در توطئه‌هایش یاری می‌کردند و این دو نفر از یاران نزدیک وی بودند. ابن سبا اولین شخصی بود که به ابوبکر، عمر، عثمان و سایر اصحاب بدگویی و اهانت کرد و از آنها اعلان براءت نمود).^۱

۲- نوبختی (۳۱۰ هـ) می‌گوید: (عبدالله بن سبا از جمله کسانی است

که بر ابوبکر، عمر، عثمان و سایر صحابه تهمت بست و از آنها دوری گزید... سبس می‌گوید: (علی علیه السلام وی را فراخواند و از او درباره ادعایش پرسید. وی جواب مثبت داد و به آن اعتراف کرد و علی علیه السلام دستور قتلش را صادر کرد که مردم فریاد برآوردند: ای امیرالمؤمنین! آیا شخصی را که ادعای حب اهل بیت و ولایت شما را می‌کند و از دشمنان شما دوری می‌جوید، می‌کشی؟ امام علی به خاطر آن جمع (که خود آنها نیز فریب خورده بودند) به تبعید وی به مدائن اکتفا کرد. نوبختی ادامه می‌دهد که ... عبدالله بن سبا با شنیدن خبر شهادت حضرت علی، گفت: شما دروغ می‌گویید، اگر مغز سر امام را در هفتاد پارچه پیچیده، برایم بیاورید و

هفتاد مرد عادل را گواه قتل او گیرید ما یقین داریم که او وفات نکرده و کشته نشده است و او تا زمانیکه مالک کل زمین نشود نخواهد مرد^۱.

۳- **کشی** (۳۶۹ هـ) می‌گوید: (از ابان بن عثمان روایت است که گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند عبدالله بن سبا را لعنت کند که در باره امیرالمؤمنین ادعای ربوبیت می‌کرد، بخدا قسم امیرالمؤمنین علیه السلام فقط بنده‌ای مطیع برای خدا بود و بس.

عذاب سخت برای کسانی است که نسبت به ما دروغ‌پردازی کنند، عده‌ای از مردم در مورد ما چنان نقل کنند که هرگز آن را نمی‌پسندیم. ما از آنان به خدا پناه می‌بریم، ما از آنان به خدا پناه می‌بریم).

و نیز می‌گوید: (برخی از علما بیان کرده‌اند که عبدالله بن سبا یهودی بود، اما مسلمان شده و علی را مولای خویش گزید، او در هنگامیکه یهودی بود در مورد یوشع بن نون که جانشین موسی بود غلو می‌کرد و در ایام مسلمانی پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین ادعا را در مورد علی انجام داد. او اولین شخصی بود که اعتقاد به امامت علی را فرض می‌دانست و از مخالفان وی براءت جست و بر علیه آنان جبهه گرفت و آنها را کافر دانست)^۲.

۴- **شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی** (۴۶۰ هـ) که در باب (اصحاب علی) از کتاب خویش به بیان شرح حال عبدالله بن سبا پرداخته، می‌گوید: (او کسی است از اسلام به کفر برگشت و سپس در مورد علی غلو کرد).

۱- فرق الشیعه، ص ۲۲.

۲- نگا: رجال کشی، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.

و در حاشیه کتاب آمده است که: (عبدالله بن سبا - با «سین» بی نقطه و «باء» خوانا که زیر آن نقطه است خوانده می‌شود - شخصی غالی و ملعون است که امیرالمؤمنین وی را سوزاند، زیرا گمان می‌برد که علی علیه السلام خداست و او پیامبرش)^۱.

۵- علامه علی قهبائی (۱۰۱۶ هـ): در کتاب رجال خود می‌نویسد: (عبدالله بن سبا کسی است که از اسلام به کفر برگشت و در مورد علی علیه السلام مرتکب غلو شد)^۲.

۶- علامه اربلی (۱۱۰۱ هـ) می‌گوید: (ابن سبا شخصی غالی و ملعون است... او به الوهیت علی و نبوت خویش معتقد بود)^۳.

۷- میرزا نوری طبرسی (۱۳۲۰ هـ): وی در کتاب مستدرک الوسایل در باب (حکم غالیان و جماعت قدریه) روایتی را از عمار ساباطی روایت می‌کند که: (امیرالمؤمنین علیه السلام به مدائن آمده و وارد ایوان کسری شد. به همراه وی دلف پسر مجیر که ستاره‌شناس کسری، حضور داشت. بعد از ظهر به دلف فرمود: برخیز و با من بیا... سپس نگاهش به جمجمه‌ای پوسیده افتاد. به یکی از یارانش گفت: آن را بیاورید، سپس در ایوان نشست و دستور داد طشتی بیاورند و در آن آب ریختند، سپس فرمود: جمجمه را در طشت بگذارید و آنگاه خطاب به آن فرمود: تو را قسم می‌دهم که بگویی من کیستم؟ و تو کیستی؟ جمجمه به سخن درآمد و

۱- رجال طوسی، ص ۵۱.

۲- رجال قهبائی، ج ۳، ص ۲۸۴.

۳- جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۸۵.

گفت: تو امیرالمؤمنین هستی که سید اوصیائی و من بنده خدا و پسر کنیز خدا، کسری انوشیروان هستم.

افرادی از اهل سباط که شاهد این ماجرا بودند به خانه‌های خویش بازگشتند و مردم را به آن چه دیده و شنیده بودند آگاه کردند. مردم درباره حضرت علی علیه السلام دچار شگفتی و اختلاف شدند و عده‌ای از آنها همانند مسیحیان که در مورد مسیح غلو کردند در مورد علی علیه السلام نیز آنگونه معتقد شده و بر منهج عبدالله بن سبا و یارانش حرکت کردند. یاران علی علیه السلام به او گفتند: اگر این مردم گمراه را رها کنی، کفر آنها مردم دیگر را نیز در برخواهد گرفت. امام با شنیدن این سخن از آنها مشوره خواست که چگونه بآنها رفتار کنیم؟ گفتند: همانگونه که عبدالله بن سبا را سوزاندی اینان را نیز بسوزان!

با بیان این روایات دیدیم که برخورد علما در بیان حقیقت مفسدین و افکار اغراق‌آمیز و دروغ‌پردازی‌های آنها چگونه بوده است. و اگر همیشه امثال چنین علمایی در صحنه حضور داشته باشند هرگز حقایق روشن و واضح، جای خویش را به اباطیلی چون باورهای اغراق‌آمیز در حق علی علیه السلام نخواهند داد.

دوماً: چگونه آغاز فتنه

توطئه‌های عبدالله بن سبا یهودی برای نشر و گسترش کینه نسبت به اصحاب و انتشار افکار زهرآلود در میان مردم عوام و کم‌ایمان

سرزمین‌های مختلف، بستر مناسبی برای ایجاد فتنه فراهم کرده بود. و ثمره این فتنه‌ها آن بود که عده‌ای اراذل و اوباش و سفهاء، بر خلیفه مسلمین هجوم برده و وی را در خانه خویش به شهادت رساندند، آری، اولین قربانی این طرح شوم، عثمان بن عفان رضی الله عنه بود.

و شناعت امر با شهادت عثمان رضی الله عنه بالا گرفت، یعنی در زمانیکه جرثومه‌های شر و فساد در میان صفوف مسلمین پراکنده شده تا سموم خویش را در میان آنان جایگزین کنند.

به هنگام بیعت امام علی رضی الله عنه با مردم و انتخاب وی به عنوان خلیفه، عده‌ای از همان عوامل تباهی به عنوان خوارج که پیرو مسلک سبئیت بودند با افکار پلید خویش میان شهروندان مدینه و سپاه مسلمین لانه کرده بودند و چنان اوضاع را در کنترل داشتند که امام علی رضی الله عنه به خاطر حساسیت امر و ترس از آثار شوم فتنه‌ها و جلوگیری از ریختن خون اهل مدینه، همانند آنچه که بر عثمان رضی الله عنه گذشت، قصد مبارزه را در حال با آنان نداشت و نمی‌توانست که سپاه خویش را از عاملان قتل خلیفه مقتول پاکسازی کرده و حق او را بگیرد.

این بود که وقتی با درخواست اهل مدینه مبنی بر دادخواهی عثمان رضی الله عنه و قصاص قاتلین او مواجه شد، فرمود: (ای برادران من! من نیز به آنچه شما می‌گویید آگاهم، اما چه کنم که اوضاع به گونه‌ایست که آنها با قدرت و ساز و برگ خویش بر ما تسلط دارند و ما بر آنان تسلطی نداریم، بردگان شما نیز با آنان همراه و برخی قبایل عرب با آنان همسو شده‌اند، آنان حتی در مدینه و در میان شما به خواست خویش عمل می‌کنند و شما

را یارای مقابله با آنان نیست. در این حالت، چه کاری از دست شما بر می‌آید؟ چه بسا این کار شما از فرهنگ جاهلیت شمرده شود. مردم نیز نسبت به این قضیه به چند گروه تقسیم شده‌اند: گروهی با شما هماهنگ، گروهی با دشمنانتان هماهنگ و گروهی نه با شمایند و نه با آنان. پس صبر پیشه کنید تا مردم آرام گیرند و قلوب آنها در هر مسیر که خواهند ثابت شود و امکان گرفتن حقوق به آسانی فراهم گردد. پس به من مهلت دهید و رأی مرا مورد قبول قرار دهید و کاری نکنید که قدرت ما را تباه ساخته و کار از دستمان بیافتد و ترس و ذلت حاکم شود. من امور را در اختیار خویش خواهم گرفت و تمام تلاشم را به کار می‌گیرم و اگر هیچ راهی پیش رویم نماند جنگ و مرگ را انتخاب می‌کنم.^۱

از این زمان بود که فتنه‌ها بین اصحاب جوشیدن گرفت و سبب تقسیم آنها به گروه‌های مختلف فکری و اجتهادی شد، گروهی خواستار خونخواهی هر چه سریعتر خلیفه شهید، عثمان رضی الله عنه شدند و گروهی دیگر با امام علی هماهنگ بوده و معتقد به تأخیر خونخواهی تا استقرار کامل حکومت علی رضی الله عنه بودند، اهل تباهی و فساد نیز در میان این دو گروه جای گرفته و در کمین بودند.

اهل تفرقه و فساد به وضعیت موجود قناعت نکرده و از هر فرصت ممکن برای بر پا نمودن آتش تفرقه و اختلاف و ترویج شر و فساد استفاده می‌کردند که در این میان خروج گروهی از اصحاب از مکه به سوی عراق فرصت خوبی به دست آنان داد تا احساسات مردم را با

۱- نهج البلاغه، ص ۲۴۳ و بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۵۰۲.

شایعات دروغ تحریک کنند و صنوف مسلمین را به هم درآویزند... که حادثه جنگ جمل نتیجه این تلاش‌ها بود.

جنگ جمل

روایت‌های معتبر تاریخی دال بر اینست که حرکت طلحه و زبیر و ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنهما و اطرافیان آنان از مکه به سمت عراق به هدف جنگ با حضرت علی رضی الله عنه نبوده و اساساً آنان نه داعی نزع خلافت از حضرت علی بودند نه طمع به آن داشتند، بلکه به قصد اصلاح و حل اختلاف میان مسلمانان و متحد کردن آنها و نیز انتقام از قاتلین خلیفه مسلمین عثمان رضی الله عنه و بیرون راندن آنها از میان مسلمانان عراق بوده است. این مطلب را بسیاری از کتاب‌های تاریخی بیان نموده‌اند و لازم است بدانیم که جنگ صفین نیز دنباله‌گیری همین قضیه بوده است.

خلاصه قضیه به شرح زیر است:

پس از اینکه سپاهیان علی با سپاه طلحه و زبیر و ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنهما طبق قرار قبلی در میعادگاه به هم رسیده و بر اخراج قاتلین عثمان رضی الله عنه از لشکر علی رضی الله عنه با کمک و هماهنگی یکدیگر به توافق رسیدند و نمایندگان دو لشکر به قرارگاه‌های خویش بازگشتند، خوارج با تعجب و اندوه فراوان که زحمات آنها رو به نابودی است در فکر چاره‌ای جدید بودند، زیرا متوجه شدند که دو سپاه در عین آرامش و اطمینان است و گویا قصد جنگ نداشته و به توافق رسیده‌اند. آنان می‌دانستند که توافق دو لشکر به ضرر و زیان آنها خواهد بود، لذا توطئه‌ای جدید چیده و از غفلت سربازان دو سپاه استفاده کرده و شعله جنگ را روشن کردند. خوارج با به قتل رساندن عده‌ای از

سپاهیان هر دو لشکر به طور مخفیانه، سایر سربازان را تحریک کرده و جنگ به طور جزئی میان آنان پا گرفت و به سرعت تمام بدنه دو لشکر را در بر گرفت. زیرا هر دو لشکر گمان می‌بردند که طرف مقابل خیانت کرده است.

جنگ صفین

جنگ صفین نیز از نظر شکل و هدف با جنگ جمل تفاوتی نداشت، به همین دلیل مورخین بیان کرده‌اند که علت این جنگ، طمع معاویه به خلافت علی نبوده است هر چند که برخی از نویسندگان مدعی این قضیه‌اند و آنرا ترویج می‌کنند، اما معاویه برای رسیدن به خلافت هیچ تمایلی نشان نداده و حتی یک نفر هم با او بر سر خلافت بیعت نکرده است و با علی نیز به دلیل تملک خلافت نجنگیرد. بلکه علت اختلاف، اطاعت نکردن از حکم علی در رها کردن امارت شام و بیعت نکردن با او بود.

و دلیل سرپیچی معاویه از دو مسئله مذکور قصاص نشدن قاتلین عثمان رضی الله عنه بود، زیرا در شام شایعه شده بود که علی رضی الله عنه با وجود اینکه به خلافت رسیده است اما از قصاص قاتلین عثمان رضی الله عنه خودداری کرده و حتی با سپاه ام المؤمنین که قصد خونخواهی عثمان را داشته‌اند مبارزه کرده است. علاوه بر این او مدینه را ترک کرده و کوفه را که محل تجمع قاتلین عثمان است به عنوان مرکز خلافت خویش برگزیده است و قاتلین عثمان رضی الله عنه آزادانه در سپاه علی رضی الله عنه به سر می‌برند.

در نتیجه حضرت علی رضی الله عنه چون بسیار دوست داشت که دلیل قصاص نکردن قاتلین خلیفه سابق و رها کردن آنها را در لشکر خویش

توضیح دهد و گمان‌های نادرست را باطل کرده، به اختلاف مسلمین پایان دهد، نامه‌ای به معاویه نوشته و به اثبات حقانیت خلافت خویش پرداخته و از قاتلین عثمان تبرئه جست. ایشان می‌فرماید: (همان افرادی با من بیعت کرده‌اند که قبلاً نیز با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده‌اند و مفاد بیعت هم همان موارد است، نه حاضرین در بیعت و نه غائبین حق انتخاب خلیفه دیگری را ندارند و حق تشکیل شوری منحصرراً از آن مهاجرین و انصار است، اگر آنها بر شخصی اتفاق نظر حاصل کردند و او را امام خواندند آن شخص مورد پسند و رضای خداوند تعالی است. و اگر کسی کار آنان را عیب گیرد یا بدعتی پدید آورد و از رأی جمع خارج شد وی را به اعتدال و رعایت روش مؤمنان توصیه می‌کنند که اگر باز هم به انحراف ادامه داد برای بازگشت به راه مسلمین با وی جنگ می‌کنند و خداوند نیز وی را به دیگران وامی‌گذارد. ای معاویه، به جانم سوگند اگر با تعقل بنگری و نه با پیروی از هوی، خواهی دانست که من نسبت به خون عثمان هیچ گناهی ندارم و خود می‌دانی که در زمان قتل او در عزلت بودم. (می‌دانم که حق برای تو روشن است) مگر اینکه مرا متهم گردانی و حقیقت آشکار را پنهان کنی، و السلام)'.^۱

اما (تلاش مفسدان برای وارونه جلوه دادن حقایق از قبل تأثیر خویش را بر اذهان گذاشته بود) و جنگ میان صفوف مسلمانان درگرفت و خون‌های زیادی ریخته شد و سپاه معاویه با قرار دادن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها جنگ را پایان دادند. تا قرآن را حَکَم و داور میان خود قرار دهند،

۱- نهج البلاغه، ص ۳۶۶ و بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۷۶.

خلیفه مسلمین علی علیه السلام نیز به این قضیه راضی شد و به کوفه بازگشت، معاویه نیز با شروطی که هر دو بر آن اتفاق کردند به شام بازگشت.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام داستان جنگ صفین را برای بلاد اسلامی نوشت: (ما با اهل شام به جنگ پرداختیم و روشن است که خدای ما واحد، پیامبر ما واحد و دعوت ما هم در اسلام یکی است ما از آنها در ایمان به خدا و پیامبرش چیزی اضافه نداشتیم و نه آنها از ما. اختلاف ما هم فقط به خاطر خون عثمان بود و ما از این قضیه مبرائیم).^۱

پس این‌گونه نبوده است که سبب اختلاف بین اصحاب در جنگ صفین بر مسلمین و یا اهل بیت علیهم السلام پوشیده باشد، بلکه قضیه روشن و آشکار و بر زبان ائمه نیز جاری بوده است، (که سبب جنگ‌های جمل و صفین، قتل حضرت عثمان و قصاص قاتلین بوده است).

امام جعفر صادق از پدرش روایت می‌کند که: علی علیه السلام به جنگجویان خویش می‌گفت: (بدانید که دلیل جنگ ما با معاویه و سپاه او کافر دانستن آنها یا کافر شمرده شدن ما توسط آنها نیست. بلکه به این خاطر است که ما خود را بر حق می‌دانیم و آنان نیز خود را بر حق می‌دانند).^۲

اختلافات و فتنه‌های موجود میان اصحاب، و شورش گروهی بر دیگری و سپس اصلاح میان آنها و راضی شدن به حکم خدا و پذیرش آن توسط هر دو طرف ما را به یاد آیه شریفه ذیل می‌اندازد که خداوند می‌فرماید:

۱- نهج البلاغه، ص ۴۴۸ و بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۳۰۶.

۲- قرب الإسناد، ص ۴۵ و بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۲۴.

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَبْغِيَ حَتَّى تَفِئَءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾﴾ [الحجرات: ۹-۱۰].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد (و حکم او را پذیرا می‌شود). هرگاه بازگشت (و فرمان خدا را پذیرا شد)، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان دو برادر خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

شیخ محمد باقر ناصری در تفسیر این آیه می‌گوید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا﴾ یعنی: دو گروه از مؤمنان که به جنگ هم برخاسته‌اند، ﴿فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ یعنی میان آنان آشتی برقرار کنید، ﴿فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى﴾ یعنی گروهی خواستار چیزی است که حق او نبوده و ظالمانه با گروه دیگر می‌جنگید، مظلوم را کمک کنید، ﴿فَقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَى﴾ با گروه متجاوز بجنگید زیرا که ظالم است، ﴿حَتَّى تَفِئَءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾ تا اینکه به اطاعت از فرمان خدا بازگردد و ظلم و تجاوز را ترک کند، پس اگر بازگشت نمود و توبه کرد شما نیز برای

ایجاد صلح در بین آنها اقدام کنید، ﴿بِالْعَدْلِ﴾ عادلانه و دور از جور، ﴿وَأَقْسَطُوا﴾ عدالت را اجر کنید، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ مؤمنان در دین با هم برادرند پس بین دو گروه برادر عدالت و صلح برقرار کنید و مظلوم را یاری داده و ظالم را از ظلم منع کنید!.

و حرص بر ایجاد صلح و تلاش برای آرامش بخشیدن به مسلمین و دور کردن خشونت و تفرقه از مسلمانان خواست امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است به همین دلیل از مسائل کینه‌آمیز و اسباب تفرقه مسلمین کاملاً پرهیز می‌کرد، لذا سربازان خویش را از گفتار ناپسند، نفرین و ناسزاگویی به سپاهیان معاویه با وجود اینکه در جنگ بودند نهی می‌کرد. عبدالله بن شریک می‌گوید: (حجر بن عدی و عمرو بن حَمَق با بیان انزجار و نفرت و نفرین شامیان^۲ در میان مردم آمدند، علی علیه السلام به دنبال آنها فرستاد و پیغام داد که از این کار دست بکشند. آنان نزد علی علیه السلام آمده و گفتند: ای امیر مؤمنان، آیا ما برحق نیستیم؟ فرمود: آری. گفتند: و آیا آنان بر باطل نیستند؟ گفت: آری. گفتند: پس چرا ما را از بدگوئی آنان نهی کردی؟ فرمود: دوست ندارم که جزو لعن‌کنندگان و بدگویان باشید و اگر بدی‌های اعمالشان را ذکر می‌کردید و از اعمال بد آنها سخن می‌راندید، این کار بهتر و مناسبتر بود و اگر بجای نفرین کردن و ناسزا گفتن می‌گفتید: خداوندا، خون ما و آنها را از هدررفتن بپرهیز و در بین ما و آنان صلح و

۱- تفسیر مختصر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۰۸ و نکا: تفسیر المعین و بیان السعادة و مقتنیات الدرر و المیزان و الکاشف، ذیل آیه ۹-۱۰ سوره حجرات.

۲- در اصل متن: من اهل الشام آمده است.

آشتی و آرامش برقرار فرما و آنها را از گمراهی نجات بده تا جاهلان آنها، حقیقت را و قائلان به باطل و دشمنی آنان، توبه را برگزینند، در اینصورت کار شما را بیشتر می‌پسندیدم و برای شما هم بهتر بود).^۱

البته این نهی امام فقط مخصوص شیعیان نبوده بلکه تمامی سپاهیان را مورد خطاب قرار داده است به این قصد که نهی ایشان تمام زمانها و مکانها را در برگیرد، ایشان در جنگ صفین سپاه خویش را خطاب قرار داده و فرمود: (من از اینکه اهل دشنام و ناسزا گویی باشید ناخشنودم ولی اگر به وصف اعمال و احوال آنها بپردازید نیکوتر است و به واقعیت نزدیکتر و اگر به جای دشنام به آنها بگویید: خداوندا، خون ما و آنها را از هدررفتن پرهیز و رابطه ما را با آنان اصلاح فرما نیکوتر بود).^۲

آنچه که پس از شهادت امام علی علیه السلام اتفاق افتاد

پس از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام به دست یکی از خوارج فاسد به اسم ابن ملجم مرادی، مردم با حضرت حسن رضی الله عنه پسر امام بیعت کردند و او را به خلافت برگزیدند. ایشان تمام تلاش خویش را در راستای ایجاد وحدت میان مسلمین مبذول داشتند و وعده پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ایشان تحقق یافت که خود یکی دیگر از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به شمار می‌رود.

از ابوبکره نفع بن حارث ثقفی روایت شده که می‌گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله را در جمعی به همراه حسن دیدم که خطاب به جمع می‌فرمود:

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۶ و بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و وقعة صفین، ص ۱۰۲.

۲- نهج البلاغه، ص ۳۲۳ و بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۵۶۱.

این پسر من سید و سرور است و امیدوارم که خداوند او را سبب اصلاح بین دو گروه بزرگ مسلمین قرار دهد).^۱

امام حسن رضی الله عنه برای صلح با معاویه این شرط را قرار داد که براساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا و بر روش خلفاء راشدین حکم کند).^۲

از دلایل هماهنگی برادرانه و عطوفت دینی میان امیر مؤمنان علی و معاویه رضی الله عنه - با وجود اختلافات اجتهادی میان آنها - اینست که بعد از شهادت علی هرگاه معاویه از وی یاد می‌کرد، به گریه افتاده و اظهار محبت می‌نمود.

اصبغ بن نباته می‌گوید: (ضرار بن ضمیره نهشلی نزد معاویه رضی الله عنه رفت معاویه به او گفت: علی را برایم وصف کن؟ گفت: می‌شود مرا از وصف کردن علی معاف فرمایید؟ گفت: نه! باید علی را برایم توصیف کنی. ضرار گفت: خداوند رحمت خویش را بر علی ارزانی دارد! به خداوند سوگند همانند ما می‌زیست، هرگاه او را می‌دیدیم ما را به خود نزدیک می‌کرد و اگر از او سؤالی می‌پرسیدیم، ما را جواب می‌گفت و هر گاه به دیدار او می‌رفتیم ما را اکرام می‌کرد و هیچ دری بر او بدون ما بسته نمی‌شد (همیشه ملازم او بودیم) هیچ نگهبانی ما را از او منع نکرده و به خداوند سوگند با وجود اینکه رابطه ما با ایشان نزدیک بود اما به دلیل هیبت او توان سخن گفتن با او را نداشتیم و آغازگر سخن نبودیم و هرگاه می‌خندید دندان‌های او که همانند مرواریدهای منظم چیده شده بود هویدا می‌گشت.

۱- کشف الغمّة، ج ۱۱، ص ۵۱۹ و بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۸ و عوالي اللآلی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- نگا: کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۷۰ و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۴.

معاویه گفت: از اوصاف او بیشتر بگو. ضرار گفت: خداوند غرق رحمتش کند به خدا سوگند بیداری او بسیار و خواب او کم بود و در اوقات مختلف شب و روز به تلاوت کتاب خدا می‌پرداخت... .
اصبغ می‌گوید: معاویه گریست و گفت: کافیت ای ضرار! به خدا سوگند علی اینگونه بود، خداوند غرق رحمتش کند!.

رفتار آن برادران در گذشته اینگونه بوده است، که اختلافات اجتهادی آنها مانع ارتباط نیکو و رحم و عطوفت میان آنها نشده و این اختلافات باعث کینه و کدورت بین آنها نشده است. تاریخ نیز بهترین یاریگر ما برای درک اتفاقات گذشته است، زیرا روایات تاریخی مستند، از باورهایی که مبنای عاطفی و احساسی صرف دارند و انسان را در هر وادی و جهتی قرار می‌دهند که در نهایت جز گمراهی و انحراف شیطانی و ایجاد شبهه، نتیجه‌ای در بر ندارد ما را منع می‌کند. پناه بر خدا.

بحث چهارم توطئه بر ضد اسلام و مسلمین

دشمنان دین خدا و بدخواهان وحدت اسلامی از فتنه‌های واقع شده میان اصحاب و اختلافات و کشتارهای میان آنها وسیله خوبی برای هجمه بر شخصیت و عدالت آنها یافتند. و عده‌ای از نویسندگان جدید و قدیم بدعت‌گذار و گمراه نیز بر همین منوال حرکت کرده و آنچه را که خود نیز نمی‌دانند و نمی‌فهمند ساخته و پرداخته‌اند، خود را در میان اصحاب داور قرار داده و بدون هیچ پایه و اساس درستی، برخی اصحاب را تأیید و برخی را مردود شمرده‌اند. واضح است که علت راهیابی چنین عناصر نالایقی به عرصه قضاوت در مورد اصحاب پاک پیامبر ﷺ جهل و بی‌خردی آنان است که طوطی‌وار گفته‌های کینه‌توزان مغرض بدعت‌گذار و سایر نویسندگان گمراه را تکرار می‌کنند، تا جائی که بسیاری از مسلمین در آیات^۱

۱- کاشانی می‌گوید: آنچه را که از ظاهر گفته‌های مشایخ (ره) از جمله ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در می‌یابیم اینست که به تحریف و نقص قرآن اعتقاد دارد، زیرا روایاتی را در کافی نقل کرده که مسئله تحریف قرآن را مطرح می‌کند و کلینی آنها را مورد جرح قرار نداده است و در اول کتاب هم بیان کرده که هر چه در کتاب وارد شده جزو روایات صحیح است. استاد کلینی، یعنی علی بن ابراهیم قمی (ره) نیز در تفسیر خویش بسیاری از این روایات را همراه با غلو بیشتر ذکر کرده است. شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی نیز در کتاب الاحتجاج همین روش را دارد. (تفسیر صافی، مقدمه چاپ ششم، ص ۵۲ و نگا: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳ و آراء حول القرآن، اصفهانی، ص ۸۸ و منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، میرزا حبیب خوئی، ج ۲، ص ۱۹۷).

و روایاتی که بر عدالت صحابه دلالت می‌کنند، شک و تردید کرده‌اند. این دسته از نویسندگان برای اعتبار بیشتر اعتقادات باطل و نوشته‌های مسخره‌آمیز خویش برخی از شبهه‌ها و روش‌های پیچیده شیطانی را برای تحریف تاریخ و کاشت بذر فتنه و کینه میان مسلمین به کار گرفته‌اند که از جمله آنها موارد زیر بیان می‌شود:

الف - تردید در عدالت اصحاب پیامبر ﷺ

این افراد در میان مردم عوام شایعه کرده‌اند: چگونه قرآن و سنت پیامبر ﷺ را از افرادی بگیریم که مرتکب گناه و معصیت شده‌اند؟ چگونه دینمان را از کسانی بگیریم که خداوند حکم نفاق بر آنها صادر نموده است؟ باید بدانیم که هنگام طرح چنین شبهاتی و نشر چنین سمومی قصد مروجین آن یقیناً شخص گمنامی از اصحاب نبوده، فردی که شرح حال وقایع او بیان نشده و زندگانی او اوراقی از تاریخ را به خود اختصاص نداده یا زنی از اصحاب که مرتکب زنا شده باشد سپس توبه کرده و نزد پیامبر ﷺ اعتراف نموده و خواستار مجازات خویش شده است یا کسی که مرتکب شرب خمر شده و حد را بر او جاری ساخته‌اند، و حتی این شبهات افرادی مانند حاطب بن ابی بلتعہ رضی اللہ عنہ هم که خبر حرکت پیامبر ﷺ را به قریش رساند نیست، زیرا این گونه افراد توبه کرده و خداوند نیز از آنها بخشود شده است، یا استغفار آنها را پذیرفته و یا حد و حدود شرعی در دنیا بر آنها جاری شده است.

اما مقصود اصلی طرح این شبهه‌ها و هدف مستقیم آنها خدشه وارد کردن در منزلت و شخصیت بزرگانی از اصحاب همانند ابوبکر و عمر و عثمان و غیره رضی اللہ عنہم می‌باشد که دشمنان اسلام با داستان‌پردازی‌ها و

بزرگنمایی اختلافات اجتهادی میان آنها، قصد خاموش کردن نور خداوندی را با لطمه وارد کردن بر عدالت اصحاب دارند. چرا که پس از ایجاد شبهه و تردید در عدالت اصحاب راه برای ایجاد شبهه در کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ که آنها حافظ و ناقل آن بوده‌اند هموار شده و در نتیجه کاشتن بذر اختلاف، تفرقه، فتنه و کینه در میان مسلمانان هدفی دست یافتنی خواهد شد.

و این هدف پلید با اندکی دقت در شایعه‌های پراکنده در میان مسلمین قابل شناخت است، زیرا مهم‌ترین راه برای وصول به این هدف ترویج احادیث دروغ و داستان‌های بی‌اساس در کتب حدیث است که کمک شایانی به آنها می‌کند، مانند داستان ضربه خوردن حضرت زهرا علیها السلام و سوزاندن خانه ایشان و کتک خوردن شوهر او یا غصب خلافت از علی علیه السلام توسط بزرگان صحابه و سایر دروغ‌پردازی‌های وارد شده در کتب حدیثی و روایی. جای تعجب است که این روایات میان مردم مقبولیت یافته در حالیکه حتی یکی از آنها نیز صحیح نبوده و از سند متصل یا مرفوعی که به امام علی علیه السلام یا یکی دیگر از اصحاب و یا راویان عادل شیعه اهل بیت علیهم السلام برسد برخوردار نمی‌باشد.

اینجا لازم است که نکاتی مهم را در برخورد با این مسایل متذکر شویم:

۱- فضیلت اصحاب در آیات قرآن کریم به طور صریح و روشن بیان شده است، همچنانکه سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات ائمه نیز در تعریف و تمجید از آنها کاملاً گویا هستند!

۲- اینکه در میان اصحاب افرادی منافق وجود داشته‌اند، دروغی محض است، زیرا همانطور که در تعاریف بیان شد، منافقین جزو اصحاب شمرده نمی‌شوند و اغلب منافقین هم شخصاً و هم با بیان صفات برای پیامبر ﷺ و اصحاب شناخته شده بودند. زیرا قرآن کریم تمام حرکات و سکنات و حتی نیت درونی آنان را فاش ساخته بود.

و اگر به عنوان نمونه از غزوه تبوک مثال بیاوریم که جزو آخرین غزوه‌های پیامبر ﷺ بوده است می‌بینیم که افرادی با دلایل واهی مثل ترس از فتنه زنان رومی و یا دلایل زشت دیگر که عادت منافقان است از شرکت در جهاد خودداری نمودند. قرآن کریم در بسیاری آیات به بیان این مسایل پرداخته است، جائیکه جز برخی مردم منافق یا اصحاب معذور، سایر اصحاب به همراه پیامبر ﷺ برای شرکت در غزوه، مدینه را ترک کرده بودند.

از دلایل اینکه منافقین جزو اصحاب نیستند، اینست که خداوند - رب العزه - توبه و بازگشت سه نفر از اهل مدینه را که بدون عذر به جهاد نرفته بودند پذیرفت و توبه راستین و ایمان عظیم آنها را سبب بخشش آنها قرار داد. خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ [التوبة: ۱۱۷].

«خداوند توبه‌ی پیغمبر (از اجازه دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبه‌ی مهاجرین و انصار (از لغزش‌های جنگ تبوک) را پذیرفت.»
تا این قسمت از آیه که:

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ

وَصَافَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾ [التوبة: ۱۱۸].

«و به آن سه نفری که (از جنگ تبوک) تخلف نمودند، (خداوند لطف و احسان نمود)؛ تا آنگاه که زمین با همه فراخی اش بر آن‌ها تنگ شد، و از خود به تنگ آمدند، و دانستند که پناه‌گاهی از خدا جز به سوی او نیست، سپس رحمت خود را شامل حال آن‌ها نمود، تا توبه کنند (و توبه‌ی آنان را پذیرفت) بی‌گمان الله است که توبه‌پذیر مهربان است.»

شایان ذکر است که آیات سوره توبه، اهل مدینه را بعد از غزوه تبوک به سه گروه تقسیم می‌کند و از گروه چهارم سخن نمی‌گوید که پیامبر ﷺ اجازه شرکت نکردن در جهاد را به آنان داد، که عبارت بودند از کسانی امثال امام علی عليه السلام و عبدالله بن ام مکتوم و فقرائی که به خاطر عدم استطاعت مالی توان جهاد نداشتند.

خداوند در آیه اول به بیان قبولیت توبه گروه اول اصحاب که در غزوه تبوک شرکت داشتند می‌پردازد و در آیه دوم منافقین را از اجتماع مدینه جدا کرده و جزو گروه دوم به حساب آورده و عدم خروج آنها را غیر معذور می‌شمارد و پس از آن به بیان وضعیت گروه سوم که سه نفر از اصحاب بوده و در جهاد شرکت نکرده بودند می‌پردازد که به خاطر صداقت و راستگویی آنها با پیامبر ﷺ مورد عفو و گذشت خداوند واقع شده‌اند.

پس می‌بینیم که این آیات، صف منافقین را از صف اصحاب (حتی اگر بدون عذر هم در جهاد شرکت نکرده‌اند) جدا می‌سازد و در واقع اصحاب رضی الله عنهم بیشتر از همه مردم نسبت به نفاق پرهیز داشتند و تمام حالات درونی و

بیرونی خویش را مورد دقت قرار می‌دادند که به نفاق دچار نشوند.

از سلام بن مستنیر روایت شده که: (روزی نزد ابوجعفر علیه السلام نشسته بودم که حمران بن اعین نزد او آمد و سؤالاتی پرسید، موقع رفتن به ابوجعفر علیه السلام گفت: خداوند عمر شما را طولانی فرماید و ما را با وجود شما بهره‌مند سازد، می‌خواهم بپرسم که چگونه است ما به هنگام حضور در خدمت شما دارای قلبی نرم و عطوف و نفسی بی‌رغبت به دنیا و بی‌تفاوت به دارائی‌های دنیایی مردم می‌باشیم، اما به هنگام خروج و ترک شما و معاشرت با تاجران و سایر مردم، احوال دیگری داریم؟ ابوجعفر در جواب فرمود: این تغییر حالت شما وابسته به دگرگونی قلب شماست که گاهی سخت و گاهی نرم می‌شود، و اصحاب رسول خدا نیز از ایشان پرسیدند که: آیا شما نفاق را در ما نمی‌بینی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا چنین فکر می‌کنید؟» گفتند: هرگاه که نزد شما هستیم و از پند، ارشاد و تذکرات شما بهره‌مندیم، به دنیا و دارایی آنها بی‌رغبت شده، گویی بهشت و جهنم را با چشم سر مشاهده می‌کنیم، اما با ترک شما و مراوده و معاشرت با زن و فرزند و اموال دنیا، نزدیک است که دگرگون شویم و گویی آن حالات پسندیده را نداشته‌ایم، آیا این را نفاق نمی‌بینی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگز، بلکه این تغییر حالات از تلاش‌های شیطان است که شما را به سوی دنیا مشتاق سازد و از یاد خدا غافل کند و به خدا سوگند، اگر همیشه بر آن حالات نیکو که در نزد من دارید بمانید توان دیدن و مصافحه با ملائکه و راه رفتن بر روی آب را خواهید داشت و بدانید که اگر شما مرتکب گناه نشوید و سپس با استغفار آن را محو نکنید، خداوند مخلوقات دیگری

جانشین شما خواهد کرد که گناه کنند و سپس از خدا مغفرت بطلبند. و خداوند نیز آنها را ببخشد». امام در ادامه فرمود: و بدانید که مؤمن کسی است که بسیار دچار لغزش شده و در مقابل بسیار توبه می‌کند، آیا این آیه را نشنیده‌اید که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست دارد».

﴿أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾ [هود: ۳].^۱

«از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید».

۳- رأی و نظر جمعی و همگی اصحاب معصوم است و امکان ندارد که همگی آنها یک گناه صغیره و یا کبیره را حلال دانسته و آن را انجام دهند. اما اینکه ارتکاب گناهان توسط افراد آنها دلالت بر عدم عصمت فردی آنها دارد لطمه‌ای به عدالت و منزلت آنها وارد نمی‌کند.

دلیل عدالت عمومی اصحاب نیز بررسی و تحقیقی است که امامان اهل بیت برای نقل روایات از آنها انجام داده‌اند که در این میان حتی یک صحابی پیامبر ﷺ یافت نشده که یک حدیث دروغ به پیغمبر نسبت داده باشد و با وجود اینکه در اواخر عصر اصحاب بدعت‌های جدیدی از جمله قدریه، خوارج و مرجئه در اثر حکومت افراد سفیه و کج فکر به وجود آمد اما در میان این افکار و پیروان آنها حتی یک صحابی هم نقش

۱- کافی کلینی، ج ۲، ص ۴۲۳ و بحار الأنوار، ج ۶، ص ۴۱ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۹ و مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۱۰.

نداشته و در جرگه آنها وارد نشده است و این خود دلیل بسیار واضحی است بر هدایت عمومی و انتخاب و گزینش آنها توسط خداوند، برای هم صحبتی با پیامبر ﷺ و درک و فهم صحیح دین و ابلاغ کامل و درست آن.

ابوعبدالله عليه السلام می فرماید: (اصحاب پیامبر ﷺ دوازده هزار نفر بودند، هشت هزار نفر آنها اهل مدینه و دو هزار نفر از مکه و دو هزار نفر نیز بردگان آزاد شده بودند، اما در میان این تعداد هیچ قدری یا مرجئی یا حروری، و یا معتزلی و یا اهل رأی وجود نداشت، شبها و روزها را در گریستن و اندوه آخرت بودند و می گفتند: پروردگارا، روح ما را قبل از اینکه به نان خمیر دست یابیم به نزد خود ببر)!

امام صادق نیز به عدالت اصحاب اعتقاد داشته و صداقت آنها را در روایت احادیث پیامبر ﷺ تأیید می کردند.

از منصور بن حازم روایت شده است که گفت: به ابوعبدالله گفتم: چگونه است که هرگاه من در مورد مسأله‌ای از شما می‌پرسم، مرا جوابی می‌دهید و اگر دیگری همان را پرسد، گونه‌ای دیگر پاسخ می‌گویید؟ فرمود: ما مردم را بر اساس سطح فهم آنها پاسخ می‌گوییم! پرسیدم: پس در مورد اصحاب رسول خدا عليه السلام (که از شما پرسیده‌اند جوابی شنیده‌ام) مرا چگونه پاسخ می‌گویید، آیا بر محمد عليه السلام دروغ می‌بستند یا خیر؟ امام فرمود: به یقین که هرگز دروغ نبسته‌اند. پرسیدم: پس چرا با یکدیگر اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول خدا عليه السلام گاهی در

جواب سؤال یک شخص گونه‌ای پاسخ می‌گفت و در جواب همان شخص در مرحله‌ای دیگر جوابی متضاد می‌فرمود که جواب اول را نسخ می‌کرد و نسخ میان احادیث به این معنی است!^۱

پس با این تفصیل اگر شخصی ادعای دروغ‌پردازی یا نفاق یکی از اصحاب را مطرح کرد بلافاصله به او گفته می‌شود: دلیل تو برای استثنای آن صحابی از دیگران چیست؟ (و واضح است که هیچ دلیلی ندارد).

۴- اعتقاد به عدالت صحابه به معنی عصمت آنها نیست، زیرا آنها بشرند و دارای خطا و اشتباه نیز هستند، اما اشتباهات و خطاهای آنان در میان دریای بیکران نیکی‌هایشان ناپیداست، آنان دارای چنان سابقه درخشانی هستند که هیچ کس هرگز به پای آنها نمی‌رسد. آنان بودند که با ایثار مال و جان و اولادشان پیامبر ﷺ را به هنگام هجوم بادیه‌نشینان یاری دادند، و با پدران و برادران و قوم و عشیره گمراه خویش در این راه جنگیدند، اخلاص خویش را به خدا و پیامبر ﷺ اثبات کردند، و در نهایت محبت گردن‌های خویش را برای بالا نگه داشتن و اعتلای نام الله عطا کردند. و با چنین جان افشانی‌هایی بود که توانستند به نیکوترین شیوه اسباب نشر و گسترش و تبلیغ این دین تا به امروز را فراهم آرند. همین اعمال آنها کافی است که با لطف خدا تمامی گناهان صغیره و کبیره آنها - مادامی که به کفر نینجامد - را از صفحه زندگی آنان پاک سازد.

خداوند می‌فرماید:

۱- کافی کلینی، ج ۱، ص ۶۵ و بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۸.

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«از پرتو رحمت الهی است که تو با آن (که سر از خط فرمان کشیده بودند) نرمش نمودی. و اگر درشت‌خوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان در گذر و برایشان طلب آموزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. و هنگامی که (پس از شور و تبادل آراء) تصمیم به انجام کاری گرفتی (قاطعانه دست بکار شو و) بر خدا توکل کن؛ چراکه خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد».

علامه مجلسی می‌فرماید: (آنچه که از ظاهر اقوال علماء بدون هیچ اختلافی بیان شده این است که اگر عدالت یک صحابی با ارتکاب گناه خدشه‌دار شود، با توبه از آن، عدالت وی نیز دوباره ثابت می‌شود. حتی اگر گناه او مستلزم اجرای حد باشد، پس از آن توبه او قبول شده و عدالت وی همانند گذشته برای وی باقی بوده و شهادت او هم پذیرفته می‌شود. برخی از یاران ما اجماع علماء را بر این قضیه روایت کرده‌اند)^۱.

سید ابوالقاسم خوئی می‌فرماید: (به محض ارتکاب گناه عدالت شخص هم مخدوش می‌شود، با انجام توبه، اثبات می‌شود و اینکه گناه صغیره یا کبیره باشد همان حکم را دارد)^۲.

سیدمحمد حسین فضل الله فراتر رفته و عدالت امامان جمعه و

۱- بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۳۰.

۲- منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۱۲.

جماعت عصر حاضر را پیش کشیده است، کسانی که نسبت به اصحاب، که شرف هم‌صحبتی با پیامبر ﷺ را از خدا دریافت کرده بودند، درجه بسیار پایینتری دارند. وی می‌گوید: (عدالت به معنی عصمت نیست، چه بسا فردی عادل مرتکب گناه شده و سپس توبه کرده باشد و این وصف برخی اهل تقواست که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَٰئِفٌ مِّنَ الشَّيْطٰنِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۱
 [الأعراف: ۲۰۱].

اما عدالت یک شخص چگونه ثابت می‌شود؟

باید گفت که سنجش ظاهری و رفت و آمد و معاشرت عمومی یک شخص در اجتماع به گونه‌ای که مردم وی را فردی متدین و دارای اخلاق فردی مثبت و اخلاق اجتماعی مشروع بدانند ملاک عدالت شخص است، همانگونه عدالت فرد ثابت می‌شود با شهرت نیکی که مفید علم و اطمینان خاطر باشد و یا با تأیید شخص مطمئن نیز عدالت وی ثابت می‌شود، اما نظر شخص فاسق چه در تأیید عدالت و چه در رد عدالت افراد فاقد ارزش است)^۲.

ب - تحریف سیره اصحاب ﷺ

با توجه به مطالب بیان شده دریافتیم که دشمنان اسلام برای به هم زدن

۱- «پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند».

۲- المسائل الفقهية، ج ۲، ص ۱۷۴.

وحدت مسلمین، روش‌های پیچیده و خطرناکی را به کار گرفته و راه‌های مختلفی را تجربه نمودند و از انواع وسایل و امکانات استفاده کردند. اما باید دانست که تحریف سیمای زندگی اصحاب مهمترین محور تلاش آنها در این زمینه بوده است که تلاشهای آنها آثار و نتایج ناگوار و دردناکی را در پی داشته که جواز لعن و دشنام و ناسزاگویی به آنان از جمله این نتایج است.

اکنون به بیان پاره‌ای دیگر از اقدامات زشت و ننگین دشمنان در این زمینه می‌پردازیم تا هر فرد مؤمن و مسلمان از چنین اقداماتی دوری ورزد.

۱- دروغ‌پردازی و نقل داستان‌های کذب از زبان فرد یا افرادی از

صحابه ﷺ

۲- اقدام به اضافه و یا کم کردن در اخبار حوادث و اتفاقات واقعی، یا نسبت دادن آنها به کتاب‌ها و مراجع حدیثی که اساسا در آنها موجود نمی‌باشد.

۳- اقدام به تأویل باطل و نادرست از حوادث و وقایعی که در قرآن یا

در احادیث صحیح از پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام که در بیان فضل اصحاب نازل شده‌اند، براساس اعتقادات و باورهای هوس‌آمیز و باطل خویش. در واقع همان نقش بیماردلان را که خداوند در آیه زیر وصف نموده است، بازی می‌کنند:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

[آل‌عمران: ۷].

وَأَبْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾

«و اما کسانی که در دل‌هایشان کژی است (و گریز از حق، زوایای وجودشان را فرا گرفته است) برای فتنه‌انگیزی و تأویل (نادرست) به دنبال تشابهات می‌افتند».

۴- بزرگ‌نمایی خطاهای احتمالی اصحاب رضی الله عنهم که در اوایل گرویدنشان به اسلام به خاطر نازل شدن تدریجی احکام و تعالیم اسلام از آنها سر زده است و همچنین نادیده گرفتن محاسن و خوبی‌ها، ایثار و فداکاری و جهاد عظیمی که پس از تکامل علمی، معنوی و تربیتی، از آنان صادر شده است.

۵- اقدام به سرودن برخی اشعار خاص که در جهت اهداف پلید آنها، فتنه‌پراکنی، تفرقه و اختلاف میان مسلمین می‌باشد و نسبت دادن آن اشعار به شخصیت‌هایی بارز و مطرح از صحابه رضی الله عنهم همانند آن همه اقوال و ابیات شعری که به دروغ به علی رضی الله عنه نسبت داده‌اند!.

ج - غلو ... و دروغ بستن به اهل بیت رضی الله عنهم

دروغ و بهتان بستن به اهل بیت رضی الله عنهم در ابتدای ظهورش با برخورد شدید ائمه مواجه شده و اطرافیان خویش را از ورود در این وادی ضلالت نهی کرده‌اند، و خطورت آن را گوشزد می‌کردند.

از ابوبصیر روایت شده که می‌گوید: از ابو عبدالله رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود: (خداوند پاداش دهد کسی را که ما را محبوب مردم قرار

۱- نگا: بحار الأنوار، ج ۲۰، صص ۷۲، ۱۱۸، ۱۴۶، ۲۳۸ و ۲۶۴ و ج ۲۱، ص ۳۵ و ۲۵۱ و مستدرک الوسائل ج ۸، ص ۱۱۹ و ج ۱۳، ص ۷۵.

می‌دهد، نه مبعوض، به خدا سوگند اگر مردم گفته‌های نیک ما را روایت کنند موجب عزت خویش می‌شوند و کسی نمی‌تواند دروغی به آنها نسبت دهد، اما کسانی از آنها هستند که از ما کلمه‌ای می‌شنوند و ده کلمه را به آن می‌افزایند)^۱.

ابوعبدالله در روایتی دیگر می‌فرماید: (برخی از افراد که ادعای پیروی از اهل بیت را دارند به حدی بر ما دروغ می‌بندند که شیطان برای دروغ گفتن به آنها نیاز پیدا می‌کند)^۲.

باز می‌فرماید: (مردم چنان اشتیاق زیادی به دروغ‌پردازی بر ما دارند، که گویی خداوند همان را بر آنها فرض کرده است و چیزی غیر از آن نمی‌خواهد، گاهی برای یکی از آنها حدیثی بیان می‌کنم، هنوز مرا ترک نکرده، دست به تأویل و تحریف معنی آن می‌زند، دلیل آن هم اینست که هدف آنها از روایت احادیث، محبوبیت ما نیست، بلکه دنیا را مقصد قرار داده‌اند)^۳.

صداقت و راستی چندان اهمیت دارد که اهل بیت (علیهم‌السلام) پیروان خویش را به آراسته شدن به این رفتار نیکو توصیه کرده‌اند. ابوعبدالله (علیه‌السلام) می‌فرماید: ما اهل بیت افرادی بسیار راستگو هستیم، لذا همیشه افرادی هستند که قصد خدشه‌دار کردن ما را با دروغ بستن بر ما دارند. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم از لحاظ لهجه و هم از لحاظ سخن، صادق‌ترین و نیکوترین خلائق بود، لذا در

۱- کافی کلینی ج ۸، ص ۲۲۹.

۲- کافی کلینی، ج ۸، ص ۲۵۴ و بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۹۶ و رجال کشی، ص ۲۹۷.

۳- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۶.

مقابلش مسیلمه کذاب پیدا شد و بر وی دروغ می‌بست. امیرمؤمنان علیه السلام نیز راستگوترین مردم و پاکترین آنها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در راه ایشان نیز شخصی مانند عبدالله بن سبأ یافت شد و بر وی دروغ بست^۱.

از ابان بن عثمان نیز روایت است که از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: (خداوند عبدالله بن سبأ را لعنت کند که نسبت خدایی به امیر مؤمنان علیه السلام داد، در حالیکه ایشان جز بنده‌ای مطیع نبود، وای به حال کسی که بر ما دروغ بندد، افرادی هستند که بر ما دروغ می‌بندند و در مورد ما مطالبی روایت می‌کنند که ما در حق خویش آن را نگفته‌ایم. ما از آنها به خدا پناه می‌بریم، ما از آنها به خدا پناه می‌بریم)^۲.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: (روزی پیامبر صلی الله علیه و آله مرا فراخواند و فرمود: «ای علی، تو از جنبه‌ای با عیسی پیامبر صلی الله علیه و آله مشابهت داری، یهودیان خبیر با وی کینه داشتند و بالاخره به مادر وی تهمت زدند و مسیحیان نیز وی را به طور افراط دوست داشتند به طوری که چنان مقامی برای وی قایل شدند که شایسته وی نبود». امام سپس فرمود: پس ای مردم، بدانید که در مورد من دو گروه به گمراهی می‌روند، گروهی که از شدت محبت در مقام من افراط می‌کنند و کینه‌توزی که در نهایت به من بهتان می‌زند، ای مردم، بدانید که من پیامبر نیستم و به من وحی نمی‌شود، من فقط بنده‌ای فرمانبردار و عامل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله هستم و حق من بر شما فقط در چارچوب فرمانبرداری خداست، چه دوست داشته باشید و

۱- رجال کشی، ص ۱۰۸ و بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۷.

۲- رجال کشی، ص ۱۰۷ و بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۶.

چه بد بدانید).^۱

غلو و زیاده‌روی بیماری ویرانگری است خواه در فعل باشد یا در قول، و خطر آن دوچندان خواهد بود اگر در امر دین باشد، و اگر حب و بغض انسان را غلو و افراط رهبری کند یقناً اثر تخریبی عظیمی خواهد داشت.

بدین خاطر ائمه به شدت از غلو در حق آنها نهی کرده‌اند، امام علی علیه السلام می‌فرماید: (خداوندا، من از غلو کنندگان بیزاری می‌جویم همانند عیسی پسر مریم که از نصاری بیزاری جست، خداوندا، آنان را برای همیشه خوار و ناکام ساز و هرگز آنها را موفق نگردان).^۲

امام صادق می‌فرماید: (غالیان بدترین مخلوقات خدایند، بزرگی خدا را کوچک شماره و برای بندگان خدا حق ربوبیت و خدایی قایل هستند، قسم به خدا که آنان از یهود، نصاری، مجوس و مشرکان نیز بدتر و پست‌ترند).^۳

و در پایان باز متذکر می‌شویم که تمام روش‌های مذکور، اسبابی در جهت ناسزاگویی به اصحاب رضی الله عنهم خرده‌گیری و عیب‌جوئی از آنان و ... بوده و هنوز هم می‌باشد.

۱- بحار الأنوار، صص ۳۵ و ۳۱۷ و العمده، ص ۲۱۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۴.

بحث پنجم

موضوع‌گیری درست در رابطه با اصحاب پیامبر ﷺ

طبعاً موضوع‌گیری درست درباره اصحاب و اتفاقات روی داده میان آنها همان حد وسط و معتدل است که دور از افراط و تفریط و دور از غلو و جفاست، طبق ارشاد خدا که می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی قرار داده‌ایم».

بیان ما اینست که باید تمام اصحاب پیامبر ﷺ را، مخصوصاً سابقین اولیه مهاجر و انصار و پیروان نیک‌سرشت آنها را در دایره‌ی محبت و ولایت خویش قرار دهیم، و به فضل و مقام و رتبه والای آنها شناخت داشته و آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ را که در این مورد بیان شده‌اند سرلوحه رفتار خویش قرار داده و از اختلافات روی داده میان آنها چشم پوشیده و با استناد به روایات مجهول و دروغ و داستان‌های افسانه‌سرایان و دشمنان دین، خود را قاضی حوادث روی داده میان آنها و ظروف و شرایط حاکم بر آن روزگار قرار ندهیم.

و بدانیم که تمام اختلافات روی داده میان آنها پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه بر مبنای تأویل و اجتهاد نظری بوده که هر کدام خود را بر حقیقت دانسته و دیگری را بر خطا. همانگونه که امام علی رضی الله عنه به لشکریان خویش گفت: (جنگ ما با لشکر رو در رو یعنی لشکر معاویه نه

به خاطر کافر دانستن آنهاست و نه به خاطر کافر دانستن ما بلکه بدین خاطر است که آنان خود را برحق دانسته و ما نیز خود را بر حق می‌دانیم).^۱

باید به روش امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) اقتدا کنیم و از لعن و نفرین و دشنام به اصحاب رضی الله عنهم کاملاً خودداری نموده و جزو مخاطبین این آیه قرار گیریم که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾﴾
[الحشر: ۱۰].

«و (نیز) کسانی که بعد از آنها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌های ما کینه‌ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا! بی‌گمان تو رؤوف و مهربانی.»

شیخ محمد باقر ناصری در تفسیر این آیه می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ یعنی: پس از مهاجرین و انصار هر کس که تا روز قیامت به عرصه حیات می‌آید ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا﴾ یعنی: برای پیشینیان و خودشان دعای خیر و طلب مغفرت می‌کنند ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا﴾ و در دل‌های ما حقد و کینه و دشمنی را نسبت به گذشتگان قرار مده. و علما در این مسئله اختلاف نظر ندارند که هر کس فرد مؤمنی

را به دلیل ایمان او منفور بدانند کافر است و اگر به دلیل دیگری از وی نفرت داشته باشد فاسق است!^۱

شیخ محمد سبزواری نجفی می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ یعنی: کسانی که پس از آنان می‌آیند، منظور تابعین و پیروان آنان تا قیامت است، ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ یعنی: آنان برای خود و گذشتگان مؤمن خویش دعای مغفرت و بخشش گناهان می‌کنند ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ یعنی: می‌گویند: خداوندا، در دل‌های ما کینه و غل و غشی نسبت به آنان قرار مده و جز نیکی و خیرخواهی و محبت آنان را در دل ما جای مده ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ یعنی: خداوندا، تو نسبت به خطاهای آنان بخشنده و دارای مغفرت و رحمت هستی.^۲

خداوند اجر و پاداش فراوان نصیب امام عابد و زاهد، زین العابدین علیه السلام فرماید که سنت و روش مبارکی را برای دوستداران و پیروان خویش جاری فرمود، ایشان به هنگام دیدار افرادی که از عراق که نزد ایشان آمده بودند و در مورد ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم سخنان زشتی بر زبان راندند، به آنان فرمود: به من بگوئید که آیا شما از جمله کسانی هستید که خداوند در مورد آنها فرموده است:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا

۱- تفسیر مختصر مجمع البیان، ونگا: تفسیر کاشف و المنیر، ذیل سوره حشر، آیه ۱۰.

۲- تفسیر الجدید، سوره حشر، آیه ۱۰.

مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾

[الحشر: ۸].

«(این اموال فیه) از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند؟»

در جواب گفتند: خیر ما جزو آنها نیستیم.

فرمود: پس آیا جزو این دسته هستید که خداوند در موردشان فرموده:


﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحشر: ۹].

«آنانی که پیش از آمدن آنها (= مهاجران) خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس رغبت و نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارانند؟»

در جواب امام گفتند: خیر جزو این دسته نیز نیستیم.


امام زین‌العابدین فرمود: شما با اعتراف خویش از هر دو گروه (مهاجرین و انصار) دوری جستید و خود را جزو آنان نمی‌دانید، پس من هم گواهی می‌دهم که شما از آن دسته نیز نیستید که خداوند در موردشان

فرموده:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾
 [الحشر: ۱۰].

«و (نیز) کسانی که بعد از آن‌ها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران مان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌های مان کینه‌ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند قرار مده، پروردگارا! بی‌گمان تو رؤوف و مهربانی». پس از نزد من بیرون بروید، خداوند شما را مجازات کند)»^۱.

در اینجا فرموده خداوند را به یاد می‌آوریم که:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾
 [البقرة: ۱۳۴].

«(به هر حال، جنگ و جدل دربارهٔ آنان چرا؟! اینان امتی بودند که درگذشتند و رفتند، متعلق بخودشان است هرچه که کرده‌اند و آنچه شما کرده‌اید متعلق بخود شما است و از کرده آنها از شما پرسیده نمی‌شود. (و هیچکس مسؤول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند». محمد جواد مغینه درباره این آیه می‌گوید:

این آیه به یک قاعده‌ی عمومی اشاره دارد و آن اینست که نتایج و آثار اعمال فقط عاید خود شخص خواهد شد و اگر کاری نیک به شخصی نسبت داده شود که نقشی در آن نداشته هیچ فایده‌ای برای وی ندارد و اگر

آن عمل ناپسند باشد نیز هیچ ضرری برای وی در پی نخواهد داشت. و این قاعده در اسلام به تعابیر و روش‌های مختلف تصریح شده است، از جمله در آیه ۱۶۴ سوره انعام که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۶۴].

«و هیچکس گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

و نیز آیه ۳۹ سوره نجم که می‌فرماید:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ [النجم: ۳۹].

«و اینکه برای انسان (پاداش و بهره‌ای) نیست جز آنچه سعی و تلاش کرده است».

و نیز جمله‌ای که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا فرمود: «ای فاطمه، از اعمال نیک برای خودت اندوخته فراهم کن و گمان نکن که چون دختر (بهترین پیامبران) محمد هستی، از خشم و عذاب وی نجات خواهی یافت». و احادیثی دیگر در این زمینه که به دلیل روشن بودن این مسأله از ذکر آنها خودداری می‌کنیم و البته بسط دادن این قضیه نشانه این خواهد بود که گویا ما تا به امروز از روشن‌ترین قضایای دین خویش غافل بوده‌ایم»^۲.

و تو خواننده گرامی، اگر در صدد شناخت بیشتر و بهتر منهج اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام در اظهار محبت و ارادت نسبت به اصحاب و روابط نیکوی میان آنها هستی، مطالب زیر را به دقت بخوان:

۱- تفسیر کاشف، سوره بقره، آیه ۱۳۴.

۲- تفسیر کاشف، سوره بقره، آیه ۱۳۴.

بحث ششم

رواج اسامی اصحاب در میان اهل بیت و روابط خویشاوندی و ازدواج میان آنها

روابط خویشاوندی میان اصحاب رضی الله عنهم و اهل بیت علیهم السلام به گونه‌ای قوی و گسترده بوده که حتی بسیاری از دشمنان نیز نتوانسته‌اند آن را انکار نمایند. واضح است که آن مردان پاک، نامگذاری فرزندان خود، و یا انتخاب همسر برای آنانرا را با هدف رسیدن به مطامع و خواسته‌های دنیایی و پُست و مقام و جمع‌آوری ثروت، انجام نداده‌اند. بلکه نام پیشگامان و رهبران اسوه‌ خویش را بر فرزندان‌شان نهاده و دختران خویش را به ازدواج مردانی در آوردند که دارای صفات نیکو و پسندیده از جمله تدین واقعی به دین اسلام و پاک دلی بوده و خود نیز قصد رسیدن به چنان حالاتی را برای آنان داشتند. ناگفته نماند که این خصلت و علاقه به این کار در میان اهل بیت دارای سرچشمه و انگیزه بسیار قوی در آنان یعنی پیروی کردن از روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. و به همین خاطر پیروان مخلص خویش را نیز به انجام آن توصیه می‌کردند.

در این رابطه از ابراهیم بن محمد همدانی روایت است که: نامه‌ای به ابوجعفر نوشتم و از او درباره ازدواج راهنمایی خواستم، پس از مدتی نامه‌ای را با خط خویش برآیم فرستاد که از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی را به این مضمون در آن نوشته بود: هرگاه مردی با اخلاق نیکو و متدین برای

خواستگاری آمد، وی را جواب رد ندهید که «در این صورت، فتنه و فساد تمامی زمین را در بر خواهد گرفت. (انفال: ۷۳)»^۲.

در فقه امام رضا علیه السلام نیز این مسئله اینگونه آمده است: (اگر مردی برای خواستگاری نزد شما آمد و دین و اخلاق وی مورد رضایت شما بود، فقر و نیاز مادی او باعث نشود که با درخواست او مخالفت کنید، خداوند نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلَّ مِّنْ سَعَتِهِ﴾ [النساء: ۱۳۰].^۳

«و اگر (راهی برای صلح و سازش نیافتند و جز نفرت نپذیردند و کار بدانجا رسید که) از هم جدا شوند، خداوند هر یک از آنان را با فضل فراوان و لطف گسترده خود بی‌نیاز می‌کند».

از ابو عبدالله علیه السلام روایت است که فرمود: (خداوند هر چه را که برای تکمیل برنامه عبودیت لازم بود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل فرمود و به وی تعلیم داده، از آن جمله؛ پیامبر صلی الله علیه و آله روزی بالای منبر رفت و یکی از تعلیمات دین را بعد از حمد و ثناء بر خداوند، اینگونه بیان فرمود: ای مردم، جبرئیل از طرف خداوند لطیف و خبیر پیغام آورد که: دختران بکر مانند میوه روی درختان هستند که اگر رسیده شده اما چیده نشوند، خورشید آن را ضایع نموده و باد پراکنده‌اش می‌کند، آنان نیز اگر به سنی برسند که مسایل زنان را درک کنند، شوهر داندیشان بهترین راه حل و

۱- اشاره باین آیه کریمه دارد: ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [انفال: ۷۳]

۲- کافی، ج ۵، ص ۳۴۷ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۶ و وسائل شیعہ، ج ۲۰، ص ۷۷.

۳- فقه الرضا، ص ۲۳۵ و مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۸ و بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۲.

درمان برای تمام نیازهای روحی، روانی و ... است. در غیر اینصورت هیچ ضمانتی برای فاسد نشدن آنها نیست، زیرا آنها نیز بشر هستند. در این اثنا مردی بپا خواست و پرسید: ای رسول خدا! به چه کسانی زن بدهیم؟ فرمود: به کُفء و همتا. پرسید: ای پیامبر خدا، آنان چه افرادی هستند؟ فرمود: مؤمنان کُفء و همتای یکدیگرند!^۱

امام صادق می‌فرماید: (با کُفء و همتای مناسب شخصی است که پاک دامن بوده و مقداری مال داشته باشد)^۲.

اهل بیت علیهم‌السلام از ازدواج فرزندانشان با بدگویان اهل بیت (نواصب)، افراد مرتکب گناهان کبیره، مخصوصاً کافران، منافقین و مرتدین، نهی کرده‌اند. از ابو عبدالله علیه‌السلام روایت است که: (انسان مؤمن با شخص مشهور به ناصبی بودن ازدواج نمی‌کند)^۳.

باز از ایشان روایت است که در جواب فضیل که از او پرسید: آیا با یک دختر ناصبی ازدواج کنم؟ فرمود: نه، و فضلی در آن برای تو نیست. گفتم: فدایت شوم، به خدا قسم قصدم این بود که نظر شما را بدانم، زیرا من در برابر خانه‌ای پر از درهم نیز این کار را نمی‌کنم.^۴ و نیز روایت است که فرمود: (ازدواج با زن یهودی و نصرانی بهتر از ازدواج با فرد ناصبی است)^۵.

۱- الکافی، ج ۵، ص ۳۳۷ و تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۹۷ و وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۶۱.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۴.

۳- کافی، ج ۵، ص ۳۴۸ و الاستبصار، ج ۳، ص ۱۸۳ و وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۴۹.

۴- کافی، ج ۵، ص ۳۴۸.

۵- کافی، ج ۵، ص ۳۵۱.

احمد بن محمد روایت مرفوعی از ابو عبدالله عليه السلام آورده است که: (هر کس که دختر نیک کردار خویش را با مردی شراب‌خوار عقد کند همانا با دخترش قطع صلہ رحم کرده است).^۱

از پیامبر صلى الله عليه وآله روایت است که: (هر کس دختر نیک کردار خویش را با مردی فاسق عقد کند هر روز هزار لعنت بر وی نازل شده و هیچ عمل نیک وی مقبول نشده، دعایش پذیرفته نیست نه توبه‌اش پذیرفته می‌شود و نه فدیة‌اش مقبول گردد).^۲

ابو عبدالله در جایی دیگر می‌فرماید: پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود که: «با شراب خمر عقد بسته نمی‌شود».^۳ پیامبر صلى الله عليه وآله می‌فرماید: «هر کس که دختر نیک کردارش را به عقد شراب خمر درآورد، در حقیقت وی را به سوی زنا حرکت داده است».^۴

از حسین بن بشار واسطی روایت است که گفت: (نامه‌ای به ابوالحسن رضا نوشتم که یکی از خویشان من که برخی رفتارهای نامناسب دارد، از دخترم خواستگاری کرده است، رأی شما چیست؟ فرمود: اگر در اخلاق وی امری ناپسند هست، درخواست وی را نپذیر).^۵

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۴۷ و تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۹۸ و وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۷۹ و عوالمی اللآلی، ج ۳، ص ۳۴۱.

۲- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۷۴ و مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۷۹.

۳- کافی، ج ۵، ص ۳۴۸ و تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۳۹۸ و وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۷۹ و عوالمی اللآلی، ج ۳، ص ۳۴۱.

۴- مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۹۱ و عوالمی اللآلی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۵- کافی، ج ۵، ص ۵۶۳ و من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۹ و وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۸۱ و مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۹۲ و بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۴.

بعد از بیان این جمله از روایات از اهل بیت علیهم السلام در امر ازدواج و ایجاد روابط خویشاوندی، منهج و روش اهل بیت را در این زمینه شناختیم. حال با قضاوتی منصفانه در می‌یابیم که عقلاً و شرعاً محال است که ایشان دخترانشان را به عقد ازدواج کسانی در آورند که از لحاظ دینی یا اخلاقی اشکال و ایرادی داشته باشند.

از جمله دلایل اهمیت این مسئله نزد اهل بیت و روابط ناصحانه و خیراندیش میان آنها با اصحاب، اینست که می‌بینیم ابوبکر، عمر و عثمان برای عقد علی با فاطمه تلاش بسیار نمودند.

از ضحاک بن مزاحم روایت است که می‌گوید: از علی بن ابی‌طالب شنیدم که می‌گفت: (ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند: کاش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفتی و فاطمه را خواستگاری می‌کردی).^۱

این روایت نمونه‌ای است از خیرخواهی دو صحابی بزرگوار نسبت به امام علی که نشان‌دهنده علاقه‌ی آنها به ایجاد رابطه دامادی با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. و چون علی در تنگنا بوده و مال اندکی داشت، برادران صحابی او از جمله عثمان بن عفان به هنگام ازدواج ایشان از هیچ کمکی دریغ نکردند. امام علی روایتی نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: «ای ابوالحسن، الآن برو وزره خود را بفروش و پول آن را بیاور تا برای تو و فاطمه شیء مناسبی تهیه کنم». علی گفت: (زره را برداشته و در بازار با ۴۰۰ درهم به عثمان بن عفان فروختم، او پول را به من داد و زره را گرفت و گفت: ای علی، آیا کسی بهتر از من و تو برای این معامله وجود

۱- نگا: أمالی طوسی، ص ۳۹ و بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۳.

داشت؟ گفتیم: خیر. آنگاه گفت: پس (اکنون که از معامله راضی هستی) من این زره را به تو هدیه می‌دهم! من هم قبول کرده و با پول و زره نزد پیامبر ﷺ بازگشتم و وی را از جریان مطلع ساختم. ایشان نیز برای عثمان دعای خیر فرمود^۱.

این نکته هم مهم است که پیامبر ﷺ جهت عروسی حضرت علی و فاطمه رضی الله عنهما به برخی اصحاب دستور داد که با نظارت ابوبکر رضی الله عنه احتیاجات عروسی فاطمه رضی الله عنها را تهیه کنند^۲.

پس واضح است که اصحاب و مهمتر از همه خلفای سه‌گانه نقش بسیار مهم و فعالی، در انجام عروسی مبارک فاطمه و علی داشتند و پیامبر ﷺ آن سه نفر را جزو شاهدان نکاح قرار داده بود.

آنس از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: (ای انس، بشتاب و ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر و تعدادی از انصار را فراخوان. انس می‌گوید: کار را انجام داده و با آنها به مجلس پیامبر ﷺ رفتم. ایشان فرمود: شما را به شهادت می‌گیرم که من فاطمه را با مهریه چهارصد مثقال نقره به عقد علی درآوردم^۳).

پس با این مطالب بر توخواننده عزیز پوشیده نمانده است که اهل بیت علاقه شدیدی به ازدواج فرزندانشان با صالحان و اهل تقوی داشته و به همان میزان بیشترین نفرت را از رابطه با فاسقان و منافقان و نواصب و

۱- نگاه: کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۵۸ و بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

۲- نگاه: امالی طوسی، ص ۴۰ و بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۴.

۳- کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۴۸ و بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۹.

مرتدان داشتند و هر کس که غیر از این را ادعا کند، بزرگترین ظلم را در حق آنان روا داشته و آنها را به دوگانگی در افکار و اقوال با اعمالشان متهم ساخته و مرتکب گناهی دانسته که خداوند خشم خویش را در آیه زیر بر آن اعلام نموده است:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۴۴]

«آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید (و از ایشان می‌خواهید که بیشتر به اطاعت و نیکی‌ها بپردازند و از گناهان دست بردارند) و خود را فراموش می‌کنید (و به آنچه به دیگران می‌گوئید، خودتان عمل نمی‌کنید)؟ در حالی که شما کتاب می‌خوانید، آیا نمی‌فهمید و عقل ندارید، (تا شما را از این کردار زشت باز دارد)».

پس فرد معتقد به کرامت و فضل اهل بیت با این ادعا مخالف بوده و باور دارد که آنان هرگز فرزند خویش را به عقد شخص غیرعادل و صالح در نیاورده‌اند.

اکنون لازم است برای تبیین بیشتر قضیه برخی از اسامی فرزندان اهل بیت و روابط خویشاوندی آنان با اصحاب را ذکر کنیم تا خواننده گرامی به عمق رابطه و محبت میان آنان پی برده و روشن شود که اهل بیت به صلاحیت کامل اصحاب پیامبر ﷺ معتقد بودند و به همین دلیل با نامگذاری فرزندان خویش به اسم اصحاب و اقدام به ایجاد رابطه با آنها این باور را استحکام بخشیده‌اند.

۱- پیامبر ﷺ

از جمله همسران ایشان عایشه دختر ابوبکر صدیق، حفصه دختر عمر بن خطاب و رمله دختر ابوسفیان می باشد.

اسامی دامادهای پیامبر ﷺ: علی بن ابی طالب، که با فاطمه ازدواج کرده است.

عثمان بن عفان که با رقیه ازدواج کرد و پس از مرگ او، پیامبر ﷺ ام کلثوم را به عقد ایشان درآورد.

ابوالعاص بن ربیع که با زینب ازدواج کرد.

۲- علی بن ابی طالب رضی الله عنه

از جمله همسران ایشان پس از وفات فاطمه، اسماء بنت عمیس (زن قبلی ابوبکر)، امامه که دختر ابوالعاص بن ربیع و زینب دختر پیامبر ﷺ بود.

از جمله فرزندان ایشان: ابوبکر، عمر و عثمان.

اسامی دامادهای حضرت علی:

ام کلثوم را به عقد عمر بن خطاب درآورد.

خدیجه دختر دیگرش را به عقد عبدالرحمن بن عامر بن کریز اموی درآورد.

رملة را نیز به عقد معاویه بن مروان بن حکم در آورد.

فاطمه را به منذر بن عبیده بن زبیر بن عوام تزویج کرد.

۳- عقیل بن ابی طالب

یکی از فرزندان ایشان عثمان نام دارد.

۴- حسن بن علی بن ابی طالب

از جمله همسران ایشان:

- ام اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله تیمی.

- حفصه دختر عبدالرحمن بن ابوبکر.

از جمله فرزندان ایشان: ابوبکر، عمر و طلحه هستند.

اسامی دامادهای ایشان: عبدالله پسر زبیر بن عوام که با ام الحسن

ازدواج کرد.

عمرو پسر زبیر بن عوام که با رقیه ازدواج کرد.

جعفر پسر مصعب بن زبیر که با ملیکه ازدواج کرد.

۵- حسین بن علی بن ابی طالب

از جمله همسران ایشان: لیلی دختر ابومره است که مادرش میمونه

دختر ابوسفیان است.

ام اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله تیمی نیز همسر او بود^۱.

از جمله فرزندان امام حسین: ابوبکر و عمر بودند.

اسامی دامادهای امام: عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان که با فاطمه

ازدواج کرد.

مصعب پسر زبیر بن عوام که با سکینه ازدواج کرد.

۶- اسحاق پسر جعفر بن ابی طالب

از جمله همسران ایشان: ام حکیم است که دختر قاسم پسر محمد پسر

۱- ازدواج امام حسین با ام اسحاق به توصیه امام حسن صورت گرفت.

ابوبکر صدیق است.

۷- عبدالله پسر جعفر بن ابی طالب

از فرزندان ایشان: ابوبکر و معاویه هستند.

داماد وی: عبدالملک بن مروان است که با ام اییها ازدواج کرد.

۸- علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (مشهور به زین العابدین)

که کنیه ایشان ابوبکر بود^۱.

از فرزندان ایشان: شخصی است به اسم عمر.

۹- زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب

داماد وی: ولید پسر عبدالملک بن مروان است که با نفیسه ازدواج کرد.

۱۰- حسین بن حسن بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان: امینه دختر حمزه بن منذر بن زبیر بن عوام است.

۱۱- حسن مثنی (پسر حسن بن علی بن ابی طالب)

از همسران ایشان: رمله دختر سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی است.

داماد ایشان: ولید پسر عبدالملک بن مروان است که با زینب ازدواج کرد.

۱۲- محمد پسر عمر بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان خویش را عمر نام نهاده است.

۱۳- امام محمد باقر (پسر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب)

۱۴- موسی (الجون) پسر عبدالله محض پسر حسن بن علی بن ابی طالب

داماد ایشان: برادر زاده منصور عباسی است که با ام کلثوم ازدواج کرد.

۱۵- حسین اصغر پسر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان: خالده دختر حمزه پسر مصعب پسر زبیر بن عوام است.

۱۶- عبیدالله پسر محمد پسر عمر (الاطرف) بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان: عمه ابو جعفر منصور است.

۱۷- جعفر بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.

۱۸- حسین اصغر پسر علی زین العابدین بن حسین

از جمله همسران ایشان، خالده دختر حمزه پسر مصعب پسر زبیر بن عوام است.

۱۹- حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.

۲۰- امام صادق پسر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

ایشان می فرماید: (ابوبکر دوبار مرا به دنیا آورد)^۱. و بدین خاطر ایشان به عمود شرف مشهود بودند^۲. منظور کرامت و شرافت نسبی ایشان است.

۲۱- حسن (افطس) پسر علی بن علی زین العابدین بن حسین

از همسران ایشان: دختر خالد پسر ابوبکر بن عبدالله بن عمر بن خطاب است.

۱- منظور اینست که ام فروه مادر امام صادق و اسماء مادر بزرگ امام (و مادر ام فروه) هر دو از نسل ابوبکر صدیق هستند. زیرا اسماء دختر عبدالرحمن پسر ابوبکر صدیق است.

۲- سیر السلسله العلویة: ص ۳۳ و عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، ص ۱۹۵.

۲۲- محمد بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.

۲۳- موسی پسر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان: عبیده دختر زبیر بن هشام بن عروه بن زبیر بن عوام

است.

۲۴- جعفر اکبر بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان: فاطمه دختر عروه بن زبیر بن عوام می باشد.

۲۵- عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان: ام عمرو دختر عمرو پسر زبیر بن عوام بن عمر بن

زبیر می باشد.

۲۶- محمد بن عوف بن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان صفیه دختر محمد بن مصعب بن زبیر می باشد.

۲۷- محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب

از همسران ایشان: فاخته دختر فلیح بن محمد بن منذر بن زبیر

می باشد.

۲۸- موسی الجون بن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن

ابی طالب

یکی از همسران ایشان، ام سلمه دختر محمد بن طلحه بن عبدالله بن

عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق است.

۲۹- جعفر بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

یکی از همسران ایشان فاطمه دختر عروه بن زبیر بن عوام می باشد.

- ۳۰- عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب یکی از همسران ایشان، ام عمرو دختر عمرو بن زبیر بن عروه بن زبیر بن عوام می‌باشد.
- ۳۱- محمد بن عوف بن علی بن محمد بن علی بن ابی طالب از همسران ایشان، صفیه دختر محمد بن مصعب بن زبیر می‌باشد.
- ۳۲- حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.
- ۳۳- علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن ابی طالب که یکی از فرزندان ایشان عمر نام دارد.
- ۳۴- موسی کاظم پسر جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی اسم دو تن از فرزندان ایشان «عمر» و «عایشه» است.
- ۳۵- علی بن حسن بن علی بن علی بن حسین بن ابی طالب از جمله همسران ایشان: فاطمه دختر عثمان بن عروه بن زبیر بن عوام است.
- ۳۶- یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن ابی طالب یکی از فرزندانش را عُمَر نام نهاده است.
- ۳۷- علی بن موسی بن جعفر صادق (امام رضا). کنیه ایشان ابوبکر^۱ یکی از همسران ایشان، ام حبیب دختر مأمون عباسی است.

۱- نوری طبرسی در کتاب «النجم الثاقب فی ألقاب وأسماء الحجة الغائب» می‌گوید: ابوبکر یکی از کنیه‌های امام رضا است و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین آن را ذکر کرده است.

دارای پنج فرزند پسر و یک دختر هستند که اسم دختر را عایشه گذاشته‌اند.^۱

۳۸- جعفر بن موسی کاظم بن جعفر صادق

یکی از دختران خویش را عایشه نام نهاده‌اند.

۳۹- محمد بن علی بن موسی بن جعفر (امام جواد)

یکی از همسران ایشان: ام فضل دختر مأمون عباسی می‌باشد.^۲

۴۰- علی بن محمد بن علی بن موسی (امام هادی)

یکی از دختران خویش را عایشه نام نهاده‌اند.^۳

مواردی که تاکنون بیان شد دلیل بسیار روشنی است بر رابطه بسیار مستحکم و پایدار اهل بیت با صحابه پیامبر ﷺ و حتی دیگران، که با ازدواج میان آنها و نامگذاری افراد به اسم یکدیگر شکل عملی و واقعی به

۱- کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲- شیخ محمد تقی تستری در کتاب خویش: (تواریخ النبی والآل) چاپ انتشارات اسلامی - قم - الحاقی قاموس الرجال می‌گوید: و اما همسران امام رضا بجز ام حبیب دختر مأمون را نیافتیم، همانگونه که در کتاب: (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲/۱۴۵، باب ۴۰، ح ۱۹) و اما امام جواد هم بجز ام فضل دختر مأمون را نیافتیم.

۳- منابعی که در این جهت استفاده شده و خواننده گرامی می‌تواند به آنها رجوع کند به شرح زیر است: (عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب، اثر ابن عتبه و الأصيلي في أنساب الطالبين، اثر طقطقي و سر السلسلة العلوية، اثر ابي نصر بخاري و ارشاد شيخ مفيد و منتهی الآمال شيخ عباس قمی و تراجم أعلام النساء، اثر محمد حسين اعلمی حائری و كشف الغمة في معرفة الأئمة اثر اربلی و انوار نعمانيه، اثر نعمة الله جزائری و أعيان النساء، اثر شيخ محمد رضا حكيمی و تاريخ يعقوبي اثر احمد بن ابي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح و بحار الأنوار مجلسی و مقاتل الطالبين، اثر ابوفرج اصفهانی و أنساب الأشراف، اثر بلاذری و نسب قریش، اثر مصعب زبيري.

خود گرفته است. و ایجاد روابط خویشاوندی از طریق ازدواج دلیلی منطقی و قوی است بر وجود مودت و دوستی میان آنها و یک جهت و یک مسیر بودن در دینداری و عقیده و در ظاهر و باطن، نه آنکه دشمنان و فتنه‌جویان رواج داده و می‌دهند. پس تو خواننده گرامی به هوش باش.

بحث هفتم

طرح برخی سوالات و پاسخ به آنها

خواننده گرامی! اکنون به بررسی مجموعه‌ای از سؤالات و پرسش‌هایی می‌پردازیم که گاه گاهی از زبان شبه‌انگیزان و دروغ‌پردازانی می‌شنویم که به این وسیله قصد اظهار کینه قلبی و نفرت خویش را داشته و با خرده‌گیری‌های واهی و بی‌اساس قصد بی‌ارزش جلوه‌دادن روابط گرم و صمیمی میان مسلمین با صحابه و خصوصاً اهل بیت با صحابه را دارند. و از جهتی با بیان رفتارهای زشت و نسبت دادن آنها به اصحاب قصد توهین و استهزاء به مقام والای آنها را دارند، در حالیکه این ابلهان نمی‌فهمند که بهتان و دشنام آنها به خودشان بازگشته و بر ابر مردانی چون اصحاب علیهم‌السلام که همانند کوه‌های خیر و برکت در بستر تاریخ اسلام و بلکه بشریت با صلابت هر چه بیشتر استوار مانده‌اند کمترین اثری نخواهد داشت. رفتار این فرومایگان:

كناطح صخره یوماً لیوهنها فها ضرها وأوهی قرنه الوعل

«مانند کار بز کوهی است که با شاخ زدن به صخره‌ای بزرگ قصد اظهار قدرت و تحقیر صخره را داشته باشد، اما نه تنها ضرری به آن نمی‌زند بلکه شاخ خودش را می‌شکند».

آنچه که پیش روی شما خواننده گرامی است مجموعه‌ای از شبهات این چنین است که دست‌آویز برخی افراد جاهل و کینه‌توز شده و قصد

لکه‌دار کردن شخصیت افرادی را دارند که در پیروی کردن از پیامبر ﷺ از همه افراد امت پیشی گرفته‌اند.

بنده برای وضوح و سهولت کار همه شبهه‌ها را به صورت سؤال درآورده و پاسخ مناسب آن را بیان کرده‌ام تا با کمک و یاری پروردگار به حقیقت دست یابیم.

سؤال اول

چگونه ممکن است که به عدالت همه اصحاب معتقد باشیم در حالیکه خداوند متعال ارتداد همه آنها را به جز سه نفر، پس از وفات پیامبر ﷺ اعلام کرده است و آیه زیر گواه این مطلب است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
 أَنْفَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا
 وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾

«محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند؛ آیا اگر او (در جنگ) اُخْد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) بمیرد یا کشته شود، آیا چرخ می‌زنید و به عقب برمی‌گردید (و با مرگ او اسلام را رها می‌سازید و به کفر و بت‌پرستی بازگشت می‌کنید)؟! و هر کس به عقب بازگردد (و ایمان را رها کرده و کفر را برگزیند) هرگز کوچک‌ترین زبانی به خدا نمی‌رساند، (بلکه به خود ضرر می‌زند) و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد».

۱- نگا: رجال کشی، ص ۱۱ و بحارالأنوار، ج ۲۸، ص ۲۵۹ و ج ۷۱، ص ۲۲۰ و الاختصاص،

جواب:

اول: کسی که به مطالعه کتب تفسیر می‌پردازد لازم است که مفسرانی با عقاید صحیح و مورد تأیید مجتهدان دیگر از جهت علم و فضل و آگاه به اصول تفسیر (از جمله اسباب نزول، آیات ناسخ و منسوخ، خاص و عام) را برگزیند، تا از روی جهل کلام خدا را تأویل و تفسیر نادرست نکند.

دوم: دانشمندان علم تاریخ و مفسران بیان کرده‌اند که این آیه در مورد یکی از وقایع صدر اسلام، یعنی شکست مسلمین در غزوه احد است، که این غزوه از جمله غزوه‌های اولیه اسلام است و آیه‌ای که در ابتدای هجرت و برای اتفاقی مشخص نازل شده نمی‌تواند دلیل ارتداد اصحاب پس از وفات پیامبر ﷺ باشد؟!!

شیخ ناصر مکارم شیرازی در تفسیر خویش می‌نویسد: شان نزول: این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است و آن اینکه: در همان حال که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله‌ور بود ناگهان صدایی بلند شد و کسی گفت: محمد را کشتم... محمد را کشتم (...).^۱ محمد جواد مغینه نیز در تفسیر کاشف می‌گوید: این آیه به قضیه‌ای مشخص یعنی غزوه احد اشاره دارد.^۲

سوم: سیاق آیه هیچ دلالتی بر ارتداد اصحاب ندارد بلکه صرفاً به

۱- تفسیر نمونه ج ۳، ص ۱۱۴ (عربی آن بنام تفسیر الأمثل: ج ۲، ص ۱۶۹).

۲- تفسیر کاشف، ج ۲، ص ۵۵۴.

سرزنش و راهنمایی عده‌ای از اصحاب نسبت به بی‌تابی و بی‌قراری آنان در جنگ احد با شنیدن خبر شهادت پیامبر ﷺ می‌پردازد. خداوند به این عده می‌فرماید: محمد نیز همانند شما بشر است که خداوند وی را برای رسالت خویش برگزیده است، مانند گذشته که پیامبران مبعوث شده و پیام خویش را به مردم رساندند و سپس از میان آنها رفته و به سرای باقی کوچ کرده و برخی نیز توسط اقوامشان کشته شده‌اند. محمد ﷺ نیز همانند سایر پیامبران خدا خواهد مُرد. مردن و حتی قتل او نیز امر بعیدی نیست.

آنگاه خداوند مطلب را اینگونه تأکید می‌کند که:

﴿أَفَايُن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ [ال عمران: ۱۴۴].

«آیا اگر او (در جنگ) اُحُد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) بمیرد یا کشته شود، آیا چرخ می‌زنید و به عقب برمی‌گردید (و با مرگ او اسلام را رها می‌سازید و به راه و روش گذشتگان گمراه خویش باز می‌گردید)؟!».

و به کفر روی آورده و مرتد می‌شوید. در واقع ارتداد دگرگونی و تحول منفی است؛ زیرا ارتداد خروج از بهترین دین به بدترین آنهاست.

همزه‌ای که در کلمه ﴿أَفَايُن مَّاتَ﴾ آمده است، در اصطلاح بلاغی، استفهام انکاری نام دارد، مانند آنچه که در آیه زیر آمده است:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَايُن مِّتَّ فَهُمْ أَلْخَلِيدُونَ﴾

[الأنبياء: ۳۴].

«و ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (تا برای تو جاودانگی قرار دهیم. بلکه هر کسی مرده و می‌میرد. و انگیهی آنان که انتظار مرگ تو را دارند و با مرگ تو اسلام را خاتمه یافته می‌دانند) مگر اگر تو

بمیری ایشان جاویدانه می ماند؟!».

چهارم: چگونه شکست روحی برخی اصحاب در جنگ را، ارتداد می نامیم، در حالیکه خداوند این ضعف آنان را نیز مورد عفو قرار داده و می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا أَسْتَرْهُمْ الشَّيْطَانُ
بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۵۵﴾

[آل عمران: ۱۵۵].

«آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان شیطان به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، بی گمان خداوند آمرزنده‌ی بردبار است.».

پنجم: این آیه ما را به یاد موضع‌گیری صحیح، شجاعت، قدرت عقلانیت، ایمان والا به خدا، تسلط بر آیات قرآن و درک درست مفاهیم آن، که در وجود ابوبکر صدیق تجلی یافته بود می اندازد، زمانیکه خبر وفات پیامبر ﷺ در مدینه شایع شد و برخی از اصحاب از جمله عمر بن خطاب به خاطر شدت علاقه به ایشان مرگ وی را انکار می کردند و برخی هم ساکت مانده و در حیرت و شگفتی و ناباوری به مرگ ایشان می اندیشیدند، در چنین وضعیتی ابوبکر به میان جمع آمد و با صدایی رسا فریاد برآورد که هر کس محمد را می پرستید، بداند که محمد مرده است و هر کس که خدا را می پرستید، بداند که خدا همیشه زنده و باقی است. و سپس به تلاوت آیه ۱۴۴ آل عمران پرداخت. درک موضع‌گیری قاطعانه

ابوبکر زمانی میسر است که دیدیم خبر وفات پیامبر ﷺ چنان سنگین بود که حتی برخی از اعراب از دین اسلام برگشته و برخی نیز از دادن زکات پرهیز کردند و ابوبکر در آنجا نیز موضعی اساسی و قوی گرفت و آن فتنه‌ها را نیز ریشه‌کن کرد.

ششم: همانطور که در تعریف صحابی بیان کردیم، کسی که از اسلام برگشته و مرتد شده باشد جزو اصحاب به شمار نمی‌آید. زیرا گفتیم، صحابی کسی است که پیامبر ﷺ را دیده، به او ایمان آورده و مسلمان بمیرد.

سؤال دوم

چگونه ممکن است به عدالت و صداقت افرادی حکم دهیم که خداوند به ارتداد آنها در روز قیامت نیز اشاره دارد، مانند مطلبی که در حدیث حوض بیان شده که پیامبر ﷺ می‌فرماید: (أصحابی أصحابی) و نگران آنان است. که از جانب خداوند ندا آید که آنان پس از تو پیوسته در ارتداد بودند، و اسلام را رها کرده بودند؟

جواب:

اول: مراد از اصحاب که در این حدیث آمده، منافقینی هستند که در زمان پیامبر ﷺ در ظاهر مسلمان شده بودند و خداوند نیز درباره آنان فرموده است:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ [المنافقون: ۱].

«هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی! - خداوند می‌داند که تو فرستاده

خدا می‌باشی. ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند).»

اما پیامبر ﷺ نیز آنان را نمی‌شناخت و آنها را جزو اصحاب خویش می‌شمارد، زیرا نفاق آنان چنان پنهانی و سری بود که از حیطه قلب آنها خارج نشده و به اعمال و رفتار آنان بروز نیافته بود که خداوند نیز صریحاً به آنان اشاره می‌فرماید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ
التَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ
عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾﴾

«در میان عرب‌های بادیه‌نشین اطراف (شهر) شما، و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم (: یک بار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایه درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد، و بار دوم با رسوا کردن ایشان به وسیله پرده‌برداری از نفاقشان). سپس روانه عذاب بزرگی می‌گردند.»

پس آنهایی را که پیامبر ﷺ در حدیث مذکور جزو اصحاب خود شمرده است همان منافقین اهل مدینه هستند که به گمان پیامبر ﷺ از جمله اصحاب بودند، زیرا ایشان نسبت به وضع درونی افراد و نسبت به غیب مطلع نبودند (مگر در مواردی که خداوند به ایشان خبری می‌داد) و شریعت اسلام هم بر قضاوت ظاهری افراد تکیه دارد.

دوم: شاید هم منظور کسانی باشد که پس از وفات پیامبر ﷺ مرتد

شده و به خاطر نداشتن فهم و تربیت اسلامی کامل از اسلام دست کشیدند.

علامه مجلسی در بحارالانوار از سید بن طاوس روایت می‌کند که گفته است: عباس بن عبدالرحیم مروزی در کتاب تاریخ خویش روایت کرده که: خیمه اسلام پس از وفات پیامبر ﷺ جز در میان مردم اهل مدینه و اهل مکه و اهل طائف پابرجا نماند و سایر طایفه‌های عرب مرتد شدند.

سپس می‌گوید: قبیله بنی‌تمیم و رباب مرتد شده و مالک بن نویره یربوعی را به رهبری برگزیدند. قبیله ربیعیه که دارای سه شاخه نظامی بودند نیز کاملاً مرتد شدند، یکی از شاخه‌های آنها را مسیلمه کذاب در یمامه، دیگری را که شامل قبیله بنی‌شیبان و قبیله بکر بن وایل بود، معرور شیبانی و آخری را حطیم عبدی رهبری می‌کردند. اهل یمن مرتد شدند. اشعث بن قیس در کنده، اهل مأرب به همراه اسود عنسی، و قبیله بنی‌عامر به جز علقه بن علائه^۱، همگی مرتد شدند.

سوم: ممکن است منظور از کلمه (أصحابی) تمام کسانی باشند که اسلام می‌آورند و همراه ایشان می‌شوند افرادی که پیامبر ﷺ آنها را ندیده است. روایت (أمتی، أمتی) و نیز روایت: (إنهم أمتی) این مسئله را تأیید می‌کند.

و اینکه پیامبر ﷺ در حدیث مذکور فرموده که من آنها را می‌شناسم، منظور شناختی است که پیامبر ﷺ از آثار وضو به امت در روز قیامت

پیدا می‌کند.

خداوند از زبان پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾﴾

[الفرقان: ۳۰].

«و پیغمبر (شکوه‌کنان از کیفیت برخورد مردمان با قرآن) عرض می‌کند: پروردگارا! قوم من این قرآن را (که وسیله سعادت دو جهان بود) رها و از آن دوری کرده‌اند».

منظور پیامبر ﷺ از ﴿قَوْمِي﴾ در این آیه اصحاب نیست بلکه نسل‌های پس از نسل اصحاب است که چنین رفتاری با قرآن خواهند داشت.

پس مراد از کلمه «اصحابی» در حدیث اشاره به چنین افرادی دارد و به ایشان اعلام می‌شود: تو نمی‌دانی که پس از تو چه کردند... یعنی: آنان پیوسته در نفاق و ارتداد به سر بردند^۱.

سؤال سوم

چگونه می‌توان به عدالت صحابه معتقد بود، در حالیکه خداوند در تعدادی از آیات قرآن بعضی از اعمال آنها را نکوهش کرده است، از جمله

۱- برای کسب معلومات بیشتر در مورد این شبهه، به کتب ذیل در سایت کتابخانه عقیده (www.aqeedeh.com) رجوع کنید:

۱- بررسی حدیث ثقلین، نوشته‌ی ابوخلیفه علی بن محمد القضیبی.

۲- حدیث ثقلین، نوشته‌ی شاه عبدالعزیز دهلوی.

۳- حدیث ثقلین را بهتر بفهمیم، نوشته‌ی علی سالوس. [مُصحح]

در آیات زیر:

هنگامی که برای رفتن به جهاد کاهلی و سنگینی کردند:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُمُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَلَعْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾﴾

[التوبة: ٣٨].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده، هنگامی که به شما گفته می‌شود: «(به سوی جهاد) در راه الله حرکت کنید» به زمین می‌چسبید (و سستی می‌کنید) آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟! حال آنکه متاع زندگی دنیا، در (برابر) آخرت، جز اندکی (هیچ) نیست».

و در آیه‌ای دیگر نیز خداوند به آنان هشدار داده و از آنان را برحذر

داشته:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾﴾

[المائدة: ٥٤].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچک‌ترین زبانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در راه اطاعت از

فرمان خدا) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد)؛ خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است.»
و یا در این آیه که به بیان عدم خشوع قلوب آنها به هنگام ذکر خدا می‌پردازد:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾﴾

[الحديد: ۱۶].

«آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان برای ذکر الله و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این به آن‌ها کتاب (آسمانی) داده شد، پس مدت زمان طولانی بر آن‌ها گذشت، آنگاه قلب‌هایشان سخت شد، و بسیاری از آن‌ها (گنهار و) فاسقند.»
در آیه‌ی زیر نیز آنها را به خاطر رها کردن پیامبر ﷺ در وقت خطبه نماز جمعه بخاطر بازگشت کاروان تجارتشان آنها را نکوهش می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجْرَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ ﴿١١﴾﴾

[الجمعة: ۱۱].

«(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که تجارت و یا سرگرمی را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند، و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند! بگو: آنچه در پیش خدا (از فضل و ثواب) است، بهتر از سرگرمی و بازرگانی است، و خدا بهترین روزی رسان است.»

جواب:

اول: بر هر فرد مسلمانی لازم است که برای شناخت حقیقت، از تعصبات فکری، بپرهیزد و به قول خویش در نماز عمل کند که می‌گوید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^(۱) و از عقاید باطل هم اگرچه از فردی عالم یا شیخی که از او تقلید می‌کند صادر می‌شود دوری جوید، زیرا خداوند افراد مقلد متعصب را نمی‌پسندد که می‌گویند:

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۳].

«ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت پرستی را بر همگان واجب کرده‌اند) و ما هم قطعاً بدنبال آنان می‌رویم».

دوم: باید بدانیم که اصحاب پیامبر ﷺ از خطا و اشتباه معصوم نبوده و اسلام بود که آنان را از رذایل اخلاقی رایج در دوران جاهلیت نجات داد. و آنان نیز با شنیدن پیام پیامبر ﷺ که به توحید فرا می‌خواند و با دیدن افعال و اعمال نیکوی او، ایمان آورده و از مفاسد و رذایل، آگاهانه و با اختیار کامل خویش دست کشیدند و خداوند نیز این صداقت و راستی آنان را پذیرفت و به سوی خیر و نیکی رهنمون ساخت و از محرّمات و زشتی‌ها نهی فرمود. و آنان را با عبارت زیبای: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در قرآن کریم خطاب می‌کرد.

در واقع خطاها و اشتباهات روی داده توسط بعضی از اصحاب راهی بود در جهت یادگیری دین و تربیت آنها بر منبع اسلام، زیرا عملاً به تجربه واقعیات و دستورات دین می‌پرداختند و مستقیماً آثار و نتایج التزام و عدم التزام ناشی از ناآگاهی یا تأثیر فرهنگ جاهلی را در می‌یافتند.

همانگونه که از اصحاب اهل بیت مانند عباس، حمزه، جعفر طیار و دیگران نیز، این اشتباهات صادر شده است.

و هرگز طبق حکم عقل و منطقی نباید این هشدارها، اوامر و نواهی را فقط مخصوص اصحاب پیامبر ﷺ دانسته و دیگران را از آن مبرا بدانیم، بلکه این موارد حجت و دلیل قاطع است بر تمام امت‌های پیرو پیامبر ﷺ که اصحاب را نیز به عنوان مخاطبان اولیه، در بر گرفته است.

و طبق بیان علمای علم الوصول: «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» و به عبارتی دیگر، نصوص آیات و احادیث را نمی‌توان در شأن نزول آنها حصر کرد و به موارد مشابه آن نسبت نداد. بلکه معنی و مفهوم عمومی آیات و احادیث مبنای عمل قرار می‌گیرد.

سوم: خداوند متعال خطاب اهل ایمان را با کفار جدا ساخته است، لذا وقتیکه مؤمنان را خطاب می‌کند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید»: و به کافران یا عموم مردم (چه مؤمن و چه کافر) خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ (ای مردم) را به کار می‌گیرد.

چهارم: اگر فرض کنیم ما فهم و درک عمیقی از قرآن و تفسیر نداشته باشیم و با شخصی از مستشرقین کینه‌توز روبرو شده که با استدلال به آیه ۱ سوره احزاب:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱

[الأحزاب: ۱].

۱- «ای پیامبر! از خدا بترس، و از کافران و منافقان اطاعت نکن، بی‌گمان خداوند دانای حکیم است.»

ادعا کند که پیامبر ﷺ از کفار و منافقین اطاعت کرده است، چه جوابی خواهیم داشت؟ یا اگر با استدلال به آیه ۱ سوره تحریم:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾﴾
[التحریم: ۱].

ادعا کند، که ایشان برای رضایت همسران خویش حلال خدا را بر خود حرام کرده است. و یا برای دلسوزی و ترحم نسبت به منافقین، قصد نماز خواندن بر جنازه‌های آنان را داشته و به آیه ۸۴ سوره توبه:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨٤﴾﴾
[التوبه: ۸۴].
استدلال کند، چه جوابی خواهیم داشت.

آیا غیر از اینست که در جواب می‌گوییم، این آیات عصیان و نافرمانی پیامبر را بیان نمی‌کنند بلکه به راهنمایی خداوند و تربیت پیامبر ﷺ اشاره دارد تا دین خدا کامل و ملموس باشد و پیامبر ﷺ نیز با فهم و درک صحیح و واضح آیات، بتواند به تبلیغ آنها پردازد. زیرا خداوند پیامبر ﷺ را اینگونه می‌خواهد که

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾﴾ [الأحزاب: ۴۵].
«ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم».

۱- «ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است به خاطر خشنودی همسرانت (بر خود) حرام می‌کنی؟! و خدا آمرزندهٔ مهربان است».

۲- «و هرگز بر هیچ یک از آن‌ها که مرده است، نماز نخوان، و بر (کنار) قبرش نایست، بی‌گمان آن‌ها به الله و رسولش کافر شدند، و در حالی که فاسق (و نافرمان) بودند؛ مردند».

و دستوراتی هم که در آیات مختلف قرآن به پیامبر ﷺ داده شده نیز همین مفهوم را دارند، مانند آیات زیر:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ جَهْدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَعْلَظْ عَلَيْهِمْ﴾ [التحریم: ۹].

«ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق بدور داری) و بر آنان سخت بگیر.»

و ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ

مِن جَلْبِيبِهِنَّ﴾ [الأحزاب: ۵۹].

«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که ردهای خود را جمع و جور بر خویش فرو افکنند.»

پنجم: یا اگر یکی از نواصب به قصد طعنه زدن به شخصیت علی بن

أبی طالب ﷺ و با استناد به ظاهر آیات قرآن و برخی روایات از جمله

آنچه که از پیامبر ﷺ روایت شده که می فرماید: (خداوند هر گاه فرموده

است: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ علی رأس و امیر مخاطبین آن بوده است).^۱

یا به روایت وارده در صحیفه امام رضا ﷺ استناد کند که فرموده

است: (جمله ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ در هر جای قرآن آمده باشد فقط ما

را مدنظر دارد)^۲، چگونه وی را جواب دهیم؟ درحالیکه آیات و روایات را

بر حسب آنچه که در سؤال سوم مطرح شد بپذیریم؟ لذا همانگونه که در

جواب دشمن اصحاب بیان شد برای دشمنان اهل بیت نیز که قصد دارند

۱- نگا: اليقين في إمرأة أمير المؤمنين، ص ۱۷۴ و ص ۱۷۷ و بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۲۱.

۲- المناقب، ج ۳، ص ۵۳ و تفسیر البرهان، ذیل سوره بقره، آیه ۱۵۳.

اینگونه القا کنند که آنان فقط خویش را مؤمن و مسلمان دانسته و دیگران را خارج از دایره ایمان می‌دانند، همان جواب داده شود.

سؤال چهارم

و باز چگونه به عدالت اصحاب معتقد باشیم در حالی که در موضعی شدیدتر از آنچه بیان شد، یعنی در صلح حدیبیه، آشکارا به مخالفت پیامبر ﷺ اقدام کرده و از ایشان در تراشیدن سرها و قربانی کردن حیوانات اطاعت نکردند؟ حتی عمر صریحاً به توافق پیامبر ﷺ با مشرکان و امضای پیمان‌نامه اعتراض کرده و گفت: (مگر شما نبی بر حق خدا نیستید؟ فرمودند: آری، هستم، عمر گفت: آیا غیر از اینست که ما بر حق و دشمنان ما بر باطل‌اند؟ فرمودند: آری. عمر گفت: پس در اینصورت چرا این ذلت و خواری را تحمل می‌کنیم؟

جواب:

اول: بر هر فرد مسلمانی لازم است که برای جستجوی حقیقت بدون تبیین و تحقیق نسبت به علل حوادث و بررسی ظروف آن اقدام به تهمت زدن و متهم کردن دیگران نکند، و منصف عادل باشد اگر خواهان حق است و قبل از آشکار شدن حقیقت بر کسی سخت نگیرد و نسبت زشتی ندهد مخصوصاً اگر طرف قضیه اصحاب پیامبر ﷺ باشند که بیشترین محبت را با پیامبر ﷺ داشته‌اند، کسانی که از ریختن چکیده آب وضوی ایشان جلوگیری کرده و آن را برای تبرک بر بدن خویش می‌مالیدند. و یا از آب دهان و گلوی ایشان همین استفاده را می‌بردند، حتی موهای بدن ایشان نیز

برای برکت نگهداری می‌شد. که تفصیل این مطالب در روایت عروه بن مسعود بیان شده است).

دوم: صلح حدیبیه باعث نافرمانی و عصیان اصحاب نبوده است. بلکه شدت اشتیاق آنان برای طواف کعبه، آنان را امیدوار کرده بود که شاید با اندکی صبر و تأمل دستور تازه‌ای از خدا و رسول نازل شود و بتوانند به مکه وارد شده و خانه خدا را طواف کنند. لذا همگی بدون استثناء منتظر دریافت دستور تازه‌ای بودند و مدتی کوتاه منتظر ماندند، اما تقدیر خدا به گونه‌ای دیگر بود و خواست آنان تحقق نیافت و پیامبر ﷺ با تراشیدن موی سر خویش و انجام قربانی به انتظار آنان پایان داد و صحابه نیز مطمئن شدند که دستور همان است که قبلاً نازل شده است، لذا آنان نیز با دیدن این صحنه بلافاصله دستور صادر شده قبلی را اطاعت کرده و به تراشیدن موی سر و انجام مراسم قربانی همت گماردند. خداوند نیز آیات زیر را پس از این حوادث نازل فرمود:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.»

سوم: واضح است که عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز قصد معارضه و رد نظر پیامبر ﷺ را نداشته است، بلکه نظر خویش را به عنوان مشوره با ایشان

مطرح می‌کند و این کار عادت همیشگی اصحاب بود که از ارشاد قرآن و رفتار خود پیامبر ﷺ کسب کرده بودند، پیامبر نیز طبق دستور خداوند با صحابه مخصوصاً بزرگان آنها همیشه مشوره می‌کرد. خداوند فرموده:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

فیض کاشانی در تفسیر آیه ۱۵۹ آل عمران می‌گوید: منظور مشاوره درباره جنگ و سایر کارهایی است که نیاز به شور دارد، تا رأی اصحاب نیز هویدا شود و ارزش و اعتبار خویش را دریابند و سنت مشاوره در میان امت جایگزین شده و استبداد و تک‌رأیی ریشه‌کن گردد. زیرا هیچ تنهایی بدتر از استبداد و هیچ حمایتی بهتر از مشاوره نیست. در نهج البلاغه آمده است که: (هر کس در رأی خویش مستبد باشد نابود شده و هر کس با دیگران مشوره کند از عقل و اندیشه آنان بهره برده است، نتیجه مشوره عین هدایت است و هر کس به رأی خویش اکتفا کند به خطر افتاده است). در الخصال شیخ طوسی از امام صادق روایت شده است که فرمود: (در امورات زندگی با افراد خداترس مشوره کن)!

جالب است بدانیم که در جریان صلح حدیبیه، پیامبر ﷺ مشوره عمر را مبنی بر فرستادن عثمان بن عفان به مکه برای گفتگو با قریش پذیرفت. شیخ طبرسی نیز در تفسیر مجمع‌البیان داستان صلح حدیبیه را به صورت مختصر بیان کرده و از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: (رسول خدا ﷺ به همراه اصحاب به قصد رفتن به مکه حرکت کرد، هنگامیکه به

۱- تفسیر صافی و نگا: تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر الجوهر الثمین و تفسیر معین و تفسیر شبر، ذیل آیه ۱۵۹، سوره آل عمران.

حدیبیه رسیدند، شتر ایشان ایستاد، پیامبر ﷺ شتر را به ادامه راه تحریک کرد اما شتر زانو زد. اصحاب گفتند: شتر خسته شده است. پیامبر ﷺ فرمود: «چنین عادتی نداشته است بلکه کسی که فیلها را بازداشت، آنرا از رفتن بازداشته است». پیامبر ﷺ عمر بن خطاب را خواست تا به مکه بفرستد و با قریش گفتگو کند که راه را برای ورود به مکه باز کنند و مراسم عُمَره و قربانی را انجام دهند، عمر گفت: ای رسول خدا! در مکه دوست صمیمی ندارم و دشمنی شدیدم با آنها مرا بیمناک کرده است. اما شخصی را پیشنهاد می‌کنم که در مکه دارای قدرت و مقبول است و او عثمان بن عفان است! پیامبر ﷺ فرمود: «راست گفתי»^۱.

چهارم: چرا مشاوره عمر بن خطاب را با پیامبر ﷺ زشت دانسته و آن را مخالفت با دستور پیامبر قلمداد کرده و آن را مبنای ایراد و طعنه بر او قرار می‌دهیم. در حالیکه اگر کار وی نادرست بود، چرا پیامبر ﷺ وی را از این کار منع نکرده و کارش را ناپسند نشمارده است؟! آیا ما خود را در تربیت کردن و چگونگی رفتار با اصحاب داناتر و فهیم‌تر از پیامبر ﷺ می‌دانیم؟! یا اینکه به امری که بر پیامبر ﷺ پوشیده بوده، آگاهی داریم؟! یا دلیلی دیگر برای خشم و کینه با عمر ﷺ داریم؟ در حالیکه چنین مشاوره‌ای میان امام علی و پیروان ایشان از جمله حجر بن عدی در غزوه صفین روی داد، هنگامیکه امام علی لشکریانش را از لعن و ناسزاگفتن به معاویه و سربازانش نهی فرمود؛ حجر بن عدی و

افرادی دیگر با امام مناقشه کردند. اما با این وجود هیچ شخصی از جمله حضرت علی تا به امروز کار حجر بن عدی را ناپسند ندانسته و او را سرزنش نکرده‌اند. تفصیل داستان توسط عبدالله بن شریک روایت شده که قبلاً بیان کردیم.^۱

پنجم: اگر گفتار عمر رضی الله عنه را با پیامبر صلی الله علیه و آله خلاف ادب و شرع بدانیم پس چه جوابی داریم اگر یک شخص ناصبی همین نسبت را به علی علیه السلام بدهد؟! که چون در صلح حدیبیه برای خروج از احرام درنگ کرد و امر پیامبر صلی الله علیه و آله را در ابتدا امتثال نکرد و او هم همانند سایر اصحاب خودداری نمود، پس سر دسته مخالفان است.

بلکه در مرحله کتابت و توافق قرارداد، میان پیامبر صلی الله علیه و آله و قریش و اعتراض نماینده آنها به وجود عبارت «محمد پیامبر خدا» در ابتدای عهد نامه، عملی از علی سرزد که بسیار بدتر و شدیدتر از مخالفت عمر بود. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله علی را امر کرد که کلمه‌ی «پیامبر خدا» را از نامه پاک کند، اما علی امتناع کرد و امر پیامبر صلی الله علیه و آله را اطاعت ننمود.

تفصیل این داستان توسط ابی عبدالله در حدیثی طولانی بیان شده است. ایشان می‌فرماید: (امیر مؤمنان عهدنامه صلح را نوشت، که مضمون آن از قرار زیر است: (با نام تو خداوندا، این پیمانی است که محمد رسول الله و سرانی از قریش بر آن حکم نموده‌اند، سهیل بن عمرو (نماینده قریش) گفت: اگر باور داشتیم که تو رسول خدا هستی، با تو

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۶ و بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و وقعة صفین، ص ۱۰۲.

نمی‌جنگیدیم، پس بنویس: محمد بن عبدالله، ای محمد تو که نَسَب خویش را انکار نمی‌کنی؟ پیامبر ﷺ فرمود: من رسول خدا هستم، اگرچه مرا تکذیب کنید، آنگاه به علی فرمود: ای علی، نوشته قبلی را پاک کن و بنویس: محمد بن عبدالله، امیر مؤمنان گفت: هرگز اسمی که دال بر نبوت شماسست را پاک نمی‌کنم، لذا پیامبر ﷺ با دست خویش آن را پاک کرد...!

با این وصف چگونه جواب دشمن اهل بیت را بدهیم اگر امتناع علی رضی الله عنه را حمل بر عصیان و نافرمانی کرده، بگوید: آیا علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تقواتر و داناتر و بر نبوت ایشان حریص‌تر بوده است که اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پاک نکرد؟ و مخالفت علی با امر پیامبر در جاهای دیگری نیز تکرار شده است! مانند غزوه تبوک که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را امر به ماندن در مدینه کرد و او امتناع کرده و پس از خروج لشکر به دنبال آنها رفت و مدینه را به قصد شرکت در جهاد ترک کرد، دوباره قصد مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را داشته است؟ که روایت صحیح، خروج علی را از مدینه تأیید می‌کند. از عبدالله، از پدرش، از سعید، از سلیمان بن بلال از جعید بن عبدالرحمن از عایشه بنت سعد و او از پدرش سعد روایت می‌کند که علی امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اطاعت نکرده و تا ثنیه الوداع همراه لشکر رفت، سپس به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفته و گریان به ایشان گفت: آیا مرا به همراه بازماندگان و معذوران می‌گذاری؟ و پیامبر فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی که جایگاه تو را نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشد غیر از نبوت که هارون نبی بود و نبوتی بعد از

من نیست؟^۱

پس چرا علی بن ابی طالب از امر و دستور پیامبر ﷺ راضی نبوده و در مدینه نماند؟ آیا نافرمانی پیامبر ﷺ را قصد داشته است؟ و آیا به فضل و اهمیت این کار و اطاعت از دستور پیامبر ﷺ آگاه بود یا خیر؟ که جاهلانه پنداشتن این کار علی مصیبتی است و عامدانه دانستن آن مصیبت بزرگتر.

واضح است، اگر نگرشی چون آنچه که نسبت به قضیه عمر رضی الله عنه از جانب دشمنان صحابه بیان شد، نسبت به قضیه علی رضی الله عنه نیز در میان باشد، همان جواب را که در دفاع از مقام امیر مؤمنان عمر بیان کردیم، در دفاع از امیر مؤمنان علی نیز بیان می‌کنیم. زیرا حقیقت واحد است، اگر چه صورت‌های باطل بسیار.

سوال پنجم

در مقام دفاع از صحابه چه جوابی خواهی داشت راجع به آنچه که اصحاب، چهار روز قبل از وفات پیامبر ﷺ مرتکب شدند. پیامبر ﷺ در بستر بیماری بود و از شدت درد به خود می‌پیچید. اصحاب او در اطراف وی با صدای بلند مشاجره کرده و درخواست پیامبر ﷺ را مبنی بر آوردن قلم و دوات نادیده می‌گرفتند، پیامبر ﷺ می‌خواست مطلبی بنویسد که پس از او دچار گمراهی نشوند. اما اصحاب او را به «هجر» یعنی هزیان نسبت دادند، و عمر نیز گفت: (درد شدت یافته و بر وی

۱- بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۶۲ و العمدة، ص ۱۲۷.

غالب آمده است، کتاب خدا برای ما کافی است). پیامبر ﷺ از مشاجره آنها ناراحت شده و دستور داد همه از خانه ایشان بیرون روند، ابن عباس این حادثه را مصیبت بزرگ نامیده است.

جواب:

اول: قبل از هر چیز باید بدانیم که وضعیت جسمانی پیامبر ﷺ در واقع چگونه بوده و علت اختلاف اصحاب نزد ایشان چه بوده است؟

می‌دانیم که این حادثه چهار روز قبل از وفات پیامبر ﷺ روی داده است، زمانی که ایشان در بستر بیماری بوده و به شدت بیمار بودند به حدی که گاهی دچار اغماء و بیهوشی می‌شدند، در این هنگام به اصحاب فرمود: برایم وسایل نوشتن بیاورید تا مطلبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. با این درخواست پیامبر ﷺ اصحاب دو دسته شدند: گروهی برای به زحمت و مشقت نیافتادن پیامبر ﷺ به هنگام بیماری از انجام فوری امر خودداری کرده و معتقد بودند که درخواست پیامبر ﷺ جنبه حتمی و فوری ندارد و می‌توان آن را به وقت دیگری پس از بهبود بیماری پیامبر ﷺ موکول نمایند. گروهی دیگر نیز معتقد بودند که هر چه زودتر باید قلم و کاغذ آماده شود، تا پیامبر ﷺ مطلب خویش را بیان کنند.

دوم: باید پذیرفت که هیچ شخصی غیر از افراد حاضر در آن جلسه نمی‌توانند به حقیقت امر پی برده و آن را درک کند. زیرا حضور در جلسه، مشاهده حالات پیامبر ﷺ و قرار گرفتن در وضعیتی که تا حال برای

اصحاب نیز سابقه نداشته، امری مختص به آن حالت و ظروف بود. و اختلافات اصحاب نیز ناشی از این است که قبلاً چنین حالتی را از پیامبر علیه الصلاة والسلام ندیده بودند.

سوم: وقوع این حادثه را دست‌آویزی برای طعنه و ایراد بر اصحاب قرار دادن، کاری است که تاکنون سابقه نداشته و هیچ کس جز عده‌ای قلیل مخصوصاً معاصرین چنین برداشتی از آن نداشته‌اند. و سایر اصحاب و تابعین با کرامت و فهم قرآنی خویش با این قضیه برخورد کرده و در آن هیچ شبهه‌ای دال بر اینکه اصحاب همدیگر را به نفاق، کفر و یا اطاعت نکردن پیامبر ﷺ متهم کرده باشند نیافته‌اند، پس آیا باور معاصرین و شبهه‌ها و ایرادهای آنها معتبر خواهد بود، در حالی که کم‌ترین تماسی با واقعه نداشته و هیچ تجربه‌ای از آن دریافت نکرده‌اند. آیا معاصرین از علم و بینش بیشتری نسبت به مسئله، از آن گروه حاضر در جلسه و سایر صحابه برخوردارند؟

چهارم: می‌توان نکات ایراد و خدشه بر اصحاب را در موارد زیر خلاصه کرد:

- الف- اطاعت نکردن اصحاب از دستور پیامبر ﷺ.
- ب- اختلاف و منازعه در حضور پیامبر ﷺ و بلند کردن صدا نزد ایشان که نشانه‌ی بی‌احترامی به ایشان است.
- ت- اجرا نکردن درخواست ایشان به دلیل در برداشتن نام علی به عنوان جانشین پیامبر ﷺ.
- ج- بی‌ادبی برخی اصحاب، نسبت به پیامبر ﷺ و وصف ایشان به

هذیان‌گویی.

د- عمر بن خطاب برای تمرد از فرمان پیامبر ﷺ زمینه‌سازی کرد.

حال به پاسخ و رد این شبهه‌ها می‌پردازیم:

• اطاعت نکردن اصحاب از پیامبر ﷺ

اصحاب قصد عصیان و نافرانی نداشتند، آنان در مراحل بسیار سخت و ناگوار همه مشقت‌ها و سختی‌ها را با جان و دل خریده بودند، اکنون چگونه اجازه نافرمانی به خود می‌دهند، آنان از جهتی نسبت به شدت درد پیامبر ﷺ نگران بوده و از طرفی می‌دانستند که دین تکمیل شده و دیگر منتظر دستور و تشریح جدیدی نبودند، لذا ترس این داشتند که مبدا به دلیل شدت درد و عدم تسلط کامل پیامبر ﷺ بر وجود مبارک خویش مطلبی از زبان ایشان به صورت نامفهوم ادا شود و آنان مقصود آنرا در نیابند. و گمان می‌بردند که مرض ایشان بهبود خواهد یافت و در آینده مطلب را از ایشان خواهند پرسید.

• اختلاف اصحاب و بالا بردن صدا نزد پیامبر ﷺ

هیچ دلیل صریحی بر اینکه آنان صدای خویش را بالا برده و به پیامبر ﷺ بی‌ادبی کرده باشند وجود ندارد که در این صورت آیه‌ای برای توبیخ آنان نازل می‌شد. از طرفی دیگر قبلاً در سوره حجرات این ادب به آنها آموزش داده شده بود.

و اگر این ادعا را هم بپذیریم رفع صوت آنان نه بر پیامبر ﷺ، بلکه در میان خودشان بوده است، زیرا عده‌ای مخالف و عده‌ای موافق اجرای

دستور بوده و کنجکاو بودند که پیامبر ﷺ چه مطلبی را بیان خواهد کرد. و چرا قلم و کاغذ خواسته‌اند، در حالیکه ایشان امی بوده و نوشتن نمی‌دانستند!

پیامبر ﷺ با شدت گرفتن اختلاف آنها، دستور ترک خانه را داد تا به اختلاف آنان پایان دهد و اگر از آنان امری خدا ناپسند صادر می‌شد یقیناً در تأدیب آنها آیه‌ای نازل می‌شد.

• دستور پیامبر ﷺ حاوی بیان جانشینی علی بود

بسیار تعجب‌آمیز است که افرادی پس از چندین قرن از وقوع حادثه چنین ادعایی می‌کنند در حالیکه هیچ شخص دیگر و نه خود علی علیه السلام هرگز به آن اشاره نداشته‌اند. اساساً چنین ادعایی باطل است، زیرا پیامبر ﷺ نیز کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نداشته است و اگر امر خلافت پس از خود را مدنظر داشت، از مدت‌ها قبل به آن می‌پرداخت و به چنین لحظه‌ای موکول نمی‌کرد.

البته اگر چنین ادعایی را بپذیریم، بسیاری از صحابه را می‌توان مشمول آن دانست زیرا قراین و شواهد بسیاری برای هر کدام از اصحاب وجود داشت که به آن تمسک جویند. مانند اسامه بن زید، ابوذر، ابو عبیده و ...

• صدور جمله‌ی «أَهَجَرَ النَّبِيُّ...» از زبان برخی اصحاب

باید بدانیم که در هیچ روایتی، این جمله به شخص معینی نسبت داده

نشده است، چه بسا یکی از منافقین حاضر در خانه پیامبر ﷺ آن را گفته باشد و چه بسا کسی از اصحاب پس از شنیدن درخواست پیامبر ﷺ از روی جهل پرسیده باشد، آیا او نیز همانند ما دچار هزیان می‌شود؟ یا شخصی دیگر گفته باشد: چگونه امر پیامبر ﷺ را اطاعت نمی‌کنید؟ آیا گمان می‌برید که ایشان هم مانند ما از شدت بیماری دچار هزیان می‌شود؟ و شاید هم به دلیل گرفتگی صدای پیامبر ﷺ که تمام سیره نویسان بر آن اتفاق نظر دارند، درخواست ایشان را دقیقاً متوجه نشده و گمان برده باشد که هزیان می‌گوید.

در هر حال راه‌های توجیه این جمله بسیارند و با اندکی آشنایی با زبان عربی در می‌یابیم هیچ جمله و دلیلی وجود ندارد که پی ببریم چه کسانی نزد ایشان حضور داشته‌اند، فقط می‌دانیم که عمر بن خطاب و علی بن ابی‌طالب و ابن عباس حضور داشتند اما آیا کسی دیگر بوده یا خیر مشخص نیست. اما در هر حال بیان این جمله با این معنا اگر حقیقت داشت، چگونه این سه نفر صحابی بزرگوار و شجاع در قبال آن هیچ واکنشی نشان نداده‌اند و یا خداوند متعال که از همه اسرار آگاه است، هیچ دفاعی از محبوب برگزیده خویش نکرده است؟

• جملاتی که عمر رضی الله عنه بر زبان آورد

ممکن نیست بپذیریم که عمر رضی الله عنه قصد مخالفت با پیامبر ﷺ را داشته و برای کاری چنین ساده از پذیرش دستور ایشان امتناع ورزد، در حالیکه در طول عمر با تمام توان خویش در اجرای دستورات پیامبر ﷺ کوشیده است.

اما جمله‌ی [قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ]

یعنی: (درد بر وی غالب شده و کتاب خدا برای ما کافی است) که از جانب عمر رضی الله عنه بیان شده بدین خاطر بوده که اصرار و پریشانی حاضرین را کنترل کرده و یادآور شود که حتی اگر جمله‌ای هم از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر نشود، برای هدایت آنها مشکلی پیش نمی‌آید، لذا با این جمله از صحابه خواست که با سخن بسیار و سؤالات پی در پی، پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار ندهند. و آنچه که از ظاهر قضیه پیداست اینست که پیامبر صلی الله علیه و آله قصد راهنمایی و نصیحت و یادآوری را داشته و مطلب جدید و مهمی که لازم به بیان حتمی داشته و بدون آن در دین خلل و نقصی ایجاد شود نبوده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور بود که همه دستورات را ابلاغ کرده و از کتمان آنها خودداری کند و خداوند نیز به طور یقین آن را قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان وحی می‌کرد. پس انصراف پیامبر صلی الله علیه و آله از درخواست خویش، با وجودیکه چهار روز دیگر نیز در قید حیات بوده، اما قضیه را پی‌گیری نکردند نشان می‌دهد که مسئله صرفاً جنبه راهنمایی و یادآوری داشته است.

پنجم: باید هر مسلمانی قلب خویش را از کینه و بغض نسبت به یاران و تربیت شدگان مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله پاک کرده و از روش زیبای ائمه پیروی کند و اگر مسئله در مورد اصحاب برایش غیر قابل حل بود و در عدالت آنها شبهه ایجاد می‌کرد، به دنبال یافتن توجیه منطقی باشد تا در محبت او با یاران پیامبر صلی الله علیه و آله خللی ایجاد نشود. ائمه جملات بسیار زیبایی دارند که باید دست‌آویز ما قرار گیرد، از جمله حدیث زیر: (برای برادر مؤمن خویش هفتاد توجیه نیکو داشته باش). و (چشم و گوش خود را اگر بر

ضد برادر مؤمن شهادت داد، تکذیب کن). و یا روایت کافی که از حسین بن مختار از ابی عبدالله بیان کرده که فرمود: امیر مؤمنان فرمودند: (همیشه کار برادران ایمانی را به نیکو تأویل و توجیه کن و حسن ظن داشته باش، مگر دلایل فراوان داشته باشی و هرگز یک کلمه را از گفتار او نیز بد مپندار اگر توجیه برای آن سراغ داری)!

از ابی بن کعب روایت شده است: اگر یکی از برادرانتان را بر خصلت زشتی دیدید برای او هفتاد تأویل ذکر کنید.

پس به طریق اولی چنین رفتاری شایسته اصحاب پیامبر می باشد، مخصوصاً که آنها در موقعیتی دردآور و حیرتزا قرار گرفته و پیامبر از جان محبوبتر خویش را در بستر بیماری و شدت درد مشاهده می کردند. چگونه آنان را با دید دشمنان دین بنگریم در حالیکه خالق هستی درباره آنان چنین فرموده:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾
[آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و به خدا ایمان دارید».

و چرا باید بر آنان ایراد بگیریم، آنهم پس از گذشت صدها سال؟ و چنین حادثه‌ای را مبنای تهمت قرار دهیم؟ و چه هدفی از اینکار داریم؟! آیا ما نسبت به پیامبر ﷺ بیشتر از یاران از جان گذشته‌اش که تمام

صفحات تاریخ و تمام شبه جزیره عربستان و لحظه به لحظه زمان بر اخلاص و صداقت بی نظیر آنان گواهی می‌دهد، مشتاق‌تر و داناتریم؟! آیا ما بیشتر از آنان که در عرصه گیتی راهی برای اثبات و اظهار محبت به پیامبر ﷺ وجود نداشته، مگر اینکه آن را انجام داده‌اند، مهربان‌تر هستیم؟

یا اینکه با ایراد و طعنه به ساحت پاک آنان اثبات می‌کنیم که اهل هوی و هوس و انحراف و گمراهی و حقه و کینه هستیم؟

ششم: اگر شخصی برای اثبات این ادعای بی‌دلیل به جمله ابن عباس که فرمود: «این حادثه مصیبتی بزرگ است» استدلال کند، در جواب باید گفت: ابن عباس این جمله را سال‌ها پس از وفات پیامبر ﷺ بیان کرده و هرگاه از وفات ایشان سخن می‌گفت و تألم فراق را یاد می‌کرد آن را بر زبان می‌آورد. و تمام روایات وارده این مسئله را تأیید می‌کنند.

هفتم: اگر از این طریق بخواهیم بر اصحاب ایراد بگیریم، اولین کسی که بیشتر از سایرین زیر سؤال نواصب و دشمنان دین قرار خواهد گرفت، علی رضی الله عنه می‌باشد و بسیار آسان است که ریشه قضیه را به ایشان بازگردانند، زیرا ایشان هم در جلسه حضور داشت و از برآوردن خواست پیامبر ﷺ امتناع کرد و البته قبلاً هم در صلح حدیبیه با فرمان پیامبر ﷺ مبنی بر پاک کردن نبوت از اسم ایشان مخالفت کرد، و نیز از تراشیدن سر و ذبح قربانی همانند سایرین امتناع کرد. و یک بار دیگر نیز آشکارا با دستور پیامبر ﷺ مخالفت نمود، یعنی در غزوه تبوک که امر پیامبر ﷺ را مبنی بر باقی ماندن در مدینه رعایت ننموده و به لشکر پیوست. و اگر باز

هم در حیات علی علیه السلام دقت کنیم می‌بینیم که حکم شریعت را نیز تغییر داده است و آن زمانی بود که در قصاص غالیان (افراط‌کنندگان در مقام علی) بجای حدود شرعی، آنان را سوزانید، کاری که تا به حال در اسلام سابقه نداشته است).^۱

و البته واضح است که علی علیه السلام و اقدامات او را اینگونه وصف کردن هیچ تفاوتی با وصف عمر رضی الله عنه و اقدامات او بدین شیوه ندارد و این کار نیز جز از دست سیاهکاران پلید بر نمی‌آید.

سوال ششم

اگر شخصی بپرسد: چگونه از ابوبکر صدیق دفاع می‌کنید در حالیکه حق ارث فاطمه از فدک را پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نپرداخت و فاطمه تا هنگام مرگ با وی سخن نگفت؟ آیا ابوبکر مخالفت قانون خدا را نکرده که در آیات زیر تصریح شده است:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ﴾ [النساء: ۱۱].

«خداوند در (بارۀ ارث بردن) فرزندان (و پدر و مادران) به شما فرمان می‌دهد (و بر شما واجب می‌گرداند که چون مردید و دخترانی و پسرانی از خود بجای گذاشتید) بهره‌ی یک مرد به اندازه‌ی بهره‌ی دو زن است».

۱- نگا: بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۴۱۴. واضح است که تمام اقدامات ذکر شده علی علیه السلام ریشه اعتقادی داشته و بر دلایل محکم کتاب و سنت استوار است و جز دشمنان دین و اهل بیت چنین فهمی از اقدامات ایشان نخواهند داشت و واضح‌تر آنکه اقدامات عمر رضی الله عنه نیز دقیقاً بر همین منوال بوده و جای هیچ گونه تردید نسبت به ایشان نیست. در واقع اگر اصحاب را در تیررس تهمت و دشمنی قرار دهیم در وهله‌ی اول اهل بیت را خدشه‌دار می‌کند. (مترجم).

و قانون میان انبیا گشته است:

﴿وَأَيُّ حِفْظِ الْمَوَالِي مِنْ وَرَأَى وَكَانَتْ أَمْرَاتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ ۗ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿١٦﴾﴾

[مریم: ۵-۶].

«پروردگارا! من از بستگانم بعد از خود بیمناکم (چرا که در ایشان شایستگی و بایستگی بدست گرفتن کار و بار دین را نمی‌بینم) و همسر هم از اول نازا بوده است؛ پس از فضل خویش جانشینی به من ببخش از من (دین و دانش) و از آل یعقوب (ثروت و قدرت) ارث ببرد، و او را پروردگارا (در گفتار و کردار) مورد رضایت گردان.»

و بیان فرموده که سلیمان از داود ارث برده است:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶].

و می‌دانیم که عمل ابوبکر سبب ناخشنودی فاطمه شده است و به تبع آن پیامبر ﷺ را نیز رنجانده است، زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فاطمه پاره تن من است کسی که وی را خشمگین سازد مرا رنجانده است.»

جواب:

اول: همواره بر ما لازم است که جایگاه رفیع و بلند فاطمه و علی را نزد اصحاب و از جمله ابوبکر به یاد داشته باشیم. ابوبکر رضی الله عنه بود که پیشنهاد کرد به علی رضی الله عنه که به خواستگاری فاطمه زهراء رضی الله عنها برود و همین امر بود که ابوبکر را واداشت بیشترین تلاش را برای ازدواج آنها

انجام دهد^۱ و از طرف پیامبر ﷺ نیز مأمور انجام امورات ازدواج آن دو گردد.^۲ حتی همسر ابوبکر، اسماء بنت عمیس در روز عروسی همواره ملازم و همنشین و یاور فاطمه بود.^۳ و در روز وفات او نیز کار غسل و کفن وی را انجام داد.^۴

دوم: ممکن است بسیاری از مسلمانان مطلع نباشند که باغ فدک جزو اموال (فیء) است که از اهل خبیر گرفته شد [فیء: اموالی است از غنیمت که بدون جنگ از دشمن گرفته می‌شود] و به پیامبر ﷺ تعلق گرفت که داستان آن به طور تفصیل در سوره حشر آمده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ
مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۷﴾﴾

[الحشر: ۷].

«چیزهای را که خداوند از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد (و نیازمندان از آن محروم

۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۳ و ج ۱۹، ص ۱۱۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۴ و امالی طوسی، ص ۴۰.

۳- بخار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۸.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۵.

نشوند). چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد».

و آنچه را که خداوند برای پیامبر ﷺ فیء قرار داده است، مخصوص خود ایشان است که آنرا مخصوص تأمین مخارج خود و خانواده قرار داد. ایشان بر آن باغ نظارت داشته و سرپرستی می کردند، اما آن را میراث هیچ یک از اهل بیت خویش قرار ندادند، که در کتاب‌های تاریخی نیز اشاره شده است. در زمان خلافت ابوبکر نیز تحت نظارت خلیفه بود، اما با پایان یافتن خلافت ابوبکر رضی الله عنه به درخواست علی رضی الله عنه در اختیار ایشان قرار گرفت و تا زمان خلافت خویش آن را اداره می کرد. پس از حضرت علی، امام حسن و از آن پس به ترتیب تحت اشراف و سرپرستی امام حسین، حسن مثنی و علی بن حسین و در نهایت زید بن حسن بود و به این شیوه در تملک هیچ کس نبوده است.

سوم: اما راجع به قضیه ارث باید دانست که پیامبر اسلام فرموده‌اند که پیامبران اموال دنیا را پس از مرگ به ارث نمی گذارند و اموالیکه در اختیار آنان بوده به عنوان صدقه جزو اموال عمومی قرار می گیرد. ائمه نیز به بیان این مطلب پرداخته‌اند.

ابوعبدالله از پیامبر ﷺ روایت می کند که فرمود: (هر کس که راهی برای کسب علم در پیش گیرد، خداوند راهی برای ورود او به بهشت ایجاد می کند و ملائکه خداوند در مسیر او بال‌های خویش را گسترانیده و اهل آسمان و زمین حتی ماهیان دریا برایش طلب مغفرت می کنند. بدانید

که برتری عالم بر عابد همانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است. علما میراث‌بران انبیاء هستند و چون انبیاء دینار و درهمی را به ارث نگذاشته اند، بلکه علم و دانش را به ارث گذاشته‌اند. پس هر کس که سهم بیشتری از دانش برده باشد ارث بیشتری از انبیا برده است)^۱.

ابو عبدالله در جایی دیگر می‌فرماید: (علما میراث‌بر پیامبرانند، از این جهت که پیامبران درهم و دینار به ارث نمی‌گذارند، بلکه احادیث انبیاء ارث آنان است و هر عالمی سهم بیشتری از دانش حدیث برده باشد، ارث او از انبیا بیشتر است)^۲.

امام جعفر از پدرشان روایت می‌کند که: (پیامبر ﷺ دینار و درهم، برده و کنیز، گوسفند و شتری را به ارث نگذاشت. به هنگام وفات پیامبر ﷺ زره ایشان نزد یک یهودی از اهالی مدینه در ازای بیست پیمانانه جو برای تهیه نفقه خانواده‌اش در گرو گذاشته شده بود)^۳.

حال اگر کسی باغ فدک و سهم خیبر را دارا باشد در ازای بیست پیمانانه جو زره‌اش را گرو می‌گذارد؟!)

امیرمؤمنان علی رضی الله عنه می‌فرماید: (علم و دانش از هفت جهت بر مال و ثروت برتری دارد):

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۴ و بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۴ و امالی صندوق، ص ۶۰ و بصائر الدرجات، ص ۳.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۲ و وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۷۸ و مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۹ و الاختصاص، ص ۴ و بصائر الدرجات، ص ۱۰.

۳- قرب الإسناد، ص ۴۴ و بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

- ۱- دانش میراث پیامبران است و مال میراث فرعونیان.
- ۲- انفاق دانش از مقدار آن نمی‌کاهد، اما ثروت با خرج کردن کاسته می‌شود.
- ۳- مال و ثروت نیاز به نگهداری دارد، اما علم و دانش خود سبب حفظ انسان است.
- ۴- دانش در گور نیز به همراه انسان است، اما ثروت او تنهایش می‌گذارد.
- ۵- کافر و مؤمن به ثروت می‌رسند، در حالی که علم و دانش مخصوص مؤمنان است.
- ۶- همه مردم برای امور دین به دانشمند نیاز دارند، اما همه مردم نیازمند مالدار نیستند.
- ۷- دانش در عبور انسان از پل صراط یاری‌گر است، اما ثروت عبور او را مشکل می‌کند^۱.

چهارم: اگر کسی فاطمه (سلام الله علیها) را با استدلال به آیات

﴿وَأِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ﴾^۵ **يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِي يَعْقُوبَ ۗ وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا ۖ﴾** [مریم: ۵-۶].
و نیز آیه‌ی:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶].

در گرفتن میراث پدر مستحق بداند، استدلال وی باطل و بی‌اساس

است و بیانگر ضعف دانش و سطحی‌نگری اوست زیرا وراثتی که در آیات مذکور بیان شده است در نبوت و علم و حکمت است، نه مال و ثروت دنیا، که دلایل نقلی و عقلی این گفته را تأیید می‌کنند.

دلایل نقلی این موضوع را در روایات اول این بحث بیان کردیم و دلایل عقلی در موارد زیر بیان می‌شود؛

۱. سید محمد حسین فضل الله در تفسیر آیه ﴿يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِ

يَعْقُوبٍ﴾ می‌فرماید: این ارث راهی برای امتداد خط رسالت برای داعیان و تلاش‌گران و مجاهدان راه خدا می‌باشد، تا رسالت آنها در روح و روان و عمل پیروان، همیشه در تپش و حیات باشد.^۱

۲. آیا معقول است که پیامبری بزرگواری که نعمت‌های جاودانه بهشت خداوند، در انتظار اوست از خداوند بخشنده، دنیای فانی را برای فرزندان خویش طلب کرده و ارث آنان قرار دهد؟! چنین درخواستی برای یک مرد مسلمان عادی نیز شایسته نیست تا چه رسد به پیامبری بزرگوار.

۳. پیامبران خدا در توصیه مردم به نیکی و کردار نیک بهترین الگو می‌باشند، حال چگونه شایسته است که آنان به انفاق و بخشش اموال دنیا توصیه نموده، اما متاع قلیل دنیا نزد آنان تا پس از مرگ نیز باقی بماند. ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ [البقرة: ۴۴] «آیا مردم را به نیک کرداری توصیه نموده و خود را فراموش

۱- تفسیر «من وحي القرآن»، ذیل آیه ۶، سوره مریم.

می‌کنید؟!».

۴. تفسیر آیه ﴿وَوَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ [مریم: ۶]

برای ما به وضوح روشن می‌سازد که ارث حضرت زکریا علیه السلام مال و ثروت دنیا نبوده بلکه علم و نبوت است، شما را به خدا سوگند چه کسی می‌تواند به ما بگوید، ثروتی را که حضرت زکریا از خداوند طلب کرده برای چه کسی مصرف می‌کرد و چند مرد در خانه آل یعقوب بود؟ و سهم یحیی در میان آل یعقوب چه مقدار بود؟

با نگاهی منصفانه به کتب تاریخ در می‌یابیم که تمامی پیامبران بنی اسرائیل جزء آل یعقوب هستند و لفظ اسرائیل، پیامبر خدا یعقوب را در برمی‌گیرد، و البته در میان فرزندان اسرائیل افراد غیر نبی نیز وجود داشته‌اند. حال حضرت یحیی در میان این تعداد زیاد از فرزندان یعقوب و آل او چه مقدار ارث داشت؟ پس با تفکری عالمانه در این آیه و با استفاده از تفاسیر معتبر و روایات تاریخی در می‌یابیم که ارث مذکور در مال و ثروت نبوده است، زیرا حضرت یعقوب و زکریا هر دو پیامبر بودند و ارث میان پیامبران نیز جز نبوت و علم و حکمت چیز دیگری نیست، علاوه بر این زکریا علیه السلام، نجاری ساده و فقیر بوده است و مالی برای ارث یحیی نداشت.

اما اگر شخصی برای اثبات اینکه پیامبران نیز ارث می‌برند به آیه

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶].

استدلال کند، باز به اشتباه رفته است، زیرا آنچنان که بیان می‌کنیم در اینجا نیز هدف میراث، نبوت، حکمت و علم است.

شیخ محمد سبزواری نجفی در این رابطه می‌گوید: این آیه بدان معنی است که حضرت سلیمان حکومت و نبوت را به ارث برده تا بجای نوزده فرزند دیگر حضرت داوود، سلیمان جانشین وی باشد.^۱ و می‌دانیم که طبق روایات تاریخی حضرت داوود همسران و کنیزان و فرزندان بسیار زیادی داشته است، پس آیا ممکن است در میان همه آنان فقط سلیمان ارث برده باشد و در حالی که برادران نیز از پدر ارث می‌برند؟! آیا تخصیص یک شخص به ارث کاری حکیمانه است؟!

اگر فرض کنیم که ارث مذکور جنبه مادی داشته باشد، ذکر آن در کتاب جاودانه خدا و با وجود بیانات متعدد دیگر در زمینه توارث فرزندان از والدین چه حکمت و فایده‌ای خواهد داشت؟

پنجم: شخص دوستدار حقیقت با اندکی تأمل از خویش می‌پرسد: آیا فاطمه زهرا فدک را به عنوان ارث از ابوبکر طلب می‌کرد یا اینکه هدیه و بخششی از جانب پدر گرامیش می‌دانست که پس از فتح خیبر به وی بخشیده بود؟

پاسخ به این سوال ما را در شناخت بهتر مسئله یاری می‌دهد. زیرا همه دانشمندان و علمای اسلام بر این باورند که فاطمه علیها السلام پس از طرح درخواست خویش با ابوبکر و پاسخ ابوبکر به ایشان، بدون اعتراض و سخنی دیگر وی را ترک کرد و اگر فدک را ارث فاطمه بدانیم منع ابوبکر بجاست زیرا همه می‌دانند و در روایات هم ذکر شد که انبیاء حتی یک

۱- تفسیر الجدید و تفسیر معین زیر آیه ۱۶ سوره نمل.

دینار را هم به عنوان ارث به جای نمی‌گذارند، تا چه رسد به یک باغ. و اگر هم آن را هدیه پیامبر ﷺ به فاطمه بدانیم ذکر نکات زیر الزامی است:

۱. روشن است که فتح خیبر در اوایل سال هفتم هجری اتفاق افتاد. و حضرت زینب در سال هشتم و ام‌کلثوم در سال نهم وفات یافته‌اند. حال اگر قرار باشد که پیامبر ﷺ فدک را به حضرت فاطمه هدیه کرده باشد، چگونه دو دختر عزیز دیگرش را از این بخشش محروم ساخته است. در واقع پذیرش این قضیه توهین مستقیم به پیامبر می‌باشد که میان فرزندان خویش فرق قایل شده است. «معاذ الله من ذلك».

۲. اگر فرض کنیم که فدک بخشش پیامبر ﷺ به فاطمه است، دو حالت دارد یا اینکه آن را در اختیار گرفته است یا خیر!

اگر در تملک ایشان بوده، چرا نزد ابوبکر آمده و باغ را طلب می‌کند؟ و اگر در تملک ایشان نبوده پس باید به صورت ارث به ورثه برسد، زیرا مال هبه شده اگر دریافت نشود و شخصی آن را در تملک و اختیار نگیرد، ملغی تلقی می‌شود. و پس از مرگ شخص بخشنده به ورثه تعلق می‌گیرد. ششم: در فقه جعفری تصریح شده که زمین‌های کشاورزی را نمی‌توان به صورت ارث به زنان داد بلکه باید قیمت آن تعیین شده و وجه آن پرداخت شود. و این قضیه از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است:

از یزید صائغ روایت شده که از اباعبدالله پرسیدم، آیا زنان می‌توانند زمین را به ارث برند؟ فرمود: خیر، اما قیمت آن را دریافت می‌کنند، گفتم: ولی مردم به این کار راضی نمی‌شوند، فرمود: اگر حکم را به دست گیریم

و مردم به آن تن در ندهند با شلاق این حکم را اجرا می‌کنیم و اگر باز هم به اجرای آن راضی نشوند، با شمشیر آنان را به تسلیم وا می‌داریم.^۱

از ابان بن احمر نیز روایت شده که: (در روایتی که فقط از طریق شخصی به نام «میسر بیاع زطی» شنیده‌ام آمده است: از اباعبدالله پرسیدم: آیا زنان ارث نمی‌برند؟ فرمود: آری، قیمت و بهای خشت‌ها، نی‌ها و چوب‌های به کار رفته و کل بناء به آنها داده می‌شود و اما از زمین و عقارات^۲ ارث نمی‌برند. گفتم: پس آیا از لباس ارث می‌برند؟ فرمود: سهم خویش را آری، گفتم: چگونه ممکن است برای مستغلات و زمین قیمت تعیین شود اما برای لباس، عین آن را به ارث می‌برند و این تفاوت بر چه مبنایی است؟ فرمود: زیرا انساب خانواده از طریق زن ثابت نمی‌شود، همانند شخص بیگانه‌ای است که به خانواده‌ای دیگر پیوسته است و اگر به هر علت دوباره از آن خانواده جدا شود و با شخصی دیگر ازدواج کرده و بچه‌دار شود، ممکن است شوهر جدید یا بچه‌های جدید او، ادعای زمین و مستغلات را کرده و برای خانواده قبلی او مزاحمت ایجاد کنند).^۳

هفتم: تفسیر و توضیح شفاف آنچه که میان حضرت زهراء علیها السلام و ابوبکر رضی الله عنه روی داد بدین گونه است که فاطمه سرور بانوان بهشتی هرگز

۱- کافی، ج ۷، ص ۱۲۹ و نگا: وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۷۰ و تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۲۹۹.

۲- عقارات: جمع عقار، و آن هر ملک ثابت و پابرجایی مانند خانه و خرما بن است. (لغت‌نامه دهخدا)

۳- کافی، ج ۷، ص ۱۳۰.

ادعای مالی را که به وی تعلق نداشته نکرده است، بلکه حقی را طلب کرده که به گمان خویش به وی تعلق دارد. اما پس از بیانات ابوبکر به قناعت رسیده و از مطالبه خواست خویش منصرف شده و دیگر بار، آن را تکرار نکرد.

صحت این توجیه هم زمانی روشن می‌شود که می‌بینم امام علی علیه السلام هم به هنگام تصدی امر خلافت به فرزندان خویش هیچ سهمی از فدک را نداده است و حتی در جواب سوال شخصی که چرا فدک را به تصرف خود و خانواده‌ی خود در نمی‌آوری، گفت: (من از خدا شرم دارم که چیزی را به خانواده‌ی خویش اختصاص دهم که ابوبکر آن را منع کرده و عمر نیز بر آن منهج بوده است)^۱. حال اگر کار ابوبکر را ظالمانه بدانیم، آیا تأیید این کار را توسط علی نیز ظالمانه نمی‌دانیم که میراث مادر بچه‌هایش را به آنها باز نگرداند؟ بسیار واضح است که دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) و مسلمین همه اصحاب را از این ادعا مبرا دانسته و نسبت به ابوبکر نیز سوء ظن نخواهد داشت.

در اینجا دو نکته دیگر را نیز در موارد هشتم و نهم متذکر می‌شویم.

هشتم: اگر ابوبکر رضی الله عنه از تصرف فدک قصد سوئی داشت و آزار فاطمه رضی الله عنها را نیت کرده بود، پس چرا آن را به عایشه رضی الله عنها یا هیچ کدام از امهات مؤمنین نبخشید؟ روشن است که به دلیل عمومیت تحریم میراث بر همه اهل بیت است^۲، زیرا زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جزو اهل بیت هستند،

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۵۲

۲- بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۷۰.

پس آنان نیز حق تملک آن را نداشته‌اند و ابوبکر با این کار قصد عمل به سفارش پیامبر ﷺ را داشته است. آیا عمل به وصیت پیامبر ﷺ اشتباه است؟

نهم: دلیل دیگر برای تبرئه ابوبکر از دشمنی و کینه با فاطمه این است که پیامبر ﷺ نیز درخواست فاطمه را برای در اختیار گرفتن خدمتگذار برای خانه رد کرد. در حالیکه کاری مشروع و مباح است. آیا منع پیامبر ﷺ دلیل بی‌عدالتی ایشان است؟! امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی به بیان این داستان می‌پردازد: (... آنگاه پیامبر ﷺ برخاست، فاطمه به ایشان گفت: ای پدر، توان انجام کار خانه را ندارم. پس برایم خدمتگذار و یآوری تعیین کن که مرا یاری دهد، پیامبر ﷺ به او فرمود: آیا بهتر از خدمتگذار نمی‌خواهی؟ علی به فاطمه اشاره کرد که بگو: آری، فاطمه گفت: بله، پدر بهتر از خدمتگذار می‌خواهم؟ پیامبر ﷺ فرمود: پس هر روز ۳۳ بار خداوند را تسبیح گو و ۳۳ بار حمد بگو و ۳۴ بار تکبیر بگو، که صدبار با زبان خدا را یاد کرده باشی و هزار نیکی برای تو در کفه حسنات باشد!).

دهم: اینکه پیامبر ﷺ با خشم فاطمه، خشمگین می‌شود. گفتاری صحیح و بدون اختلاف است که هیچ کس در آن تردید ندارد. اما باید دانست که هدف ابوبکر رضی الله عنه خشمگین ساختن فاطمه نبوده است زیرا وصیت پدر گرامی او را اجرا کرده است که ایرادی بر او یا هر شخصی دیگر که آن را انجام می‌داد نیست.

و نیز این گفته پیامبر ﷺ نه به این معنی است که فاطمه هر گاه و به هر دلیل که خشمگین شود، پیامبر نیز از آن متأثر شده و خشمگین شود و مورد رضایت ایشان هم نباشد. و بسیاری موارد در زندگی زناشویی علی و فاطمه رضی الله عنهما وجود داشته است که علی فاطمه را ناراحت و غمگین ساخته است اما پیامبر ﷺ علی را محکوم نکرده و بر او عصبانی و خشمناک نشده است. البته مواردی هم بوده که حق را به فاطمه داده و با علی با خشم و عصبانیت برخورد کرده است. در واقع پیامبر ﷺ میان پسر عموی و دختر خویش که سرور زنان بهشتی است، موضعی عادلانه و منصفانه داشته است نه موضعی عاطفی و تحت تأثیر محبت پدران که سبب ضیاع حق شود!

ابوذر رضی الله عنه روایت زیبایی را بیان می‌کند: (زمانی که با جعفر بن ابوطالب به عنوان مهاجر در حبشه به سر می‌بردیم، کنیزی را به مبلغ چهار هزار درهم به او دادم، که در بازگشت به مدینه او نیز کنیز را به علی هدیه داد، علی نیز او را خدمتگذار فاطمه رضی الله عنها قرار داد تا در انجام امورات منزل یاریش دهد. در یکی از روزها که فاطمه به اتاق داخل می‌شود، علی را در حالیکه سرش را بر روی دامن کنیز گذاشته بود، مشاهده می‌کند. فاطمه رضی الله عنها می‌پرسد: ای ابوالحسن، با او چه کار کردی؟ علی رضی الله عنه گفت: به خدا قسم، ای دختر محمد! هیچ کاری با کنیز نکردم، حال تو بگو، کاری داشتی؟ فاطمه رضی الله عنها گفت: آیا اجازه می‌دهی تا به منزل پدرم بروم؟ علی رضی الله عنه گفت: آری، می‌توانی بروی. فاطمه نیز روسری بر سر کرده و برقع را پوشیده و به راه افتاد. هنوز به منزل پیامبر رضی الله عنه نرسیده بود که

جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و به او گفت: خداوند بر تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید، اکنون فاطمه به نزد تو می‌آید که از علی شکایت کند اما تو چیزی از او نپذیر!! فاطمه به خانه پیامبر ﷺ رسید، اما قبل از آنکه چیزی بگوید پیامبر ﷺ فرمود: آیا می‌خواهی از علی شکایت کنی؟ فرمود: بله، به خدای کعبه قسم! پیامبر ﷺ فرمود: برگرد و به علی بگو، برای خشنودی تو رویم زمین خورد)¹.

از جعفر بن محمد العاصم روایت است که: (یک بار فاطمه نزد پیامبر ﷺ از علی شکایت کرد و گفت: ای رسول خدا! هیچ وقت در آمد و روزیش را در خانه نگه نمی‌دارد بلکه به مساکین می‌بخشد! پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه، آیا مرا نسبت به پسر عمویم که حکم برادر را برایم دارد خشمگین می‌کنی! در حالیکه خشم او خشم من و خشم من خشم خدا را در پی دارد)².

یازدهم: نباید از یاد برد که مهم‌ترین هدف دشمنان اسلام نابودی وحدت مسلمانان از طریق ترویج داستان‌های بی‌اساس و اخبار دروغی است که بر وجود بغض و کینه میان نسل اول اسلام دلالت دارد. و اگر از خویش بپرسیم که تشکیل سالیانه مجالس یاد بود، برای یادآوری داستان‌هایی که نتیجه آن تحریک احساسات و عواطف مردم بر علیه اصحاب و اهل بیت پیامبر ﷺ و ایجاد خشم و نفرت نسبت به آنها چیز دیگری نیست، آیا جز ایجاد تفرقه و شکستن صف وحدت مسلمین

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۳ و المناقب، ج ۳، ص ۳۴۲ و بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۰۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۳ و نگا: کشف الغمة، ج ۱، ص ۴۷۳.

نتیجه‌ای خواهد داشت.

داستانی از جمله قضیه فدک که ابوبکر رضی الله عنه جز با استناد به دلیل شرعی و توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله به آن اقدام نکرد و برخورد او با فاطمه فقط بر مبنای انجام دستور شریعت و پیامبر صلی الله علیه و آله بود، کسی که به تأویل و تفسیر نادرست این قضیه می‌پردازد چه جوابی برای طعنه دشمنان اهل بیت خواهد داشت اگر آنان اینگونه قضاوت کنند که:

کار فاطمه بسیار تعجب برانگیز است! خشمگین شده و با عموم مسلمانان مخالفت می‌کند و خصومت و دشمنی را به جایی می‌رساند که اسلام از آن نهی کرده است، این کار او جز از روی هوی و هوس و اشتیاق به مال دنیا نیست. مانند آنچه که او با ابوبکر خلیفه مسلمین کرد و از او میراث طلبید، و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفت. البته، او در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بسیار موجبات خشم پیامبر را فراهم می‌آورد که در روایات بسیاری ذکر شده که او از فقر و تنگدستی علی به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت می‌برد، مانند روایتی که ابواسحاق سبعی از حارث و او هم از علی روایت کرده است که: (علی گفت: روزی فاطمه برای شکایت از من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، من گفتم: ای فاطمه، آیا این کافی نیست که من اولین مسلمان، صبورترین و داناترین آنان هستم؟ و تو سرور بانوان بهشت هستی و بر همه زنان جز مریم دختر عمران برتری و دو فرزند تو نیز سرور جوانان بهشتی هستند).^۱

و ابوصالح نیز از ابن عباس روایت می‌کند که فاطمه به دلیل گرسنگی و کمبود لباس گریه می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه، به شوهرت قناعت کن. به خدا قسم او در دنیا و آخرت سید است. و بدین وسیله، پیامبر صلی الله علیه و آله میان آنها آشتی داد...^۱.

پس ای دوستدار اهل بیت، آیا چنین فکری را در مورد آنان می‌پسندی و به خود اجازه می‌دهی در جمله کینه‌ورزان و دشمنان آنان باشی؟ یا اینکه از حیطة آنان با تمسک به روش صحیح و مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه و سایر اصحاب، دفاع می‌کنی و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را در دایره محبت و سیادت خویش قرار می‌دهی؟ آیا کدام گروه را می‌پسندی؟

سوال هفتم

کسی که از اصحاب دفاع می‌کند راجع به عمل ابوبکر، عمر و خالد بن ولید که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه حضرت علی هجوم برده، او را بسته و همسر او را به حدی زدند که پهلویش شکست و جنینش را سقط کرد و آنگاه خانه را آتش زدند و روایات تاریخی نیز به آن اشاره دارند، چه توضیحی دارد؟

جواب:

اول: لازم است بیان کنیم، منطقی نیست که شخصی با شنیدن چند روایت تاریخی محبت خویش را نسبت به دوستان و محبوبانش از دست داده در حالیکه درجه اعتبار و صحت و سقم آن روایت برایش روشن

۱- المناقب، ج ۳، ص ۳۱۹، و بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۹۹.

نیست. تا چه رسد به کسی که صحیح و اشتباه روایت را می‌تواند از هم تفکیک کند، اما فقط به دلیل تعصب جاهلی حاضر به تسلیم در برابر حقیقت نیست و با بیان باورهای باطل مبتنی بر آن دسته از روایات در میان مردم سبب ایجاد فتنه، بغض و کینه نسبت به افرادی مانند اصحاب گردد.

بلکه باید به تحقیق در مورد روایات پرداخته و کوشش و سعی دقیقی برای دریافت روایات صحیح داشته باشد. قواعد و شروط پذیرش حدیث صحیح را بداند و انتشار فراوان روایت باطل وی را نفریبد.

دوم: باید بگوییم که این داستان از اساس دروغ بوده و از زبان سیه‌رویان فتنه‌انگیزی بیان شده که دریدن جامه سفید وحدت مسلمین آرزوی پلیدشان بوده است. و ما در اینجا به صورت تحدی اعلام می‌کنیم، اگر تمام علما تلاش کنند که در این مورد حتی یک روایت صحیح، که از لحاظ سلسله اسناد و وجود راویان عادل امامی مذهب ضابط و دقیق خالی از اشکال باشد را بیابند هرگز نخواهند توانست.

اما با کمال تأسف، بسیاری کسانی که با این وجود باز هم به این داستان دروغ و بی‌اساس ایمان داشته و بسیار عاطفی و احساساتی با قضیه برخورد می‌کنند و به خود زحمت نمی‌دهند که روایاتی را که از زبان برخی افراد بیان می‌شوند، از لحاظ صحت و ضعف بررسی کنند.

سید هاشم معروف حسنی پس از بیان روایات وارده در مورد حادثه بیان شده برای حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید: این گونه روایات از آن دسته هستند که بسیاری از آنها را با نقد عادلانه و بی‌تعصب، نمی‌توان از حیث

سند به اثبات رساند).^۱

در جایی دیگر می‌گوید: بهر صورت حدیث در مورد فدک و میراث زهرا علیها السلام از پدرش و موضع‌گیری او در برابر دستگاه خلافت بسیار زیاد است و بدون هیچ شک و تردیدی هم دوستان و هم دشمنان، بسیاری از این روایات را خود ساخته و پرداخته‌اند، زیرا با تحقیق و نقدی عالمانه، جز تعداد بسیار کمی از این روایات را نمی‌توان پذیرفت.^۲

علامه کاشف الغطاء نیز می‌گوید: اما داستان زدن زهرا و آسیب دیدن گونه او از آن مواردی است که نه وجدان، نه عقل و نه احساسات من توان پذیرفتن آن را ندارد. نه به خاطر اینکه آن قوم نمی‌توانستند آن را انجام دهند، بلکه به این دلیل که خو و سرشت عرب و عادات و تقالید نیکی جاهلیت قبل از اسلام که شریعت اسلام نیز آن را مورد تأیید قرار داد، همانند غیرت و تعصب نسبت به زنان هرگز به یک مرد عرب اجازه نمی‌داد که زنی را آن هم در برابر شوهر او مورد ضرب و شتم قرار دهد.^۳

از آیت الله خوئی پرسیده شد: که آیا روایت پهلو شکستن زهرا علیها السلام صحیح است؟ در پاسخ گفت: طبق رأی مشهور میان علماء صحیح نیست.^۴

سوم: اگر شخصی بپرسد که علی علیه السلام چگونه پذیرفت، چنین اهانتی

۱- نگا: سیرة الأئمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳- نگا: جنة المأوی، ص ۱۳۵.

۴- نگا: صراط النجاة، ج ۳، ص ۳۱۴.

بر خانواده‌اش انجام گیرد. این گونه جواب می‌دهند که: علی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به صبر در برابر صحابه و انفعال در قبال اعمال آنان امر شده بود، تا پرچم اسلام به دلیل اختلافات داخلی آسیب نبیند و دولت مرکزی از داخل دچار تفرقه نگردد.

اکنون ما می‌گوییم:

که این قضیه هم جزو مطالب بی‌اساس و دروغ است و به فرض قبول آن هم، عملکرد امام علی علیه السلام در طول ایام خلافت کاملاً آن را باطل می‌کند، چرا که اگر ایشان از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به محافظه‌کاری و صبر در قبال هر حرکت درست و نادرست اصحاب بود به حدی که (معاذالله) مرتکب بی‌توجهی به هتک حرمت ناموس خویش نیز شود، پس چرا در جنگ جمل با سپاه عایشه و طلحه و زبیر درگیر شد و پس از آن به جنگ صفین پرداخت و با مبارزه با معاویه اسباب ریخته شدن خون هزاران صحابی و غیرصحابی را فراهم آورد؟ آیا این اقدامات او مخالف با وصیت (مفروض) پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟

پس واضح است که اساساً چنین وصیتی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان نشده بود که در مقابل ظلم و تجاوز به حرمت‌های خدا و خلق خدا آرام بنشیند و خود نیز تسلیم شود و آن ظلم و تجاوز بزرگ را که هتک حرمت خانه و خانواده‌اش را در پی داشت، بپذیرد. حقیقتاً بر هر فرد مسلمانی واجب است که قبل از به زبان راندن چنین رسوایی و نسبت دادن آن به حیدر کرار و شیر خدا، غیرت، شهادت و شجاعت وی را در عرصه‌های مختلف زندگی، که نسبت به دین خدا و اهل بیت داشت، به یاد آورد که

تا چه حد حساس و پایدار بود. او همان شخصی است که ائمه و از جمله امام صادق از وی آموخته‌اند که: (هر کس که به خاطر زن مظلومش کشته شود، شهید است)^۱. آیا کسی که چنین تربیت شده است، این ذلت و بی‌غیرتی را می‌پذیرد؟!

و یک مسلمان عاقل بر علیه خودش دلیل نمی‌آورد؛ آن هم دلیلی که هیچ نفعی برای آل بیت نداشته باشد. آنان مدعی هستند که علی جنگجوی بسیار شجاع بوده است که با لشکر طلحه بن عبیدالله و اهل صفین بخاطر امامت جنگیده است، پس چرا هنگامی که آل بیت مظلوم واقع شده بودند و لازم بود آنان را یاری دهد در حق آنان کوتاهی کردند؟!

چهارم: هر فتنه‌جویی که پایبند به روایات صحیح نباشد و بدون سند صحیح آنها را بپذیرد و به صرف انتشار آنها در کتب حدیث، مبنای اعتقادش قرار دهد، می‌تواند چنین داستان‌پردازی کند که ضربه خوردن زهرا علیها السلام و سقط جنین او و سوزاندن خانه، توطئه‌ای مشترک میان ابوبکر و عمر با علی بود، که زهرا را از میان بردارند و به اهداف خویش دست یابند. آنگاه به دلایل حدیثی زیر نیز استناد کرده، بگوید:

۱- علی برای توطئه مشترک خویش با ابوبکر و عمر، نمایشنامه‌ای دقیق طراحی کرده بود که براساس آن رواج داده بود، وی به دستور پیغمبر از مبارزه با اصحاب، منع شده و قربانی توطئه‌های ابوبکر و

۱- نگا: کافی، ج ۵، ص ۵۲ و تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۶۷ و وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص

عمر است. اما ما می‌دانیم که در آن هنگام، ابوبکر بیشتر از ۶۰ سال و عمر نیز ۵۳ سال سن داشتند و علی که به حیدر کرار مشهور بود، به راحتی می‌توانست با آنان مبارزه کرده و از خانه خویش بیرون راند. اما این کار را نکرد تا طرح مشترک خویش را با آنان اجرا کند. در واقع دست خود علی در کار بود!

۲- علی گفته بود که برای حفظ خون مسلمین نباید با صحابه مقابله کند. در حالیکه ما می‌دانیم، دفاع نکردن او از زهرا رضی الله عنها به این بهانه نیز باطل بود، زیرا طبق بسیاری روایات، همه اصحاب به غیر از سه نفر، مرتد شده بودند و شرعاً قتال با آنان واجب است و ابوبکر و عمر نیز جزو مرتدین بودند. پس اگر علی رضی الله عنه زهرا را دوست داشت چرا با آنان نجنگید؟! پس توطئه با هماهنگی خود علی بوده است.

۳- دلیل واضح‌تر آنکه با گذشت ۹ شبانه روز از وفات فاطمه زهرا، علی با زنی از طایفه بنی حنیفه ازدواج کرد و فرزند او را به «ابن حنیفه» لقب داد. و جالب‌تر اینکه پس از آن هم با ازدواج دختر خویش ام‌کلثوم با عمر که یکی از اعضای توطئه‌چین بود موافقت کرد. پس علی رضی الله عنه خود به انجام توطئه قتل زهرا کمک کرده است و الا چگونه راضی می‌شود که دخترش با قاتل زهرا ازدواج کند؟!

۴- علی به هنگام خلافت ابوبکر و عمر نقش قضاوت و وزارت را داشت و به آنها در موارد مختلف مشوره می‌داد و راهنمایی می‌کرد و نقش عمده‌ای در تثبیت جایگاه و قدرت آن دو نفر داشت و این نشان می‌دهد که طبق توافق قبلی، علی قول همکاری داده به شرط

که آنان نیز وی را در انجام این توطئه همکاری کنند. و دیدیم که همین‌گونه شد.

۵- علی در همین راستا اشتیاق شدیدی به نامگذاری فرزندانش به اسم ابوبکر و عمر و عثمان دارد و حتی با زن اول ابوبکر نیز ازدواج کرد و این خود دلالت بر رابطه قوی میان آنها و جاودانه کردن یاد و رسم آنان دارد هر چند که بر علیه زهرا تمام شود.

۶- علی به اولاد فاطمه میراث و حقوقشان را که از مادر به آنها می‌رسید نپرداخت، حتی زمانی که خلافت را به عهده گرفت و قدرت اعطای آن حق را داشت. و نیز تراویح را که ابداع عمر بود منع نکرد و مُتعه را که عمر حرام کرده بود، دوباره رواج نداد؛ پس او با آنها همدست بوده است.

[فرضیات زندیقان را در اینجا پایان می‌دهیم.]

من نویسنده که از گفتن و نوشتن چنین مطالبی شرم دارم. قلم و کاغذ من نیز به خود می‌لرزد و به خدا سوگند اگر جز برای تبیین حقیقت نبود و اگر لازم نمی‌دانستم چنین اباطیلی را هرگز به عرصه نوشتار نمی‌آوردم.]

و تو... ای دوستدار اهل بیت، آیا می‌پذیری که اصحاب پیامبر با فاطمه چنین کرده باشند و خانه وی را آتش زده باشند و علی از وی دفاع نکرده باشد؟! قبلاً بیان کردم و دوباره تذکر می‌دهم که تمام این استدلال‌ها بر مبنای احادیث و روایات مجهول و مکذوبی است که در کتب حدیث وارد شده و بدون تحقیق پذیرفته شده است. من معتقدم که هیچ مسلمانی،

چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرد. پس هر آنچه را که بر علیه اصحاب و در روایات آمده و بیان می‌شود، هر چند که زیاد باشد، می‌پذیرد.

سوال هشتم

چه جوابی برای موضع‌گیری ابوبکر صدیق وجود دارد که در اوایل خلافتش تعدادی از اصحاب را به فرماندهی خالد بن ولید به جنگ و قتال مسلمانان فرستاد و خون آنان را مباح دانست، فقط به دلیل عدم اعطای زکات، آن هم به دلیل جهل و ناآگاهی آنها. مانند آنچه که در مورد طایفه مالک بن نویره و کشته شدن او توسط خالد اتفاق افتاد که در همان شب با همسرش نیز ازدواج کرد؟

جواب:

اول: زکات یکی مهم‌ترین ارکان اسلام است که پس از شهادتین و نماز مطرح شده است، و پلی برای راهیابی مال و ثروت ثروتمندان و سایرین به خانه فقراء و مساکین و سایر مستحقین زکات می‌باشد، به همین دلیل خداوند نیز در کتاب عزیز خویش در بسیاری از موارد زکات را به همراه نماز مطرح نموده است، از جمله:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳].

«و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید، و با نماز گزاران نماز بخوانید».

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ نَجِدُوهُ

عِنْدَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۰].

«و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و هر کار نیکی را که برای خود

از پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت».

از ابو جعفر علیه السلام روایت است که: (خداوند زکات را با نماز با هم بیان کرده است، پس اگر کسی نماز بخواند، اما زکات نپردازد، نمازش مقبول نیست)^۱.

از محمد بن مسلم و ابوبصیر و برید و فضیل، چند روایت از ابو جعفر و ابو عبدالله علیه السلام روایت شده که فرموده‌اند: (خداوند زکات را همراه نماز فرض کرده است)^۲.

به همین خاطر حکم تارک زکات، مانند حکم تارک نماز می‌باشد یعنی، قتل او و این مطلب در قرآن و عترت ثابت است:
خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾﴾ [التوبة: ٥].

«هنگامی که ماه‌های حرام پایان گرفت، مشرکان (عهد شکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همهٔ کمین‌گاه‌ها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمرهٔ شما نیستند و ایشان را رها سازید و) راه را برای آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه‌کنندگان (از گناهان)، و رحمت گسترده است».

از ابان بن تغلب روایت است که ابو عبدالله علیه السلام به من گفت: (خون دو

۱- کافی، ج ۳، ص ۵۰۶، و من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰ و وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۲۲.

۲- کافی، ج ۳ ص ۴۹۷ و وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۱۳.

کس در اسلام حلال اعلام شده و تا زمانی که خداوند، قائم اهل بیت را مبعوث می‌کند، کسی در مورد آنها قضاوت نمی‌کند، اما با ظهور قائم اهل بیت، طبق کتاب خدا با آنان رفتار خواهد کرد و برای اجرای حکم در مورد آنها بینه و دلیلی نمی‌خواهد: فرد زنا کار همسر دار که رجم می‌شود و کسی که از پرداخت زکات خودداری می‌کند که گردنش زده می‌شود).^۱

از علی بن ابراهیم از پدرش و او هم از اسماعیل بن مراد و او از یونس و او از ابن مسکان روایت مرفوعی را از مردی که از ابوجعفر علیه السلام روایت می‌کند، بیان می‌دارد که: (نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که با اشاره به پنج نفر فرمود: بیا خیزید و آنها را از مجلس بیرون کرد، آنگاه فرمود: از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید در حالی که زکات نمی‌دهید).^۲

دوم: طبق روایات تاریخی که بزرگان علما روایت کرده‌اند، بسیاری از اعراب پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شده و برخی از آنها از دادن زکات خودداری کردند.

طوسی در امالی از ابراهیم بن مهاجر از ابراهیم روایت کرده که: اشعث بن قیس و عده‌ای دیگر از اعراب پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند و می‌گفتند، نماز می‌خوانیم اما زکات نمی‌پردازیم، که ابوبکر با آنان مخالفت

۱- کافی، ج ۳، ص ۵۰۳ و من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲ و وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۳۳ و مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۵ و بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵.

۲- کافی، ج ۳، ص ۵۰۳ و من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲ و وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۲۴ و تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۱۱.

کرد و گفت: پیمانی را که پیامبر ﷺ بسته است نخواهم گسست. و از اموالی که پیامبر ﷺ از شما به عنوان زکات می‌گرفت کم نخواهم کرد و با شما جهاد می‌کنم حتی اگر برای گرفتن پابند شتر باشد، آنگاه آیه زیر را تلاوت کرد

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].^۱

«محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند».

پس اقدام ابوبکر رضی الله عنه که سپاه مسلمین را به رهبری خالد بن ولید برای مبارزه با مرتدین فرستاد از پشتوانه‌ای چنین حکم قرآنی محکم برخوردار است. و از جمله کسانی که خالد با آنان مبارزه کرد، قوم مالک بن نویره بود که زکات را به ابوبکر و غیر او نمی‌پرداختند.

سوم: بسیاری از اهل فتنه فرستادن خالد توسط ابوبکر رضی الله عنه را به غزوه‌ها و جنگ‌ها برای کشتار مردم و خونریزی آنها عیبی بزرگ بر ابوبکر جلوه داده و آن را مبنای تهمت قرار داده‌اند، اما حقیقت این است که نه تنها ابوبکر، بلکه خود پیامبر ﷺ مأموریت‌های زیادی را به خالد واگذار کرده است، از جمله اینکه پیامبر ﷺ او را به طائف، یمن، عزی، بحرین، دومه الجندل و چند مکان دیگر نیز فرستاد.

اما با این وجود و توجه خاصی که پیامبر ﷺ و خلفاء نسبت به او داشتند، باز افرادی یافت می‌شوند که با کنجکاوی در صفحات تاریخ به دنبال یافتن اشتباه و خطایی از وی هستند که بر وی دروغ بسته،

۱- امالی طوسی، ص ۲۶۲ و بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۱.

نیکی‌هایش را پنهان کرده و شخصیت و مقام او را زیر سوال برند.

چهارم: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ٥٥].

«خداوند به کسانی که شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ وعده داده است که قطعاً آن‌ها را در زمین جانشین (و حکمران) خواهد کرد، همان گونه که کسانی را که پیش از آن‌ها بودند جانشین (و حکمران) ساخت، و دین شان را که برای آن‌ها پسندیده است برای آن‌ها استوار (و پا برجا) سازد، و یقیناً (خوف و) ترس‌شان را به آرامش و امنیت مبدل می‌کند، تنها مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند، و کسانی که بعد از این کافر شوند، اینانند که فاسقند (و آنان کاملاً بیرون‌شوندگان از دایره ایمان و اسلام شمرده می‌شوند)».

این آیه به وضوح سه شرط استخلاف و جانشین ساختن مؤمنان را بیان می‌کند و ما می‌بینیم که در اصحاب پیامبر ﷺ هر سه شرط تحقق یافت و اقدامات ابوبکر رضی الله عنه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نتیجه جایگزین شدن این سه شرط در وجود اوست. و آن سه شرط عبارتند از: جانشینی، قدرت بخشیدن به دین و فراهم نمودن شرایط اجرای آن و از میان بردن خوف و ترس و تبدیل آن به امنیت و آرامش. و ابوبکر به هنگام ارتداد مردم هم در همین راستا گام برداشت.

پنجم: در مور کشته شدن مالک بن نویره توسط خالد بن ولید رضی الله عنه سه

روایت وجود دارد: روایت اول بیان می‌دارد که خالد رضی الله عنه نزد مالک بن نویره و قوم او رفت و به آنان گفت: زکات اموال شما کجاست؟ و چرا بین نماز و زکات فرق قایل شده‌اید؟

مالک بن نویره گفت: ما زکات خویش را به پیامبر شما در قید حیاتش می‌دادیم، حال که وفات کرده، ابوبکر چه می‌خواهد؟ خالد از این گفته خشمگین شد و گفت: آیا او (حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر ماست و پیامبر شما نیست (و این را دلیل کفر مالک بن نویره دانست)؟ سپس به ضرار بن ازور دستور داد که گردنش را بزند.

روایت دوم با استناد به قولی بیان می‌دارد که مالک بن نویره از سجاح دختر حارث که ادعای نبوت می‌کرد پیروی کرده است.

در روایت سوم آمده است که: پس از اینکه خالد از قوم مالک بن نویره خواست که زکات بپردازند و نسبت به امتناع آنان تهدید کرد، عده‌ای از آنان را نیز اسارت گرفت. و چون شب سردی بود به یکی از نگهبانان خویش گفت: «أدفتوا أسراکم» یعنی: اسیران تان را گرم نگه دارید اما آن نگهبان که از قبیله ثقیف بود و در زبان آنان لفظ «أدفتوا» به معنی کشتن می‌باشد، با برداشت اشتباه خویش به کشتن آنان اقدام کرد.

در هر حال، اگر هر کدام از این روایات را بپذیریم و اقدام خالد را کاری اشتباه بدانیم باز معذور است، چه به دلیل امتناع زکات یا پیروی از سجاح یا تاویل نادرست نگهبان باشد. در هر حال هیچ‌کدام مجوزی برای اجرای حد و قصاص بر خالد نیست.

و مشابه این واقعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اسامه بن زید رضی الله عنه نیز اتفاق افتاد هنگامیکه در تعقیب مردی مشرک بود و او خود را تسلیم کرد و

گفت: من ایمان آوردم و لفظ شهادتین را بر زبان آورد، اما اسامه گمان کرد که چون از روی ترس این جمله را گفته، پس ایمانش اعتبار ندارد و او را کشت، اما پیامبر ﷺ هیچ‌گونه دیه و یا کفاره‌ای را برای وی مقرر نکرد. شیخ عباس قمی در تفسیر آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا﴾ [النساء: ۹۴].

می‌فرماید: این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر ﷺ از جنگ خبیر بازگشت و اسامه بن زید را به همراه گروهی فرستاد تا برخی روستاهای یهودی‌نشین را در ناحیه فدک به اسلام دعوت دهد. مردی یهودی به اسم مرداس بن نهیک فدکی با شنیدن این خیر خانه و خانواده‌اش را با خود به کوه برد. گروه اسامه وی را دیده به نزدش رفتند او شروع به گفتن شهادتین نمود، اسامه که احساس می‌کرد از روی ترس چنان می‌گوید و (بعداً قصد فتنه‌انگیزی دارد) نیزه‌ای بر او زد و او را کشت. اسامه پس از بازگشت به پیامبر ﷺ گزارش داد، ایشان با عصبانیت فرمودند: آیا مردی را کشتی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده بود؟! اسامه گفت: ای رسول خدا، او از روی ترس و برای فرار از مردن چنان گفت! پیامبر ﷺ فرمود: آیا سینه‌اش را شکافتی و درون قلب او را دیدی، نه آنچه را که با زبان گفته پذیرفتی و نه آنچه را که در درونش بود دانستی. اسامه سوگند خورد

۱- ترجمه آیه ۹۴ نساء یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا به مسافرت رفتید تحقیق کنید (که با چه کسانی می‌جنگید. آیا مسلمانند یا کافر) و به کسی که به شما سلام کرد (و سلام نشانه پذیرش اسلام است) مگویید: تو مؤمن نیستی و جوایز مال دنیای او باشید».

که از آن پس کسی را که شهادتین بر زبان جاری سازد نکشد).^۱

ششم: اما این ادعا که خالد مالک را کشته و در همان شب با زن او ازدواج کرده است داستانی دروغ، باطل و بی‌اساس است و هیچ روایت صحیحی آن را بیان نکرده است و چنان بی‌ارزش است که صرف قلم حقیقت برای ابطال آن مناسب نیست. لذا به مطلب زیر اکتفا می‌کنیم که: با چه دلیل و استناد به کدام روایت صحیح بپذیریم که خالد چنان کاری کرده است؟ و آیا غیر این است که فتنه‌انگیزان هوی پرست در جهت خدشه‌دار کردن اصحاب پیامبر ﷺ از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند و به آسانی به داستان‌پردازی، دروغ، جعل و تحریف روایات و هر کار دیگری دست می‌یازند تا به اهداف پلید خویش برسند. اکنون نیز خالد رضی الله عنه را هدف خویش قرار داده و او را متهم می‌کنند که به قصد دست یافتن به زن مالک، همسرش را کشته است. استناد به روایات ضعیف و مجهول کار هر نابخرد دشمن‌دوستی است که هدفی جز داستان‌پردازی و یاوه‌گویی ندارند. به همین سبب مستشرقان نیز با استناد به همین روایات مجهول توانسته‌اند تهمت‌ها و اباطیلی را جمع‌آوری کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهند. از جمله این مزخرفات و یاوه‌سرای‌ها اینکه: پیامبر هم زن زید بن حارثه را در حال استحمام مشاهده کرد و او را پسندید، آنگاه او را از همسرش گرفت و برای خویش نکاح کرد. و به روایت زیر استناد می‌کنند که:

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا به خاطر انجام کاری به نزد زید بن

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۸ و بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۱ و مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۷۹.

حارثه بن شراحیل کلبی رفت که دید زن او در حال استحمام است، با دیدن او گفت: پاک و منزّه است خدایی که تو را آفریده است! البته پیامبر ﷺ از این گفته فقط قصد تسبیح خدا و تنزیه او از دختر قرار دادن ملائکه برای او بود، که خداوند نیز فرموده است:

﴿أَفَأَصْفَكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَأَتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنْتِنًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا﴾ [الإسراء: ۴۰].

«ای کسانی که می‌گویید: فرشتگان دختران خدایند! آیا پروردگارتان برای شما پسران برگزید، و (خودش) از فرشتگان دختران را برگزیده است؟! واقعاً شما سخن بسیار (بزرگ کفرآمیزی و بهتان) عظیمی بیان می‌دارید.»

پیامبر ﷺ با دیدن او گفت: «سبحان الذي خلقك» خداوند پاک و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد که نیازمند طهارت و شستشو باشد. هنگامیکه زید به خانه‌اش بازگشت، همسر او قضیه را برای شوهرش تعریف کرد. زید منظور پیامبر را از آن جمله اینگونه تاویل کرد که زیبایی زن او پیامبر را شگفت‌زده کرده و او را پسندیده است، لذا به قصد شاد کردن پیامبر ﷺ نزد ایشان رفت و عرض کرد: ای رسول خدا، زن من دارای اخلاق ناپسندی است و من قصد دارم او را طلاق دهم. پیامبر ﷺ فرمود: از خدا بترس و او را نگه‌دار. پیامبر ﷺ قبلاً توسط خداوند از تعداد همسران خویش مطلع شده بود و می‌دانست آن زن نیز همسر او خواهد شد، اما به دلیل ترس از گفتار مردم به زید چیزی نگفت. پس خداوند آیات زیر را نازل فرمود:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾

«هنگامی که به شخصی که خداوند نعمت (اسلام را) عنایت کرده».

﴿وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ﴾

«و تو نیز نعمت (آزادی را) به او داده‌ای».

می‌گویی:

﴿أَمْسِكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ
وَتُخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷].

«همسرت را نگاهدار و از خدا بترس تو چیزی را در دل پنهان می‌دستی که خداوند آن را آشکار می‌سازد، و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی».

پس از آن زید زن خویش را طلاق داد و با سپری شدن دوران عده او، خداوند به عقد پیغمبرش در آورد و آیه زیر را نازل کرد!

﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ [الأحزاب: ۳۷].

«هنگامی که زید نیاز خود را از او به پایان برد (او بر اثر سنگدلی و ناسازگاری زینب، مجبور به طلاق شد و وی را رها کرد) ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندگان خود نباشد، بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند (و طلاقشان دهند) فرمان خدا باید انجام شود».

۱- عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۳ و الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۱ و بحار الأنوار، ج ۲۲، ص

انسان کافر و کینه‌توز با شنیدن چنین توهمات و مزخرفاتی بال گشوده و از خوشحالی پر در می‌آورد. اما دوستدار و محبوب اهل بیت، هرگز نسبت چنین اباطیلی را به پیامبر نمی‌پذیرد و اگر برای اصحاب هم خطا و اشتباهی قایل باشد، هرگز به پیامبر نسبت خطا هم نمی‌دهد، زیرا ایشان را معصوم می‌داند و البته اگر خطا و لغزشی از اصحاب نیز با روایات صحیح ثابت شد، آن را با دیده اغماض نگریسته و از آن چشم می‌پوشد و در دریای نیکی‌های آنان فروریخته و هرگز زبان به آن نمی‌گشاید، چرا که عفو و گذشت و بخشش نشانه محبت و دوستی است.

و روایات باطل هم اینگونه است که خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾ [الرعد: ۱۷].

«اما کف‌ها، بیسوده و بیهوده بوده دور انداخته می‌شود».

بیانات نهایی و یقین بخش

تا کنون با دلایل عقلی و نقلی فراوان دریافتیم که اصحاب پیامبر ﷺ ارزانده‌ترین نسل بشریت‌اند که تاریخ انبیاء و پیامبران به خود دیده است و بهترین ایام حیات فردی و اجتماعی انسان را آنان ساخته‌اند که خالق هستی نیز بر این ادعا گواهی داده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾
[آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید که امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

با این وصف اعتقاد به ارتداد چنین افرادی را، مسلمانان خردمند نپذیرفته و با چند پرسش ساده می‌توانند ریشه چنین معتقدات باطلی را از اساس برکنند، پرسش‌هایی که به ذهن هر حقیقت‌طلب منصفی خطور کرده، عقل کنجکاو او برایش پاسخ صحیح می‌جوید، از جمله:

۱- اگر اصحاب پیامبر ﷺ از دین برگشته و کافر هستند، چگونه خداوند متعال در قرآن و پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت مبارکش در روایات صحیح به توصیف نیکی‌های آنان پرداخته و بر راستی و پاکی ظاهر و باطن اعمالشان گواهی داده‌اند؟

۲- منشأ ارتداد از دین یا شبهات است یا شهوات، دو عاملی که در اوایل ظهور اسلام، دارای حد اکثر قدرت و کارایی بودند و اصحاب که

تازه ایمان آورده بودند، می‌بایست از یک طرف با آنها مبارزه درونی و جهاد اکبر داشته و از طرفی دیگر با کل دشمنان آن دین تازه‌پا گرفته در داخل و خارج عربستان مبارزه می‌کردند و در برابر توطئه‌ها، فتنه‌انگیزی‌ها، شکنجه و آزارهای گوناگون از طرف خویشاوندان نزدیک و سران و حاکمان عرب مقاومت می‌کردند. و دیدیم که چگونه در هر دو جبهه با سرافرازی و با کفایتی مثال زدنی پیروز میدان گشته و تمامی موانع پذیرش اسلام و استقامت در راه دین را از میان بردارند. آنان تمام بلایا و مصایب را تحمل کردند. خانه و کاشانه و دارائی‌هایشان را به همراه عزیزترین افراد رها کرده و محبت خدا و پیامبر ﷺ را بر آنان ترجیح داده و هجرت کردند. آنان این ایثار و از خود گذشتن را نه با اجبار و زور که با اختیار و اندیشه انجام دادند و توانستند با تمامی مشکلات دست و پنجه نرم کرده و پرچم اسلام را بالا نگه دارند، آیا در دوران قدرت و شوکت و رفاه اسلام که خود آن را فراهم کرده بودند و دست آوردهای شیرین زحمات خویش را با چشم سر دیده و لمس می‌کردند، با آن مبارزه کرده و رهایش می‌کنند و به مخالفت با دستور رهبر خویش پرداخته و علی را (به فرض وصیت پیامبر ﷺ به جانشین کردن او) از حق خویش منع کرده و آن را از او غصب می‌کنند؟ در حالیکه می‌دانند مخالفت با خدا و رسول کفر است و ارتداد؟ آیا همه مهاجران و انصار بر کفر ابوبکر سرپوش نهاده و از وی پیروی می‌کنند؟

و هیچ تلاشی برای بازگرداندن حق غضب شده علی انجام نمی‌دهند؟ آنان که قبلاً همه هستی خویش را در راه یاری پیامبر ﷺ نثار کرده بودند، اکنون به احدی اجازه می‌دادند که فرمان او را زمین نهد و به رأی خویش حکم کند؟

۳- چگونه می‌توانیم بپذیریم که صحابه کافر و مرتد شده‌اند اما حضرت علی علیه السلام حتی یک نفر از شرکت کنندگان جنگ جمل و صفین را کافر ندانسته و به طرفداران آنان ناسزا نگفته و یا اموالشان را به غنیمت نبرده است، در حالی که خود می‌فرمود: (قبل از اینکه از میان شما بروم از من بپرسید، تا حقایق را برایتان روشن کنم). حال که با اهل جمل و صفین که با وی جنگیده‌اند این چنین بوده، با کسانی مانند ابوبکر، عمر و عثمان چگونه رفتاری داشته است (که هرگز جمله‌ای در اعتراض به آنان بیان نداشته است). و حاشا که آنان را مرتد شمرده باشد. ایشان اگر شخصی را مرتد می‌دانستند. در حکم ارتداد او مسامحه نمی‌کردند، همان گونه که همراه با ابوبکر و سایر صحابه قبیله بنی حنیفه و سایر مانعین زکات را مرتد شمرده^۱.

امام علی در جنگ جمل به سپاهیان خویش اعلام کرد: (دلیل جنگیدن ما با اهل جمل کافر دانستن آنان نیست، همان گونه که آنان ما را کافر نمی‌دانند، بلکه ما خویش را بر حق دانسته و آنان نیز خود را بر حق می‌دانند و این دلیل جنگ میان ماست)^۲.

۱- نگا: مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۵۲ و بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۵۲.

۲- قرب الإسناد، ص ۴۵ و بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۲۴.

۴- پیامبر اکرم ﷺ ما را به هم‌نشینی با افراد صالح و دوری کردن از افراد ناصالح امر می‌کند، حال چگونه ممکن است که خود ایشان با افرادی مرتد و منافق هم‌نشین شده و آنان را در مجالس خصوصی و عمومی مورد رحمت و مهربانی قرار دهد و از میانشان محرم اسرار برگزیند، خداوند که می‌دانست آنان در حیات او و یا پس از مرگ او مرتد و از دین خارج می‌شوند، چگونه پیامبر خویش را از آنان برحذر نداشت؟!

۵- و چگونه ایشان ما را به انتخاب افراد متدین و نیک‌خو برای ازدواج امر می‌کند، اما خود در عمل با این گفته مخالفت کرده و از خانواده مرتدان همسر گزیده و یا دختران محبوب و پاک خویش را به نکاح آنان در می‌آورد؟ آیا ایشان دچار اشتباه شده‌اند که با ابوبکر، عمر و عثمان و دیگران رابطه خویشاوندی برقرار کرده‌اند.

۶- اگر اهل بیت علیهم‌السلام صحابه را غاصبان حق علی و خلافت و از دین خارج می‌دانستند، چرا اسامی سردمداران کفر و ارتداد را برای نامگذاری فرزندان خویش بر می‌گزیدند؟

و اگر جایز است نام مرتدانی (معاذالله) چون ابوبکر، عمر و عثمان بر فرزندان اهل بیت نهاده شود پس چرا از نام فرعون و قارون و دیگران پرهیز می‌کنیم در حالیکه کفر یک ریشه دارد و کافر نیز یک حکم را دارد و اگر ما خود را پیروان واقعی اهل بیت می‌دانیم، برای اثبات ادعای خویش، آیا راهی جزو پیروی در عمل داریم، و اگر آنان اسامی ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اصحاب را شایسته نام‌گذاری

فرزندان خویش می دانستند ما چرا از آن دوری می جوئیم.

۷- چگونه به خود اجازه می دهیم که مخالفان امام علی را لعن و نفرین کرده در حالی که ایشان پیروان خویش را حتی از لعن معاویه نهی کرده است و فرموده: نمی پسندم که شما نفرین کننده و ناسزاگو باشید^۱.

۸- در هیچ جای تاریخ گزارشی را که مبنی بر تلاش اصحاب برای نشر افکار باطل و ضد دین یا تضعیف ارکان دولت تازه تأسیس اسلام باشد نمی بینیم بلکه هر چه هست بیان ایثار و تلاش و از خود گذشتگی برای نسل جدید است، حال اگر آنان منافق بودند آیا چنین ایثاری را از خود نشان می دادند و یا کمترین فرصتی را برای دستیابی به اهداف خویش از دست می دادند.

۹- آیا پیروزی ها و حماسه آفرینی های اصحاب، دلیل صداقت و پایداری آنان در پیروی پیامبر ﷺ نیست؟! و آیا خداوند نصرت و یاری خویش را شامل حال منافقان خواهد کرد؟!

۱۰- پایه گذاران دولت های معاصر، برای تثبیت ارکان حکومت خویش از رجال با کفایت و شایسته و صادق یاری می گیرند. آیا نماینده خدا بر روی زمین و بزرگترین دولت حاکم که نه تنها سرزمین ها را بلکه قلب ها را نیز تسخیر کرده است، مشتی منافق و مزور را برای نشر دین خویش و تمکین دولت اسلامی که دولت مهر و محبت و راستی

۱- نگا: مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۶ و بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۹۹ و وقعة الصفین، ص

است، بر می‌گزینند؟! و آیا خالق هستی که الهام‌کننده این دین مبارک است، به منافقان اجازه می‌دهد که پا در جای پای نبوت گذاشته و جانشینی پیامبر محبوبش را بر عهده گیرند؟!

۱۱- هر مسلمان عادی نیز حق دارد که پرسد، اگر صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد و منافق بودند و دشمن دین خدا، پس پل ارتباطی میان بشریت و پیامبر از شالوده ویران بوده و دینی تحریف شده و باطل به دست ما رسیده است. در این صورت مبنای عبادت خدا، کدام شریعت است؟!

و چگونه قرآن را وحی الهی بدانیم در حالی که همان گروه بودند که آن را برای نسل‌های پس از خویش حفظ و نقل کرده‌اند؟!

پس ای خواننده هوشیار و گرامی! لازم است بدانیم که طعنه در اصحاب پیامبر نقش دشمنان اسلام بوده و با این کار ریشه‌کن کردن مبانی دین اسلام را هدف گرفته‌اند. چرا که قرآن و سیرت پیامبر را آنان به ما رسانده‌اند و در میان تمام ادیان آسمانی و غیر آن هیچ دینی به اندازه اسلام دارای اسناد متواتر و روایات معتبر نقل شده نمی‌باشد.

در واقع افرادی چون ابوبکر، عمر، عثمان، علی و پیروان نیکوکار آنان بوده‌اند که قرآن و سنت را به ما رسانده‌اند و هر گونه خدشه و ایراد بر آن افراد به همان اندازه اساس دین را زیر سوال می‌برد. لذا این نقشه شوم و پلید که نابودی دین اسلام را هدف گرفته و مسلمین را برای پیروی و تقلید از یهود و نصارا می‌خواهد همچنان ادامه دارد. و خداوند خود فرموده است که:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۲۰].

«یهودیان و نصاری هرگز از تو خشنود نخواهند شد. مگر اینکه از آیین آنها پیروی کنی».

ما نیز در پایان دعای پیامبر ﷺ را تکرار می‌کنیم که فرمود: (بار الها، ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای خالق آسمان‌ها و زمین و ای آگاه به پنهان و پیدا، فقط تو هستی که به قضاوت نیکو در اختلافات میان بندگان شایسته‌ای، پس ما را به لطف خویش در این گیسو دار به حقیقت رهنمون ساز، که تویی راهنما به سوی هدایت و راه راست).

آمین آمین آمین

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- الاحتجاج - أبو منصور احمد بن علی طبرسی - نشر مرتضی مشهد مقدس (۱۴۱۳ هـ).
- ۳- الاختصاص - محمد بن محمد نعمان، ملقب به (مفید) - انتشارات کنگره جهانی - قم - (۱۴۱۳ هـ).
- ۴- إرشاد القلوب - حسن بن أبي الحسن ديلمی - انتشارات شریف رضا (۱۴۱۲ هـ).
- ۵- آراء حول القرآن - سيد فاني اصفهانی - نشر دارالهادی - بیروت.
- ۶- إعلام الوری - أمين الدين فضل بن حسن طبرسي - نشر دارالکتب الإسلامية - تهران.
- ۷- أمالي الصدوق از أبي جعفر محمد بن بابويه قمی معروف به (صدوق) - انتشارات کتابخانه اسلامیة (۱۳۶۲ هـ).
- ۸- أمالي الطوسي تألیف شیخ الطائفة أبي جعفر محمد بن حسن طوسي - انتشارات دارالثقافة قم (۱۴۱۴ هـ).
- ۹- بحار الأنوار - تألیف شیخ محمد باقر مجلسی - مؤسسه وفاء بیروت - لبنان (۱۴۰۴ هـ).
- ۱۰- بصائر الدرجات - محمد بن حسن بن فروخ صفار - کتابخانه آیت الله مرعشی - قم (۱۴۰۴ هـ).
- ۱۱- تأویل الآيات الظاهرة - سيد شرف الدين حسين استرآبادی - انتشارات جامعه مدرسین - قم (۱۴۰۹ هـ).
- ۱۲- تهذیب الأحكام - أبو جعفر محمد عبدالحسن طوسی - انتشارات دارالکتب الإسلامیة - تهران (۱۳۶۵ هـ).
- ۱۳- تفسیر الأمثل - ناصر مکارم شیرازی - چاپ اول، مؤسسه چاپ و نشر بعثت - بیروت.
- ۱۴- تفسیر بیان السعادة - حاج سلطان محمد جنابذی، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران.

- ۱۵- تفسیر التبیان - أبو جعفر بن حسن طوسی، چاپ اول، تحقیق: احمد حبیب عاملی - قم مکتب الإعلام الإسلامی.
- ۱۶- تفسیر تقریب القرآن - سید محمد حسینی شیرازی، چاپ اول مؤسسه وفاء - بیروت.
- ۱۷- تفسیر جامع الجوامع - امین الدین ابوعلی فضل طبرسی، چاپ سوم، مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه تهران.
- ۱۸- تفسیر الجدید - شیخ محمد سبزواری نجفی - چاپ اول - نشر دارالتعارف للمطبوعات بیروت.
- ۱۹- تفسیر الجوهر الثمین - سید عبدالله شبر، چاپ اول، نشر مکتبه الألفین - کویت.
- ۲۰- تفسیر شبر سید عبدالله شبر، چاپ اول، نشر دارالبلاغه للطباعة والنشر، بیروت.
- ۲۱- تفسیر الصافی - ملا محسن مشهور و ملقب به فیض کاشانی، چاپ اول، نشر دارالمرتضی - مشهد.
- ۲۲- تفسیر العیاشی - ابو نصر محمد بن مسعود بن عیاش، تهران - نشر المکتبه العلمیه الإسلامیه.
- ۲۳- تفسیر القمی - علی بن ابراهیم قمی - چاپ سوم - قم، مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر.
- ۲۴- تفسیر الکاشف - محمدجواد مغنیه - چاپ سوم - نشر دارالعلم للملایین.
- ۲۵- تفسیر مجمع البیان - امین الدین ابوعلی فضل طبرسی - بیروت: نشر داراحیاء التراث العربی، (۱۳۷۹ هـ).
- ۲۶- تفسیر مختصر مجمع البیان - شیخ محمد باقر ناصری - چاپ دوم - قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
- ۲۷- تفسیر المعین - مولی نورالدین محمد بن مرتضی کاشانی، چاپ اول - قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- ۲۸- تفسیر مقتنیات الدرر - میر سید علی حائری تهرانی، تهران، نشر دارالکتب الإسلامیه.
- ۲۹- تفسیر من هدی القرآن - سید محمد تقی مدرس، چاپ اول، نشر دارالهدی.

- ۳۰- تفسیر المنیر - محمد کرمی - قم، المطبعة العلمیه (۱۴۲۰ هـ).
- ۳۱- تفسیر من وحي القرآن (سید محمد حسین فضل الله، چاپ سوم) بیروت، نشر دارالزهراء للطباعة والنشر.
- ۳۲- تفسیر المیزان - سید محمد حسین طباطبائی، چاپ سوم، تهران: نشر دارالکتب الإسلامیة.
- ۳۳- تفسیر نورالثقلین - شیخ عبد علی بن جمعه حویزی، چاپ سوم، قم: المطبعة العلمیة.
- ۳۴- تفسیر الوجیز - علی بن حسن بن ابی جامع عاملی - نشر دارالقرآن الکریم - قم - چاپ اول.
- ۳۵- ثواب الأعمال - ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی - انتشارات شریف رضا - قم - (۱۳۴۶ هـ).
- ۳۶- الحدائق الناضرة - محقق بحرانی - ناشر - جامعه مدرسین - قم.
- ۳۷- الخصال - ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق) - انتشارات جامعه مدرسین - قم - (۱۴۰۳ هـ).
- ۳۸- الدعوات - قطب الدین راوندی - مدرسه امام مهدی (عج) - قم (۱۴۰۷ هـ).
- ۳۹- رجال ابن داود ابن داود حلی - مؤسسه نشر دانشگاه تهران - (۱۳۸۳ هـ).
- ۴۰- رجال طوسی - ابو جعفر محمد بن حسن طوسی - انتشارات رحمان - قم، ایران.
- ۴۱- رجال الکشي، تألیف محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشي - انتشارات دانشکار - مشهد (۱۳۴۸ هـ).
- ۴۲- سر السلسله العلویة - ابن نصر بخاری.
- ۴۳- سیرة الأئمة الاثني عشر - سید هاشم معروف الحسینی - چاپ و نشر دارالمعارف - چاپ ششم.
- ۴۴- شرح أصول الكافي - ملا محمد صالح مازندرانی.
- ۴۵- شرح نهج البلاغه - عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی - کتابخانه آیت الله مرعشی - قم (۱۴۰۴ هـ).

- ۴۶- الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلى الله عليه وآله - علامه محقق سيد جعفر مرتضى عاملي - نشر دارالهادى - بيروت - چاپ چهارم.
- ۴۷- الصحيفة السجادية - امام علي بن حسين (عليهما السلام) - نشر هادى - قم - (۱۳۷۶ هـ).
- ۴۸- صراط النجاة في أجوبة الاستفتاءات - آيت الله العظمى سيد ابوالقاسم خويى - نشر دارالمحجة البيضاء دارالرسول الأكرم صلى الله عليه وآله - چاپ اول.
- ۴۹- علل الشرائع - ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه قمى (صدوق) - انتشارات مكتبه الداوري - قم.
- ۵۰- العمدة، ابن بطريق يحيى بن حسن حلي انتشارات جامعه مدرسين - قم - (۱۴۰۷ هـ).
- ۵۱- عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب - ابن عنبه.
- ۵۲- عوالي اللآلي - ابن ابي جمهور احسائي - انتشارات سيد الشهداء عليه السلام - قم - (۱۴۰۵ هـ).
- ۵۳- عيون أخبار الرضا عليه السلام - أبي جعفر محمد بن علي (صدوق) - انتشارات جهان - (۱۳۷۸ هـ).
- ۵۴- فرق الشيعة - از شيخ حسن بن موسوي نوبختي، چاپ دوم (۱۴۰۴ هـ).
- ۵۵- فقه الرضا عليه السلام - نشر المؤتمر للإمام الرضا عليه السلام (۱۴۰۶ هـ).
- ۵۶- قرب الإسناد - عبدالله بن جعفر حميري - كتابخانه نينوى - تهران.
- ۵۷- الكافي - محمد بن يعقوب كليني - نشر دارالكتب الإسلامية - (۱۳۶۵ هـ).
- ۵۸- كشف الغمة في معرفة الأنمة: ابي الحسن علي بن عيسى اربلي - چاپ مكتبه بنى هاشم تبريز (۱۳۸۱ هـ).
- ۵۹- لسان العرب - علامه أبي فضل جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور - نشر دارالفكر چاپ اول.
- ۶۰- مجموعه ورام - اثر ورام بن أبي فراس - انتشارات مكتبه الفقيه - قم.
- ۶۱- مجمع الرجال - علي قهبائي - مؤسسه مطبوعاتی اسماعيلاتی.
- ۶۲- مدينة المعاجز - سيد هاشم بحراني - مؤسسه معارف اسلامى - قم چاپ اول.

- ۶۳- مستدرک الوسائل - حسین نوری طبرسی - مؤسسه اهل بیت علیهم السلام - قم - (۱۴۰۸ هـ).
- ۶۴- المقالات و الفرق - سعد بن عبدالله اشعری - نشر مؤسسه مطبوعاتی عطانی تهران (۱۹۶۳ هـ).
- ۶۵- من لایحضره الفقیه - شیخ صدوق - مؤسسه نشر اسلامی - قم - (۱۴۱۳ هـ).
- ۶۶- مناقب آل ابی طالب (ع) - ابی جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی - مؤسسه انتشارات علامه - قم - (۱۳۷۹ هـ).
- ۶۷- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة: علامه میرزا حبیب الله خوئی - مؤسسه دارالوفاء، بیروت.
- ۶۸- نهج البلاغه - از کلام امیرمؤمنان ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که شریف رضی آن را برگزیده است - انتشارات دارالهجرة - قم.
- ۶۹- النوادر - سید فضل الله راوندی - مؤسسه دارالکتاب - قم.
- ۷۰- وقعة صفین - نصر بن مزاحم بن سیار منقری - کتابخانه آیت الله مرعشی - قم - (۱۴۰۳ هـ).
- ۷۱- وسائل الشیعة - محمد بن حسن حرعاملی - مؤسسه اهل بیت - قم - (۱۴۰۹ هـ).